

شماره ۹۹، پاییز ۲۰۲۳
مجله خدمتگزاران انجیل

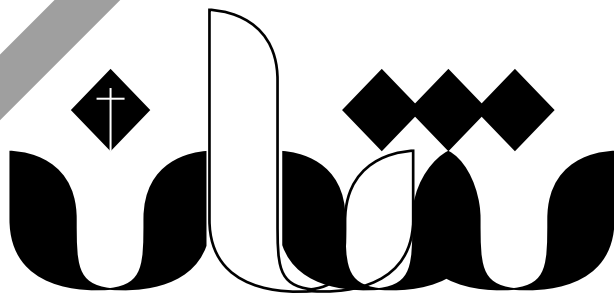
شبان

Shaban Magazine

پرونده: تئو صوفی

دفاعیه‌ای بر کالونیسم

تایید اراده خدا از آجیت فرناندو



Shaban  Magazine



انتشارات جسم
جهان ادبیات مسیحی

شماره ۹۹ - پاییز ۲۰۲۳
مجله خدمتگزاران انجیل

شبان
مجله خدمتگزاران انجیل
شماره ۹۹ - پاییز ۲۰۲۳

باور ما

هدف مجله شبان این است که با فراهم آوردن منابع لازم الهیاتی و کاربردی، کلیساها، مبشرین و شبانان کوشا در امر گسترش انجیل در میان فارسی‌زبانان سراسر دنیا را تجهیز کند.

روای ما

روای مجله شبان این است که راهبران قوم خدا، مردانی مجهز به کلام خدا و اصول شبانی باشند و در این راه، می‌کوشد تا با تغذیه نیازهای روحانی خدمتگزاران انجیل، به آنان کمک کند تا به راهبرانی بالغ برای ملکوت خدا و گسترش انجیل تبدیل شوند.

تقدیم

این شماره از شبان را به همه خدمتگزاران مسیحی ساکن ایران تقدیم می‌کنیم.

دست اندرکاران

بنیانگذار: کشیش تت استیوارت

طراحی و صفحه‌آرایی: نینت شاهوردیان

نویسندگان این شماره: تت استیوارت، جاش مک‌داول، دان استیوارت، گروه

نویسندگان هزاره سوم، چارلز هدن اسپرجن، آجیت فرناندو

راه‌های تماس با شبان:

www.shabanmag.com

لطفا هدایای مالی خود را در وجه جود پراجکت به آدرس زیر ارسال کنید:

The Jude Project
P O Box 532
Ashburn, VA 20146

| | |
|----|---|
| ۱ | سخن اول |
| ۳ | پرستش در جلسات کلیسایی و شام خداوند / تت استیوارت |
| ۱۵ | تئو صوفی (حکمت الاهی) / جاش مک داوول و جان استیوارت |
| ۲۳ | تایید اراده خدا / آجیت فرناندو طرح و هدف کتاب یوشع / |
| ۴۷ | گروه نویسندگان سازمان هزاره سوم |
| ۶۵ | پاسخی کتاب مقدسی به فاجعه - بخش دوم / آجیت فرناندو |
| ۸۳ | دفاعیه ای بر کالونیسیم - بخش دوم / چارلز هدن اسپر جن |

سخن تازه

در این شماره، آجیت فرناندو روی یکی از مهمترین مباحث خدمت مسیحی یعنی اقتدار تایید خدا در زندگی یک خدمتگزار انجیل صحبت می‌کند. در یک کلام آنچه در زندگی یک خدمتگزار اتفاق می‌افتد، همه و همه برای تایید جایگاه یک خادم مسیحی در چارچوب خدمتی اوست. او با تاسی از روایت مربوط به وسوسه عیسی در بیابان، به سراغ این موضوع می‌رود و درس ارزشمندی در مورد تایید اراده خدا در زندگی خادم مسیحی ارائه می‌کند. دیگر مقالات شبان، در راستای ادامه نسخه پیشین، به مقولاتی چون شناخت بدعت تنووفیسم، بررسی ساختار

و هدف کتاب یوشع، پرستش مسیحی از مجموعه دروس شبان تَت استیوارت، و بخش دوم و نهایی دفاعیهٔ اسپرچن از کالونیسیم می‌پردازند. هدف ما کمک به درک بهتر شما عزیزان از مقولات مختلف شبانی و الهیاتی در چارچوب کتاب مقدس است.

اما نکته مهمتر آن که گروه نشر و نگارش شبان، همانطور که پیشتر در ابتدای سال نیز بدان اشاره کردیم، تصمیم گرفته است که پس از یکصدمین شماره، مقالات را به صورت مجزا و به صورت هفتگی در وبسایت مجلهٔ شبان قرار دهد. بدین ترتیب، هر هفته، مقاله‌ای تازه در وبسایت قرار می‌گیرد و خوانندگان شبان می‌توانند در همهٔ هفته‌های سال به مطالب تازه شبان دسترسی داشته باشند و آنها را با دیگران به اشتراک بگذارند. یکصدمین شمارهٔ شبان، ویژه‌نامه‌ای خواهد بود که از همهٔ شما دعوت می‌کنیم با بذل توجه، خوانندهٔ این شماره خاص و ویژه باشید. با توجه به این تغییرات شکلی، تغییراتی نیز در وبسایت رخ خواهد داد تا مطالعه و به اشتراک‌گذاری مطالب نیز برای شما آسانتر و قابل‌دسترس‌تر از گذشته باشد.

منتظر شمارهٔ صد باشید و از این محتویات این شمارهٔ پیش رو لذت ببرید.

پرستش در جلسات کلیسایی و شام خداوند

تت استیوارت

«خداوند را با من تکبیر نمایید. نام او را با یکدیگر برافرازیم» (مزمور ۳۴: ۳).

پرستش گروهی

پرستش خدای متعال امری است هم شخصی و هم گروهی. در این مجموعه از مقالات که دربارهٔ پرستش کتاب مقدسی است، تا اینجا بیشتر بر جنبهٔ شخصی موضوع متمرکز شدیم و کوشیدیم تعریف روشنی از پرستش ارائه دهیم و نیز نگاهی نزدیک به پرستش نادرست داشته باشیم. همچنین به ثمرهٔ خاص پرستش

راستین توجه کردیم. اما پرستش کاری است که ایمانداران با هم به صورت یک بدن انجام می‌دهند.

در اعمال ۲: ۴۲-۴۷ روش مشخصی برای پرستش گروهی مشاهده می‌کنیم. مسیحیان اولیه هر روز در صحن معبد و نیز در خانه‌ها گرد می‌آمدند تا خود را به تعلیم رسولان و پرستش خدا و دعا و شکستن نانن و مشارکت وقف کنند. ما باید چقدر مشتاق این نوع پرستش باشیم که در دل آنانی که شاهد بودند ترس و احترام بر می‌انگیخت و جلال خدا را به همگان نشان می‌داد و حضور پرشکوه او را محسوس می‌ساخت. مقصود این آیات نیست که روشی سخت‌گیرانه و شریعت‌مدارانه برای پرستش به دست دهد بلکه تا عملکردهای کتاب مقدسی را که باید در هر جلسهٔ پرستشی مسیحی یافت شود، نشان دهد. در این مقاله، می‌خواهیم عناصر یا بخش‌های بنیادینی را که باید در جلسات پرستش مسیحی یافت شود مرور کنیم به این امید که هر خادمی توجه دقیق‌تری به برنامه‌ریزی و آمادگی برای پرستش قوم خدا مبذول دارد.

ارتباط میان موعظه و پرستش

پیش از بحث دربارهٔ عناصر و بخش‌های خاص پرستش عمومی، باید به چند اصل مربوط به پرستش توجه داشته باشیم. اغلب توجه اصلی بر موعظهٔ کلام خدا متمرکز می‌شود. نتیجه آن می‌شود که پرستش گروهی تبدیل می‌گردد به چیزی در حد یک رشته سرود که نه آغاز روشنی دارند و نه موضوعی اصلی و حاکم بر آنها. بسیار مفید خواهد بود که وقتی واعظ موضوع موعظه خود را در اوائل هفته انتخاب می‌کند، آن را با رهبر پرستش در میان بگذارد تا او بتواند سرودها و قرائت‌هایی را که مناسب پیغام او هستند انتخاب کند. به علاوه، پرستش باید طوری برنامه‌ریزی شود که میان رهبر پرستش و عبادت‌کنندگان ارتباطی روحانی برقرار گردد. پرستش را نباید همچون اجرای برنامه‌ای تلقی کرد که در آن یک یا دو رهبر تمام کار پرستش را انجام می‌دهند. باید فرصت‌هایی طبیعی به وجود

آید تا جماعت نیز بتوانند واکنش نشان دهند.

عناصر یا بخش‌های جلسات

اکنون به عناصر یا بخش‌های خاص جلسات پرستشی توجه می‌کنیم.

آمادگی برای پرستش

آنانی که دست‌اندر کار رهبری پرستش هستند باید پیش از وقت آغاز جلسه در محل حاضر باشند تا مطمئن شوند که همهٔ امور مرتب است. سپس باید وقتی را اختصاص دهند تا با هم دعا کنند که خدا ایشان را در مقام رهبران پرستش و جماعت را با قدرت و حضور روح‌القدس مسح کند. وقتی افراد به تدریج وارد محل می‌شوند، باید تشویق شوند که با احترام داخل شوند و در تاملی آرام، انتظار خداوند را بکشند. این امر فقط زمانی میسر است که رهبران خودشان به خوبی آماده شده باشند و در این زمینه، نمونه‌ای باشند برای جماعت. توصیه می‌شود که سلام و احوال‌پرسی خارج از محل پرستش صورت گیرد تا گفتگوها به حداقل برسد.

دعوت به پرستش

از آنجا که قوم خدا با افکار متفرقه وارد کلیسا می‌شوند، مهم است که جذب روح پرستش شوند تا بتوانند فکر خود را بر خداوند متمرکز سازند. هدف از حضور در جلسهٔ پرستش این نیست که افراد با دوستان خود ارتباط اجتماعی برقرار کنند یا موسیقی بشنوند و شاد شوند؛ هدف این است که گرد هم آیند تا خدای متعال را تکریم کنند و جلال او را اعلام نمایند و او را بپرستند. در کتاب مقدس، بخش‌های زیبای متعددی برای دعوت به پرستش هست. یکی از بخش‌های محبوب من این است: «بیایید خداوند را بسراییم و صخرهٔ نجات خود را آواز شادمانی دهیم. به حضور او با حمد نزدیک بشویم و با مزامیر او را آواز شادمانی دهیم» (مزمو ۹۵:

۳-۱). از این بخش‌ها نیز می‌توانید استفاده کنید: مزبور ۳۴: ۱-۳، ۸۴: ۱-۴، ۹۲: ۱-۲، ۹۶: ۱-۴، ۱۰۰، ۱۰۳: ۱-۵، ۱۴۵: ۱-۴.

سرودهای پرستشی

پس از دعوت به پرستش، بسیار مهم است که یک یا چند سرود ستایشی سروده شود (کولسیان ۳: ۱۶). این سرودها باید خدا را جلال دهند و به قوم خدا کمک کنند تا او را در روح و راستی بپرستند.

دعا برای حضور خدا

یکی از تجربیات تلخ من این بوده که در جلساتی شرکت می‌کنم که در آغاز آن، هیچ دعای روشنی برای طلبیدن حضور خدا و قدرت او بر جماعت نمی‌شود. این دعا فقط محدود به «ما را برکت بده» نمی‌شود، بلکه باید دعایی باشد که مشتاقانه طالب حضور خدا در میان جماعت شود تا ایشان بتوانند او را جلال دهند و تکریم نمایند. دعای ذیل نمونه‌ای است از این دست دعاها:

«ای خدای متعال که جلالت فوق آسمان‌ها است، ستایش بر نام تو باد. تو از سر رحمت عظیمت ما را در کلیسایت گرد آورده‌ای. پرستش دل ما را بپذیر و عطا فرما تا نام تو را تکریم نمایم، هم در دل خود و هم در ظاهر، تا نام تو به واسطه پرستش لب‌های ما و عبادت دل ما جلال یابد. به نام عیسای مسیح، خداوند ما. آمین.»

اعتراف به گناه

متأسفانه در بخش پرستشی بسیاری از جلسات، هیچ وقتی به تامل شخصی اختصاص داده نمی‌شود تا خدا قلب افراد را تفتیش کند (مزبور ۱۳۹: ۲۳-۲۴). نمونه اشعیا در معبد را فراموش نکنیم (اشعیا ۶) و به یاد داشته باشیم که او به

هنگام پرستش خدا، قدوسیت او را مشاهده کرد و این امر سبب شد که او خود را بشناسد و تصدیق کند که گناهکاری بیش نیست. پرستشی که متمرکز بر مسیح در مقام پادشاه است، منجر به توبه می‌گردد؛ توبه‌ای که بدون آن پرستش واقعی مطلقاً تحقق نمی‌یابد. «اگر بدی را در دل خود منظور می‌داشتم، خداوند مرا نمی‌شنید» (مزمور ۶۶: ۱۸). بخش‌های مناسب ذیل را می‌توان در پرستش‌های کلیسایی مورد استفاده قرار داد: اول یوحنا ۱: ۹؛ مزمور ۳۲: ۱-۵، ۸۵: ۱-۲، ۸۶: ۴-۵، ۱۰۳: ۱-۳، ۱۳۰: ۳-۴.

اقرار اعتقادنامه

اقرار اعتقادنامهٔ رسولان هر چند هفته یک‌بار، و خصوصاً به هنگام اجرای آیین عشای ربانی، می‌تواند برای جماعت بسیار مفید باشد زیرا اصول اساسی ایمان را به آنها یادآوری می‌کند.

دعای شبانی

در طول جلسه باید وقتی اختصاص داده شود تا شبان برای نیازهای کلیسایش دعا کند. این امر زمانی موثرتر خواهد بود که شبان جماعت خود را خوب بشناسد تا بتواند برای بیماران و مشکلات گله‌اش به‌طور خاص دعا کند.

قرائت و موعظه

برای جماعت باید روشن باشد که شبان از کلام خدا موعظه می‌کند. بخش مورد نظر از کلام باید بلافاصله پیش از موعظه قرائت شود. اما پیش از این قرائت، باید دعا شود تا روح‌القدس ذهن واعظ را منور سازد و او را مسح کند.

برکت

جلسه باید با برکتی که شبان می‌دهد پایان یابد. این دعا می‌تواند چنین باشد:

«سلامتی خدا که فوق از درک است، دل‌ها و ذهن‌های شما را در معرفت و محبت خدا، و پسرش خداوند ما عیسی‌ای مسیح نگاه دارد؛ و برکت خدای قادر مطلق، پدر، پسر و روح‌القدس بر شما باشد و همواره با شما بماند. آمین.»

شام خداوند

«همچنین نان را برگرفته، شکر کرد و پاره نمود و به آنها داد و گفت: «این است بدن که برای شما داده می‌شود؛ این را به یاد من به‌جا آرید» (لوقا ۲۲: ۱۹، نقل‌قول‌ها از ترجمه هزاره نو هستند).

بخشی مهم از پرستش

بخش بسیار مهمی از پرستش مسیحی، اجرای درست آیین‌های مقدس است. گرچه فرقه‌های مختلف در این خصوص که در طول اجرای آیین‌های عشاير بانی چه اتفاقی رخ می‌دهد ادراکات متفاوتی دارند، اما همه مسیحیان اعتقاد دارند که خود عیسی این آیین را بنیاد نهاد و از کلیسا می‌خواهد که آن را وفادارانه به‌جا آورند. عشاير ربانی باید بخشی مرتب از پرستش باشد و آنانی که مسئول برگزاری آن هستند، باید بسیار مراقب باشند تا آن را مطابق حکم کتاب مقدس به‌جا بیاورند. بسیار اساسی است که همه شبانان با هشدارهای پولس رسول به کلیسای قرن‌تس در خصوص کاربرد نادرست عشاير بانی به خوبی آشنا باشد (اول قرن‌تس ۱۱: ۱۷-۳۴). در اینجا پولس رهبران کلیسا را سرزنش می‌کند که شام خداوند را حفظ نمی‌کنند و به مردم تعلیم نمی‌دهند که چطور به طرزی شایسته به میز خداوند نزدیک شوند. در این مقاله، خواهم کوشید تعلیم کتاب مقدس درباره شام خداوند و نحوه برگزاری درست آن را بررسی کنم.

وسيله‌ای برای انتقال فیض

عشای ربانی یک آیین مقدس است و مقرر شده تا وسیله‌ای باشد تا قوم خدا حضور و فیض او را تجربه کنند. البته وسایل دیگری نیز برای انتقال فیض وجود دارد، نظیر کلام خدا و دعا، اما خداوند عیسی، عشای ربانی را بنیاد نهاد تا روشی قابل رویت و ملموس باشد برای به یاد آوردن مرگ و کفاره او. عشای ربانی دارای نشانه‌هایی بیرونی و قابل رویت، یعنی نان و شراب است. اما اینها به تنهایی کافی نیستند مگر آنکه این آیین با موعظه کلام و کار درونی روح القدس همراه باشد. فقط در این صورت است که این آیین مقدس ثمره توبه و مشارکت با مسیح را در زندگی شرکت‌کننده پدید می‌آورد. آنانی که این آیین را برگزار می‌کنند، باید به جماعت خود کمک کنند تا درک کنند که چه اموری را به یاد آورند. این امور به شرح زیر است:

۱- شام خداوند یادآور تاریخت مرگ نیابتی خداوند بر صلیب است. «زیرا هرگاه این نان را بخورید و از این جام بنوشید، مرگ خداوند را اعلام می‌کنید تا زمانی که باز آید» (اول قرنتیان ۱۱: ۲۶).

۲- شام خداوند یادآور این واقعیت است که وقتی ایماندار با ایمان نزد مسیح می‌آید، برای حیاتی جدید می‌میرد و قیام می‌کند؛ به این ترتیب او به زندگی مبتنی بر اطاعت فراخوانده می‌شود. «پس با تعمید یافتن در مرگ، با او دفن شدیم تا... ما نیز در زندگی نوینی گام برداریم» (رومیان ۶: ۴).

۳- شام خداوند فرصتی است تا ایمانداران به گناهانی که در حق خدا و دیگران انجام داده‌اند اعتراف کرده، از راه توبه، از گناهان خود بازگشت کنند و بار دیگر با رابطه‌ای جدید نزد مسیح آیند. «پس توبه کنید و به سوی خدا باز گردید تا گناهان‌تان پاک شود و ایام استراحت از حضور خداوند برای‌تان فرا رسد»

(اعمال ۳: ۱۹). در شام خداوند، فرا خوانده می‌شویم تا در وعده‌های او شادی کنیم و حضور او را تجربه نماییم زیرا می‌توانیم بار دیگر فیض حیرت‌انگیز او و محبتی را که نسبت به هریک از ما دارد بچشیم.

چه کسانی می‌توانند در عشای ربانی شرکت کنند؟

وظیفه مهم کسی که عشای ربانی را برگزار می‌کند این است که روشن سازد چه کسانی می‌توانند در آن شرکت جویند.

نخست، امتیاز نزدیک شدن به شام خداوند انحصاراً از آن ایمانداران است. بسیار مفید خواهد بود که در جماعت خود این خط مشی را تعیین کنید که شخص پیش از آنکه مجاز به شراکت در شکستن نان گردد، باید ایمانداری تعمید یافته باشد. من اغلب این نکته را برای بی‌ایمانان تشریح می‌کنم و می‌گویم که آنانی که به این آیین نزدیک می‌شوند، باید ایمان داشته باشند که عیسی پسر خدا و یگانه منجی بشریت است و باید علناً اعلام دارند که از آن اویند.

دوم، کسانی که مایل به شرکت در شام خداوند هستند باید از شبان خود تعلیم کتاب مقدس را در این زمینه دریافت دارند، و خود را تفتیش کرده، به گناهان خود اعتراف کنند و از آنها توبه نمایند.

سوم، کودکان نباید مجاز به شرکت در شام خداوند باشند مگر آنکه والدین‌شان ایماندار باشند و ایشان فرزندان خود را به سوی مسیح هدایت کرده و آنان را کاملاً آماده کرده باشند. اگر کودکان از والدین خود آمادگی لازم را دریافت کرده باشند، باید در طول پرستش در کنار والدین‌شان بنشینند. این شدیداً باعث ننگ خداوند است که آیین عشای ربانی با بی‌انضباطی اجرا شود، طوری که بی‌ایمانان و کودکان عناصر شام خداوند را بدون درک واقعی معنای آن دریافت کنند.

چگونه کلیسا را برای شام خداوند آماده کنیم؟

پری استون در کتاب کوچک خود به نام «خوراکی که شفا می‌بخشد» خلاصه‌وار نحوه آماده‌گی برای شرکت در شام خداوند بیان داشته است. وی گام‌هایی را ذکر می‌کند که باید پیش از شرکت در این آیین مقدس برداشته شود. این گام‌ها به شرح زیر است:

به درون خود نگاه کنیم

از خدا بخواهید که دل‌تان را تفتیش کند. پولس چنین هشدار می‌دهد: «هرکس پیش از آنکه از نان بخورد و از جام بنوشد، خود را بیازماید» (اول قرنتیان ۱۱: ۲۸). بخش مهمی از تفتیش خویشتن این است که از خدا بخواهیم او نیز دل ما را تفتیش کند (مزمور ۱۳۹: ۲۳-۲۴). به یاد دارم که در ایران وقتی برنج می‌خریدیم، می‌بایست آن را روی ظرفی پخش می‌کردیم و آشغال‌ها را یک به یک بیرون می‌کشیدیم. چه فکر زیبایی است که ما نیز سفره دل خود را در حضور خدای روح‌القدس پهن کنیم تا هر ناپاکی را که مانع پرستش ما در روح و راستی می‌شود، بردارد.

به بیرون از خود نگاه کنیم

لحظه‌ای مکث کنید تا به روابط خود با دیگران بنگرید. از خدا بخواهید نشان دهد که آیا نیاز دارید با کسی مصالحه کنید یا نه (متی ۵: ۲۳-۲۴). شاید لازم باشد پیش از شرکت در شام خداوند کسی را ببخشید یا از کسی عذرخواهی کنید. اخیراً در جلسه‌ای نشسته بودم و در سکوت دل خود را برای برگزاری آیین عشاء ر بانی آماده می‌کردم؛ خانمی آمد و به‌خاطر تلخی‌ای که در دلش نسبت به من داشت، از من عذرخواهی کرد. من متوجه نشده بودم که او را آزرده بودم. هر دو با چشمانی اشک‌آلود در برابر میز شام خداوند با یکدیگر مصالحه کردیم. یکی از برکات شام خداوند این است که فرصتی می‌دهد تا با یکدیگر مصالحه کنیم.

به بالا نگاه کنیم

وقتی دل خود را آماده می‌سازیم، مهم است که به آسمان نگاه کنیم - به آنجا که مسیح نشسته است. در عبرانیان ۱: ۳ چنین می‌خوانیم: «او پس از پاک کردن گناهان، به دست راست مقام کبریا در عرش برین بنشست.» فدیۀ ما تکمیل شده و در مسیح عیسی هیچ محکومیتی برای ما وجود ندارد. وقتی در نان و شراب شراکت می‌جوئیم، چه زیبا است که در فدیۀ کامل شده‌ او بیاساییم.

به جلو نگاه کنیم

در برابر میز عشای ربانی، به آیندۀ خود در مسیح می‌نگریم. پطرس رسول چنین می‌فرماید: «سپاس بر خدا و پدر خداوند ما عیسیای مسیح که از رحمت عظیم خود، ما را به واسطۀ رستاخیز عیسیای مسیح از مردگان، تولدی تازه بخشید برای امیدی زنده» (اول پطرس ۱: ۳). امید ما به حیات جاویدان است، و نیز به تقدیس ما، و به این یقین که رنج‌های زمان حاضر همگی برای جلال او به کار خواهد رفت. امید ما به بازگشت خداوند است زیرا او فرمود: «تا آمدن پادشاهی خدا، دیگر از محصول مو نخواهیم نوشید» (لوقا ۲۲: ۱۸).

چگونه شام خداوند را برگزار کنیم؟

عشای ربانی باید در چارچوب جلسۀ عمومی پرستشی برگزار شود؛ جایی که پرستش و موعظۀ کلام صورت گرفته باشد. در اینجا ترتیب زیر را پیشنهاد می‌کنیم:

- دعوت به شام خداوند

- قرائت: اول قرنتیان ۱۱: ۲۳-۲۶

- دعا برای تقدیس نان و شراب

- تقسیم نان و شراب

- دعای شکرگزاری

امید است که این بخش باعث روشن تر شدن تعلیم کتاب مقدس در مورد این امر مقدس شده باشد.

تئوصوفی (حکمت الاهی)

جانش مک‌داول و جان استیوارت

تاریخچه

معنای تحت‌اللفظی «تئوصوفی»، «حکمت الاهی» یا «حکمت خدا» است. جنبش امروزی «تئوصوفی» در سال ۱۸۷۵ توسط «هلنا پ. بلاواتسکی» (Helena P. Blavatsky) پایه‌گذاری شد. به گفته پیروان این فرقه، حکمت الاهی را می‌توان در تمام ادیان یافت: «آن چه که می‌خواهیم اثباتش کنیم این است که اساس هر دینی که زمانی محبوبیت بسیار داشته، همین تعلیم قدیمی حکمت است که همگی به آن معترف هستند و ساکنان هر کشوری از وجود و اهمیت آن مطلع

بودند. تشخیص منشأ و چگونگی رشد آن، اکنون فراتر از توانایی بشر است» (ا. پ. سینت A. P. Sinnett, "The Purpose of Theosophy" یا «هدف تتوصوفی»، بوستن، ۱۸۸۸، ص. ۲۵).

از آنجایی که در تمامی ادیان حقیقتی وجود دارد، پیرو تتوصوفی می‌تواند هر دینی را که بخواهد انتخاب کند. با این وجود، این امر باعث نشد تا خانم بلاواتسکی از مسیحیت کلیسایی منزجر نباشد: «این نام (مسیحیت)، به خصوص در روزگار ما، چنان انحصارطلبانه و متعصبانه مورد استفاده قرار گرفته که اکنون مسیحیت، دین نخوت تمام عیار و پله نخست جاه‌طلبی، گنج بی‌رنج، تزویر و قدرت، و عرصه‌ای باز برای ریاکاری است (ه. پ. بلاواتسکی، "Studies in Occultism" یا «مطالعاتی در سحر و جادو»، انتشارات Theosophical University Press، بدون تاریخ، ص. ۱۳۸).

منبع معتبر

هیچ کتاب مقدسی در تتوصوفی وجود ندارد. مکاشفه از آگاهانی به دست می‌آید که عبارتند از موجوداتی «واجد کمال روحانی، عقلانی، و جسمانی، گل سر سبد بشریت و تمامی تکامل» (The Theosophical Movement) یا «جنبش تتوصوفی»، ص. ۱۱۲). خانم بلاواتسکی نخستین فرد در تتوصوفی بود که پیام‌هایی را از این آگاهان دریافت نمود و به جهانیان عرضه داشت.

تعالیم تتوصوفی

چند نقل قول از نوشته‌های تتوصوفی به عنوان نمونه، ماهیت غیر مسیحی آنان را نشان می‌دهد.

خدا

«ما ایده‌خدایی... دارای شخصیت را رد می‌کنیم» (ه. پ. بلاواتسکی، "Key"

to Theosophy“ یا «کلید تئوصوفی»، Point Loma، کالیفرنیا، انتشارات Aryan Theosophical Press، ۱۹۱۳).

«ما به اصل الاهی کائنات ایمان داریم که ریشه همه چیز است و همه چیز از آن نشأت می‌گیرد، و در انتهای چرخه عظیم هستی، همه چیز به درون آن جذب خواهد شد» (همان مأخذ، ص. ۶۳).

نپذیرفتن خدای دارای شخصیت، یعنی رد کردن خدای کتاب مقدس که همان خالق شخصی و لایتناهی است. تئوصوفی به هیچ وجه به خدایی که انسان را به صورت خود آفریده است، اعتقاد ندارد: «و خدا گفت آدم را به صورت ما و موافق شبیه ما بسازیم...» (پیدایش ۱: ۲۶).

انسان

پیروان تئوصوفی تعلیم می‌دهند که انسان از هفت قسمت تشکیل شده است: ۱- بدن؛ ۲- قوه حیات؛ ۳- بدن نجومی؛ ۴- نفس حیوانی؛ ۵- نفس روحانی؛ و ۶- روح. «انسان با خدا نیز برابر شمرده می‌شود... زیرا تو خدا هستی و تو فقط آن چیزی را خواهی خواست که خدا می‌خواهد؛ لیکن باید عمق درون خویش را بکاوی تا خدا را در خود بیابی و به صدای او، که صدای خود توست، گوش فرا دهی» (کریشنا مورتی، "At the Feet of the Master" یا «در پای استاد»، ص. ۱۰).

انسان به صورت انفرادی و جمعی تکامل می‌یابد. نجات هنگامی به دست می‌آید که انسان در مرحله هفتم، با پیشرفت از بدنی به بدن دیگر و بر اساس تلاش شخصی خود، به آن برسد. این تعلیم مشابه تعلیم هندی قانون کارما است. چنین چیزی در کتاب مقدس وجود ندارد که بگوید انسان از هفت قسمت تشکیل شده است؛ بلکه او از بدن، نفس و روح تشکیل شده است: «اما خود خدای سلامتی، شما را بالکل مقدس گرداند و روح و نفس و بدن شما تماماً بی‌عیب محفوظ باشد؛ در وقت آمدن خداوند ما عیسی مسیح» (اول تسالونیکیان ۵: ۲۳).

عیسای مسیح

«... زیرا مسیح - منجی واقعی و مرموز - انسان نیست، بلکه «اصل الاهی» در هر موجود بشری می‌باشد» (ه. پ. بلاواتسکی، «مطالعاتی در سحر و جادو»، انتشارات Theosophical University Press، بدون تاریخ، ص. ۱۳۴).

خانم بلاواتسکی که همان حرف‌های «علم مسیحی» را بیان می‌کند، تلاش دارد تا مسیح را از شخص عیسی جدا سازد. با این وجود، مسیح صرفاً عنوان اوست - یعنی «شخص مسح شده» یا «ماشیح» که حاکی از مقام و موقعیت عیسی است. هیچ توجیهی برای قایل شدن تمایز بین عیسی و «مسیح» وجود ندارد. علاوه بر این، تبدیل مسیح به یک اصل به جای انسان واقعی، انکار کل هدف او از آمدن به روی زمین است: «و کلمه جسم گردید و میان ما ساکن شد» (یوحنا ۱: ۱۴).

تناسخ

«هیچکس را نباید به خاطر شرایط تولد، شخصیت، موقعیت‌ها و توانایی‌های مان مورد سرزنش قرار دهیم، به جز خودمان، زیرا همه این چیزها بسته به عملکرد نیروهایی هستند که در این زندگی یا در زندگی‌های قبلی بنا داشته‌ایم...» (ایروینگ س. کوپر *Irving S. Cooper. "Theosophy Simplified"* یا «توصوفی به زبان ساده»، ص. ۵۵).

اعتقاد به تناسخ، یعنی اینکه انسان‌ها باید برای کفاره گناهان‌شان بارها به دنیا بیایند و زندگی کنند، انکار کاری است که مسیح بر روی صلیب انجام داد. نجات توسط قربانی مسیح کامل شده است. هیچ یک از ما نمی‌توانیم کاری انجام دهیم که به آن وسیله چیزی به آن افزوده یا از آن کاسته شود. در نتیجه، نیازی نیست که با تولدهای مکرر، کاری را انجام دهیم که مسیح پیش از این به کمال رسانده است.

زندگی پس از مرگ

در تئوصوفی، بهشت و جهنم به آن معنا که ما می‌شناسیم، وجود ندارد. پیرو تئوصوفی می‌تواند به حالت «نیروانا» برسد، که شخص در آن حالت، مجذوب عالمی غیر شخصی می‌شود و تمام آگاهی شخصی خود را از دست می‌دهد. کتاب مقدس تعلیم می‌دهد که پس از مرگ، هر شخص مستقلاً وجود خواهد داشت. کسانی که به عیسای مسیح توکل کرده‌اند، تا ابد در حضور خدا ساکن خواهند شد، لیکن کسانی که مسیح را رد کرده‌اند، ابدیت را جدا از او سپری خواهند کرد. انجیل یوحنا این نکته را روشن می‌سازد: «آنکه به پسر ایمان آورده باشد، حیات جاودانی دارد، و آنکه به پسر ایمان نیاورد، حیات را نخواهد دید، بلکه غضب خدا بر او می‌ماند» (یوحنا ۳: ۳۶).

کتاب مقدس

«من خود را به کتب مقدسه هندو محدود کرده‌ام و در همه موارد اعلام داشته‌ام که این کتب مقدسه و دین هندو را منشأ کلیه کتب مقدسه و ادیان می‌دانم» (آنی بسان *Annie Besant*, "The Daily Chronicle"، ۹ آوریل ۱۸۹۴). این گفته به طور کلی اساس ایمان مسیحی را رد می‌کند؛ یعنی اینکه خدا در مورد هویت خود و ما، مکاشفه‌ای منحصر به فرد در کتاب مقدس به جهانیان ارائه کرده است (عبرانیان ۱: ۱-۳). اگر منشأ کتاب مقدس در هندوئیسم باشد، دیگر کلام الهام‌شده خدا نیست.

نتیجه‌گیری

هنگامی که اعتقادات تئوصوفی را مورد بررسی قرار می‌دهیم، در می‌یابیم که کل نظام تئوصوفی با مسیحیت مخالفت دارد. بنابراین، هیچ‌گونه امکان سازشی بین این دو وجود ندارد، زیرا پیروان تئوصوفی نظریه‌های بودایی‌ها و برهمنی‌ها را می‌ستایند، ولی مسیحیان فقط از عیسای مسیح پیروی می‌کنند.

اصطلاحات تئوسوفی

تئوسوفی (Theosophy) - معنای تحت‌اللفظی آن «حکمت خدا» می‌باشد. تئوسوفی بدعتی است که توسط «هلنا بلاواتسکی» در سال ۱۸۷۵ پایه‌گذاری شد و تلاش می‌کند تا حکمت خدا را که در تمامی ادیان یافت می‌شود، تشریح و تفسیر نماید. در درون این گروه، آیین‌های مربوط به سحر و جادو به کار می‌رود. آگاهان (Adept) - در تئوسوفی، به موجوداتی اطلاق می‌شود که از عالم روحانی‌اند و مکاشفه‌ها را بیان می‌کنند و ضمنا بودیستوه (Bodhisattva) یا ماهاتما (Mahatma) نیز نامیده می‌شوند.

نفس حیوانی (Animal Soul) - اصل چهارم ماهیت انسان بر اساس تئوسوفی. اکثر مردمان زنده امروز، در این سطح هستند. آتلانتین (Atlantean) - به گفته تئوسوفی، این دومین سطح از سه سطح موجود می‌باشد که در تکامل انسانی تا به آنجا رسیده‌ایم.

آنی بسان (Besant, Annie) - خانمی بریتانیایی که رهبری بسیار با نفوذ در تئوسوفی بود و جانشین بنیان‌گذار این بدعت، یعنی هلنا بلاواتسکی، به شمار آمد. او در سال ۱۹۰۶ آشکارا آمدن ماشیح، یا کریشنا مورتی (Krishnamurti) را اعلام کرد. او ادعا می‌کرد که خودش ماشیح را همچون کودکی بزرگ کرده است. بعدها کریشنا مورتی نقش خود را انکار کرد.

هلنا پترونا بلاواتسکی (Helena Petrovna Blavatsky) (۱۸۳۱ - ۱۸۹۱) - بنیان‌گذار تئوسوفی. او عقاید و آیین‌های شرقی و بدعت‌گرایانه را با هم در آمیخت.

دواکان (Devachan) - بهشت پیروان تئوسوفی.

دواها (Devas) - اشخاصی که طبق تعلیم تئوسوفی، از زندان‌های جسمانی خویش رهایی یافته و اکنون در عالم ذهن می‌باشند.

H. P. B. - مخفف نام «هلنا پ. بلاواتسکی»، به گونه‌ای که در تئوسوفی، پیروان این بدعت برای بنیان‌گذارشان به کار می‌برند.

کوت هومی (Koot Hoomi) - در تئوصوفی، یکی از آگاهانی است که به بنیان‌گذار این بدعت، یعنی خانم بلاواتسکی، مکاشفه می‌داد. کریشنامورتی (Krishnamurti) - شخصیتی در تئوصوفی که تصور می‌شد همان ماشیح است. او بعدها وجود این مقام را در خود انکار کرد. ک. و. لیدبیتر (Leadbeater, C. W.) - او همراه با «آنی بسان»، در هدایت نهضت تئوصوفی، جانشین «هلنا بلاواتسکی» گردید. ماهاتما (Mahatma) - از آگاهان در تئوصوفی که موجودی از عالم روح است و از طریق اشخاص زنده‌ای که قدرت دریافت روحانی دارند، به برقراری ارتباط می‌پردازد.



Pathway
Learning

<https://www.pathwaylearning.org>

تایید اراده خدا

آجیت فرناندو

در بخش قبلی به عزلت‌گزینی عیسی در بیابان نگاهی انداختیم (مرقس ۱: ۱۳) و درباره اهمیت عزلت‌گزینی‌های روحانی برای خدمت خودمان صحبت کردیم. وقتی متوجه می‌شویم که نویسندگان انجیل می‌گویند هدف از عزلت‌گزینی عیسی وسوسه بود، برای‌مان جای تعجب دارد. این هدف در توصیف متی از رویداد واضح است و ما آن را به دلیل اینکه از توصیف مرقس جامع‌تر است دنبال می‌کنیم. متی می‌گوید، «آنگاه عیسی به دست روح به بیابان برده شد تا ابلیس او را تجربه نماید» (متی ۴: ۱). به طور واضح نقشه‌ای خداپسندانه برای این وسوسه

وجود داشت. البته منظور این نیست که خدا باعث وسوسه شد. یعقوب می گوید، «خدا هرگز از بدی‌ها تجربه نمی‌شود و او هیچ کس را تجربه نمی‌کند» (یعقوب ۱: ۱۳).

لیان موریس می گوید، «این یعنی خدا از تلاش افراد شریر و حتی خود شیطان برای پیشبرد اهدافش استفاده می‌کند.»

ارزش وسوسه شدن

جالب است که وسوسه درست بعد از تعمید، مسح، و تایید عیسی اتفاق می‌افتد. اغلب وسوسه بعد از یک اتفاق یا پیروزی‌ای عالی در زندگی‌مان، خیلی قوی به سراغ ما می‌آید. اما خدا می‌تواند از وسوسه‌های ما به عنوان ابزاری برای باطنی‌سازی نتایج پیروزی استفاده کند. احتمالاً چیزی که اهمیت بیشتری دارد این است که وسوسه در ابتدای خدمت عیسی می‌آید. کرگ کینر می‌گوید بسیاری از قهرمانان عهد عتیق مثل ابراهیم، موسی، داوود، و ایوب، قبل از شروع کار اصلی‌شان از یک دوره آزمایش عبور کردند. ۲ عیسی در تعمید، تاییدی قوی درباره اینکه ماشیح و پسر خدا است دریافت کرد. حالا او از طریق آزمایش جنبه‌های مهمی از این نقش‌ها را خواهد آموخت.

در این مورد، وسوسه‌ها به تنویر اولویت‌ها برای زندگی و خدمت عیسی کمک کردند. در زندگی ما هم، در شروع برخی سفرها، خدا اجازه می‌دهد که آزموده شویم تا اولویت‌هایی که این سفر را مشخص می‌کنند تایید کنیم. حل به موقع این مسائل برای ادامه سفر به ما می‌کند.

یگانگی قلب و ذهن یک ازدواج سالم است. یک راه مهم برای رسیدن به این امر، صحبت درباره مسائل است که باعث عصبانیت و ناراحتی ما می‌شوند، با همسرمان صحبت کنیم تا یگانگی ما احیا شود. توصیه پطرس که می‌گوید، «خورشید بر غیظ شما غروب نکند» (افسیسیان ۴: ۲۶)، در اینجا بسیار به موضوع مربوط است. در اوایل ازدواج موقعیت‌هایی پیش می‌آیند که باعث ابراز خشم

می‌شوند؛ و اگر زوج خودشان را عادت دهند که دربارهٔ این موقعیت‌ها تا زمانی که خشم از بین می‌رود صحبت کنند، زیربنای بسیار خوبی برای یک ازدواج مبارک می‌سازند. افرادی که دربارهٔ این چیزها صحبت نمی‌کنند اغلب خیلی دیر متوجه می‌شوند که به صورت خطرناکی از هم دور شده‌اند. من و همسرم معمولاً به افرادی که به آنها کمک می‌کنیم تا برای ازدواج آماده شوند توصیهٔ افسسیان ۴: ۲۶ را به عنوان ابزاری ضروری برای موفقیت در ازدواج ارائه می‌دهیم. ما زوجها را ترغیب می‌کنیم تا از اولین روز زندگی‌شان با هم، شروع به تمرین این حقیقت کتاب مقدسی کنند، چون غفلت در شروع باعث می‌شود تا آنها وارد راهی شوند که در آن از صحبت دربارهٔ مسائل کلیدی اجتناب می‌کنند.

این موضوع اغلب در ازدواج خدمتگزاران مسیحی اتفاق می‌افتد. در ابتدای ازدواج، زن ممکن است نارضایتی خود از فعالیت‌های مربوط به خدمت شوهرش را ابراز کند؛ و مرد اینطور جواب می‌دهد که زن نباید مانع خدمتی که خدا به او داده شود. زن که یک مسیحی وفادار است و به همین دلیل می‌ترسد که مبادا با کار خدا مخالفت کند، تصمیم می‌گیرد چیزهایی که دوست ندارد را تحمل کند؛ و الگویی شکل می‌گیرد که در آن زن همچنان نارضایتی‌اش را برای خودش نگه می‌دارد. ده یا پانزده سال بعد از ازدواج، این الگو یک خانهٔ غمگین و نارضایتی‌ای عمیق در او به بار می‌آورد. او تصمیم می‌گیرد که کاری کند تا وضعیت را تغییر دهد؛ اغلب خیلی دیر است، و نتیجهٔ مقابله با این مسئله، کشمکش بزرگ و ناراحتی بیشتر است. حتی اگر این شرایط قابل جبران هم باشند، چه بهتر بود که یاد می‌گرفتند در ابتدای ازدواج‌شان با هم در مسائل مهم «یک فکر» باشند (فیلیپیان ۲: ۲).

در ابتدای خدمت ممکن است از ما بخواهند تا با شخص دشواری کار کنیم که نیاز به زمان زیادی دارد و انرژی بسیاری از ما می‌گیرد. اما کار با چنین فردی کمک می‌کند تا انضباط در کنار مردم ماندن را پرورش دهیم، که کلیدی تأثیرگذار در خدمت ماست. بعداً، زمانی که سرمان به طور خاص با خدمت عمومی بیشتر و

بیشتر شلوغ می‌شود، به راحتی می‌توانیم از کارهای شخصی مثل شاگردسازی افراد دیگر، شهادت دادن، و ملاقات‌های خانگی غافل شویم؛ و انجام این کار باعث می‌شود که خدمت ما خراب شود. در ابتدای خدمت خداوند ما را می‌سنجد تا کمک کند که اولویت کار شخصی در قلب‌های ما ماندگار شود.

کنیر اشاره می‌کند که «معلمین یهودی با مثال و کلام تعلیم می‌دادند.»^۳ پیروزی مسیح بر وسوسه هم یک مثال برای تمام ایمانداران است. شاگردان در بیابان همراه عیسی نبودند، پس عیسی خودش باید دربارهٔ وسوسه‌ها به آنها گفته باشد. به همین شکل کشمکش‌های ما و اینکه چطور با آنها برخورد می‌کنیم می‌تواند مثالی برای مسیحیان جوان‌تر باشد. ما می‌توانیم درست مثل مسیح دربارهٔ این تجربیات بگوییم.

ارادهٔ خدا بر حقوق ما

اولین وسوسه، تبدیل سنگ به نان بود. متی می‌گوید، «پس تجربه‌کننده نزد او آمده، گفت: "اگر پسر خدا هستی، بگو تا این سنگ‌ها نان شود"» (متی ۴: ۳). وقتی شیطان گفت، «اگر پسر خدا هستی»، احتمالاً شکی به هویت عیسی نداشت. آیهٔ قبلی می‌گوید، «چون چهل شبانه‌روز روزه داشت، آخر گرسنه گردید.» به نظر می‌رسد که شیطان می‌گوید پسر خدا نباید گرسنه شود. او امتیازات عیسی را به او یادآوری می‌کرد.

شیطان گاهی اوقات چنین وسوسه‌هایی را سر راه ما قرار می‌دهد. او سعی می‌کند با یادآوری امتیازات‌مان ما را از راه صلیب دور نگه دارد. «با توجه به تمام شایستگی‌هایت تو لیاقت بیشتر از اینها را داری. کاری را انتخاب کن که خشنودی و رضایت بیشتری به تو می‌دهد - شغلی که با شایستگی‌هایت هم‌خوانی بیشتری دارد.» متاسفانه امروز بیشتر افکار دربارهٔ پاداش‌ها و رضایت‌مندی در خدمت، اکثراً دنیوی هستند تا کتاب مقدسی. آنها به ضرورت صلیب برای زندگی پرنثر مسیحی توجه نمی‌کنند؛ و چنین وسوسه‌هایی با نیرویی قوی می‌توانند به

سمت ما بیایند.

عیسی می‌دانست می‌تواند برای فراهم کردن غذا از قدرتش استفاده کند. او بعداً این کار را در دو موقعیت انجام داد و به پنج هزار و سپس به چهار هزار نفر گرسنه غذا داد. اما او از این توانایی برای رضایت خود، گوش کردن به شیطان و از دست دادن دعوت خدا استفاده نکرد. ما هم به صلیب خوانده شده‌ایم. مثل عیسی، ما هم برای نیکویی غایی بزرگتری از حق‌مان گذشتیم (فیلیپیان ۲: ۵-۱۱). بسیاری از افراد با استفاده از مزایای خدمات‌شان برای منافع شخصی اعتبار روحانی و اقتدار خود را از دست داده‌اند.

مثال هدیه گرفتن از دیگران را در نظر بگیرید. مشخصاً هیچ قانونی علیه دریافت هدیه وجود ندارد. عیسی از هدایای زنانی که به او خدمت می‌کردند بهره برد (لوقا ۸: ۲-۳). اغلب هدایای شخصی از طرف افراد، نیازهای بزرگ ما را برآورده می‌کنند و شاهدان تدارک‌بینی و مراقبت معجزه‌آسای خدا هستند. پولس هم برای خدمتش هدایایی از طرف فیلیپیان دریافت کرد (فیلیپیان ۴: ۱۰-۱۹). اما زمانی که در قرن‌تس بود، از اهالی آنجا هدیه‌ای دریافت نکرد، در عوض تا زمانی که از کلیسای مکادونیه هدیه‌ای برایش آمد، برای فراهم کردن هزینه‌هایش کار کرد (اعمال رسولان ۱۸: ۳-۵). بعداً توانست از این تصمیم استفاده کرده و زمانی که توسط اهالی قرن‌تس مورد حمله قرار گرفت از کمک مالی برای دفاع از اعتبارش استفاده کند (اول قرن‌تیان ۸: ۳-۱۵).

پولس می‌گوید حاضر است برای انجیل از حقوقش بگذرد. «اگر دیگران در این اختیار بر شما شریکند، آیا نه ما بیشتر؟ لیکن این اختیار را استعمال نکردیم، بلکه هر چیز را متحمل می‌شویم، مبدا انجیل مسیح را تعویق اندازیم» (اول قرن‌تیان ۹: ۱۲). او سپس می‌گوید، «لیکن من هیچ یک از اینها را استعمال نکردم و این را به این قصد ننوشتم تا با من چنین شود» (آیه ۱۵). مهم‌ترین انگیزه این بود که بتوان بدون اسارت در تعهد به دیگران، خدمت کرد.

بنابراین باید مراقب باشیم که تحت تعهد ناسالم افرادی که به آنها خدمت

می‌کنیم درنیاایم. این موضوع حتی زمانی که می‌خواهیم از این افراد وام بگیریم حیاتی‌تر می‌شود. کارمندان مسیحی زیادی را در سریلانکا دیده‌ام که چون چنین وام‌هایی گرفته‌اند، آنطور که باید برای خدمت آزاد نیستند. البته من قوانین قطعی نمی‌گذارم؛ مسئله مهم آزادی ماست تا بتوانیم آنطور که باید خدمت کنیم.

نحمیا یک دلیل دیگر می‌آورد که چرا گاهی خدمت‌گزاران ممکن است از حق مشروع خود بگذرند. او کمک هزینه‌ای که حقش بود را رد کرد، چون فقرا برای جمع‌آوری کمک مالی برای خزانه‌ای که کمک هزینه او را پرداخت می‌کرد مورد استعمار قرار گرفته بودند (نحمیا ۵: ۱۴-۱۹). او چون نمی‌خواست باری بر دوش مردم باشد حتی حاضر نشد هزینه‌های خود را دریافت کند. اشخاصی که با فقرا کار می‌کردند می‌دانستند اگر سبک زندگی بالاتری نسبت به افرادی که میان آنها خدمت می‌کنند داشته باشند، نمی‌توانند واقعا با ایشان همذات‌پنداری کنند؛ و تاثیرگذاری خدمت آنها بسیار کاهش پیدا خواهد کرد.

البته خدا به هیچ‌کس بدهکار نیست. او نیازهای ما را در بهترین زمان برآورده می‌کند، و مطمئنا نیاز مسیح به غذا را هم برآورده کرده بود. بسیاری از مفسران بر این باورند که تهیه غذا توسط فرشتگانی که کمی بعد او را ملاقات کردند، انجام شد (متی ۴: ۱۱). اگر قرار است خدا برای ما مهیا کند، لازم نیست که ریسک کنیم و آزادی روحانی و ثمربخشی خود را با برآورده کردن نیازهای مان از طریق ابزارهای سوال‌برانگیز، از دست بدهیم. حالا، زمانی که به نظر می‌رسد تدارک خدا تمام شده، ممکن است او بخواهد در حکمت خود ما را از یک «دورهٔ روزه‌داری» عبور بدهد. به طور مثال، افراد و گروه‌ها ممکن است گاهی کمبود مالی داشته باشند. در چنین زمان‌هایی باید برابر و سوسه برای سازش مقاومت کنیم، و بدانیم که خدا در زمان خودش فراهم می‌کند. زود متوجه خواهیم شد که ارزش درس‌هایی که در زمان محرومیت یاد گرفته‌ایم از درد آن خیلی بیشتر است.

پاسخ عیسی به شیطان کلیدی برای این است که بدانیم عیسی چطور در دام

استفاده از روش‌های سوال برانگیز برای رفع نیازهایش نیفتاد. او گفت، «مکتوب است انسان نه محض نان زیست می‌کند، بلکه به هر کلمه‌ای که از دهان خدا صادر گردد» (متی ۴: ۴). برای مدت طولانی فکر می‌کردم که عیسی می‌گوید که غذای روحانی از غذای جسمانی مهم‌تر است. در حالی که ممکن است به این هم اشاره داشته باشد، اما یک تفسیر کلاسیک قدیمی دربارهٔ متی توسط جی. ای. برادس به من کمک کرد تا متوجه شوم این چیزی نبود که عیسی در درجهٔ اول از آن حرف می‌زد. ۴ عیسی چیزی را که موسی به اسرائیل گفت نقل قول کرد. موسی گفت، «و او تو را ذلیل و گرسنه ساخت و من را به تو خوراندید که نه تو آن را می‌دانستی و نه پدرانت می‌دانستند، تا تو را بیاموزاند که انسان نه به نان تنها زیست می‌کند بلکه به هر کلمه‌ای که از دهان خداوند صادر شود، انسان زنده می‌شود» (تثنیه ۸: ۳). در این مورد خدا به آنها خوراک داد. اما نکته‌ای که موسی به آن اشاره می‌کند این است که خدا بهترین راه برای تغذیهٔ ما را تعیین می‌کند؛ و وظیفهٔ ما این است که به کلامی که از دهان او خارج می‌شود توکل کنیم.

به عبارت دیگر، اشتیاق ما نباید برای این باشد که چطور نیازهای مان را برطرف کنیم؛ بلکه باید مشتاق دانستن و انجام ارادهٔ خدا باشیم. اگر روی این موضوع تمرکز کنیم، خدا آنچه را که برای ما لازم است فراهم خواهد کرد. عیسی بعداً در خدمتش گفت، «خوراک من آن است که خواهش فرستندهٔ خود را به عمل آورم و کار او را به انجام رسانم» (یوحنا ۴: ۳۴). بنابراین وقتی کارهای مربوط به زندگی را انجام می‌دهیم، راه اجتناب از نقض ارادهٔ خدا این است که پیروی از ارادهٔ او هدف بزرگ زندگی مان باشد. خدا مراقب ما است و بهترین را برای مان فراهم می‌کند. تنها از طریق نافرمانی است که می‌توانیم آنچه خدا برای ما تدارک دیده را از دست بدهیم. پس، ما بر روی اطاعت تمرکز کرده و تدارک را به خدا می‌سپاریم. عیسی این اصل را به شکل دیگری بیان می‌کند، «لیکن اول ملکوت خدا و عدالت او را بطلبید که این همه برای شما مزید خواهد شد» (متی ۶: ۳۳).

بنابراین ما در زمان نیاز برای برطرف کردن آنها از تعالیم کتاب مقدس سرپیچی

نمی‌کنیم.

* زمانی که خیلی مشغول هستم، به طور خاص وقتی که با خدمت عمومی مشغولم، نباید از قرارهای شخصی با افرادی که بر آنها نظارت می‌کنم غافل شوم. خدمت عمومی باید از خدمت شخصی سرچشمه بگیرد، و به همین دلیل خدمت شخصی باید همیشه در اولویت باشد.

* وقتی کلیسای مان در بحران مالی است، نباید هدایای بشارتی خود را قطع کنیم. این تعهدات اولویت هستند و حتی باید بر نیازهای خودمان مقدم باشند.

* نباید از دادن ده یک در زمانی که واقعا می‌خواهم این پول را برای رفع یک نیاز شخصی داشته باشم، صرف نظر کنم.

* ممکن است به خدمتی ناامید کننده خوانده شویم، جایی که به نظر می‌رسد هدایای ما به درستی استفاده نمی‌شوند یا فقط تعداد کمی از فواید هدایای ما بهره می‌برند. وقتی کاری به ما پیشنهاد می‌شود که به نظر می‌رسد بیشتر با استعدادهای مان سازگار است، نباید بدون اینکه با جدیت بپرسیم که آیا این اراده خدا برای ما هست یا نه، کار را بلافاصله قبول کنیم. در واقع من فکر می‌کنم که امروز از آموزه کتاب مقدس درباره عطا یا به شدت سوءاستفاده شده چون در کنار آموزه کتاب مقدسی صلیب در نظر گرفته نشده است.

* در کتاب اعمال رسولان و تاریخ کلیسا، برخی از با استعدادترین افراد خودشان را وقف خدمت به افرادی کردند که قابل دسترسی نبودند. پولس، هنری مارتین و استیون نیل به ذهنم می‌آیند. آیا چنین چیزی امروز هم اتفاق می‌افتد؟ برخی از افراد با استعداد کلیسا باید در میان بیماران مبتلا به ایدز، افراد خیلی فقیر، افراد فوق العاده ثروتمند، مسلمانان، پیروان معنویت عصر نو، و ملت‌هایی که درصد مسیحیان آن ناچیز است، خدمت کنند. در ساختارهای خدمتی ما چیزهای زیادی وجود دارند که مانع از وقوع چنین چیزی می‌شوند. برای یک واعظ تیزهوش که می‌تواند در یک کلیسای بزرگ شبان ارشد باشد، هر یکشنبه موعظه برای جماعتی که شامل خانواده خودش و سه مسلمانی که ایمان آورده‌اند می‌شود، غیر

معمول به نظر می‌رسد.

وقتی مسیحیان به دنبال آگاهی از ارادهٔ خدا هستند، آنها فقط شایستگی‌ها و حقوق خود را نمی‌طلبند. آنها می‌خواهند بدانند ارادهٔ خدا چیست؛ و زمانی که با موردی جذاب مواجه می‌شوند و مطمئن نیستند که آیا این ارادهٔ خداست یا نه، ترجیح می‌دهند به جای اینکه متاسف شوند، در امان بمانند. یعنی به جای اینکه بدون اطمینان به سمت چیز جدیدی بروند، ترجیح می‌دهند در آن چیزی بمانند که می‌دانند ارادهٔ خدا برای آنها است.

بعد از تقریباً بیست سال جنگ، سریلانکا در وضعیت وحشتناکی از نظر ثبات اقتصادی، امنیت، و اخلاقیات قرار دارد. برای افراد توانا و با انگیزه، ماندن در اینجا ناامیدکننده است. بسیاری به کشورهای دیگر مهاجرت کرده‌اند؛ و این کار گناه نیست، چون در کتاب مقدس هم یک سنت خوب از مهاجرت داریم. با این حال، مبشرین توانای زیادی را دیده‌ام که زمانی خدمتی فوق‌العاده در سریلانکا داشته‌اند اما حالا در کشورهای خارجی رو به زوال هستند، آنها رفاه مالی دارند اما به شکل دردناکی می‌دانند که رضایت حاصل از استفادهٔ عطایای‌شان در جایی که نیازمندترین است را از دست داده‌اند.

ارادهٔ خدا بر خواسته‌های مصلوب نشده

در دومین وسوسه (که در انجیل لوقا سومین است)، شیطان عیسی را به چالش می‌کشد تا از بالاترین نقطهٔ هیکل در اورشلیم به پایین بپرد. در اینجا تفکر این است که خدا مطابق وعده‌ای که در مزمور ۹۱: ۱۱-۱۲ داده مداخله خواهد کرد، یعنی وقتی که به فرشتگانش فرمان می‌دهد که مراقب خدمت‌گزار او باشند تا مبادا پای او به سنگی بخورد (متی ۴: ۵-۶). در اینجا شیطان از روش اشتباهی استفاده می‌کند، یعنی روشی که ما هم اغلب استفاده می‌کنیم و در آن از یک متن کتاب مقدسی برای پشتیبانی از چیزی که ارادهٔ خدا نیست استفاده می‌کنیم. عیسی با کتاب مقدس جواب می‌دهد و دوباره از تثبیه نقل قول می‌کند؛ این کار نشان

می‌دهد که استفادهٔ شیطان از این متن اشتباه بوده: «خداوند خدای خود را تجربه مکن» (متی ۴: ۷). عیسی به این نکته اشاره می‌کند که با وجود اینکه خدا از فرزندانش مراقبت می‌کند، اما آنها اجازه ندارند او را آزمایش کنند.

جواب عیسی نشان می‌دهد این وسوسه در درجهٔ اول برای این نبود که او به مردم نشان دهد ماشیح است؛ بلکه مربوط به آزمایش خداوند بود. آزمایش خدا یعنی چه؟ تثنیه ۶: ۱۶ می‌گوید: «یهوه خدای خود را میازمایید، چنانکه او را در مسا آزمودید.» در مسا «قوم با موسی منازعه کرده، گفتند: "ما را آب بدهید تا بنوشیم." موسی بدیشان گفت: "چرا با من منازعه می‌کنید، و چرا خداوند را امتحان می‌نمایید؟"» (خروج ۱۷: ۲). قوم به موسی شکایت کردند که چرا آنها را از مصر بیرون آورده تا در بیابان از تشنگی بمیرند (۱۷: ۳). «آنگاه موسی نزد خداوند استغاثه نموده، گفت: "با این قوم چه کنم؟ نزدیک است مرا سنگسار کنند"» (۱۷: ۴). در جواب خدا به آنها آب داد.

موسی اسم آن مکان را به مسا تغییر داد که به معنای «آزمایش» بود (زیرا گفته بودند: «آیا خداوند در میان ما هست یا نه؟») (۱۷: ۷). موسی از شکلی که قوم از خدا آب خواسته بود، بدون اعتماد به خداوند که نیازشان را در زمان و به شیوهٔ خودش برآورده می‌کند، خشنود نبود. این موردی از خواستهٔ مصلوب نشده بود که این دوره از تاریخ اسرائیل را توصیف می‌کند، مزمور ۷۸: ۱۸ می‌گوید، «و در دل‌های خود خدا را امتحان کردند، چونکه برای شهوات خود غذا خواستند.» کلمهٔ «شهوات» به ایدهٔ خواستهٔ خارج از کنترل اشاره می‌کند.

آیا می‌توان خداوند را به این شکل کنترل کرد؟ این حقیقتاً یک راز است! اما در این داستان می‌بینیم که خدا ممکن است اجازه بدهد چیزی که به شکل اشتباه از او خواستیم را، داشته باشیم. برآورده کردن خواسته مسئلهٔ کوچکی است. عامل اصلی این است که آیا خواستهٔ ما خدا را بی‌حرمت کرده است؟ گاهی برایم جای سوال دارد، آیا این خداست که بعضی از خواسته‌های مان را به ما می‌دهد یا شیطان؟ وقتی می‌بینیم که بعضی از راهبران مسیحی منتخب ما سریلانکا را ترک

می‌کنند، و به این شهادت می‌دهند که «خدا به شکل عجیبی کار و ویزا برای‌شان فراهم کرده»، «برایم جای سوال دارد آیا مثل وقتی به اسرائیلی‌ها در مساجز اجازه داد آبی را که خواسته بودند داشته باشند، اینها هم واقعا مواردی هستند که خدا اجازه داده است؟»

کلید درخواست‌های‌مان در دعا باید طلبیدن همراه با ایمان باشد. بعضی از افراد ایمان را اینطور معنی می‌کنند که ایمان دارند خدا تمام آن چیزهایی را که می‌خواهند به آنها می‌دهد. من شنیده‌ام مردم، افرادی که در دعا برای شفای شخص بیمار می‌گویند «اگر اراده‌توست» را تویخ می‌کنند. در مقابل، ایمان یک سرسپردگی از صمیم قلب به اراده‌ی خدا است با اطمینانی قاطع که خدا می‌داند چه چیزی برای ما بهترین است. زمانی که از خدا چیزی می‌خواهیم بدون اینکه بپرسیم آیا این خواسته درست یا غلط است، یعنی با ایمان نطلبیده‌ایم. آنهايي که به این روش از خدا چیزهایی می‌طلبند ممکن است به خواسته‌شان برسند، اما چون با حاکمیت خدا مخالفت کردند، می‌توانند به خودشان آسیب بزنند. آنهايي که در ایمان دعا می‌کنند ممکن است به خواسته‌شان نرسند، اما این موضوع آنها را ناراحت نمی‌کند. آنها می‌دانند که خدای قادر می‌داند چه چیزی بهترین است، و به دعاهايشان به بهترین شکل ممکن پاسخ می‌دهد. حتی اگر ندانند که چرا بعضی چیزها بهترین هستند، ایمان‌شان بر این اطمینان استوار است که خدا می‌داند چه چیزی بهترین است.

کسی که اینطور دعا می‌کند، «می‌خواهم هر اتفاقی هم که بیفتد این فرد شوهرم باشد» ممکن است به آرزویش برسد؛ اما این رفتارش ممکن است مانعی بین او و خدا شود. بهترین برای او ممکن بود مجرد باشد. البته خدا همیشه رحمت دارد. افرادی که تصمیمات اشتباه می‌گیرند اگر فروتنانه با توبه به حضور خدا بروند ممکن است ببینند خدا شرایط را عوض می‌کند تا چیز زیبایی از دل این آشفتگی بیرون بیاورد.

اما شروع کاری با این باور که خدا رحمت خواهد داشت می‌تواند روشی خطرناک

برای بی‌ارزش کردن نیکویی‌های خدا باشد. یادم می‌آید زمانی سعی می‌کردم نظر دوستی در سریلانکا برای رفتن به یک کشور غربی را عوض کنم. او سعی می‌کرد با دروغگویی ویزا بگیرد؛ و به من گفت که «باید» برود و خدا رحمتش را به او نشان می‌دهد. چه نگرش خطرناکی نسبت به خدایی که از ما خواسته شده تا او را «به خشوع و تقوا... عبادت پسندیده نماییم» چون او «آتش فرو برنده» است (عبرانیان ۱۲: ۲۸-۲۹).

جان و سلی در یادداشت‌های روزانه‌اش تصویری جالب از اصلی که مورد بحث ما است ارائه می‌دهد:

امروز از طرف پرودنس نیکسون داستان عجیبی دربارهٔ شوهر مرحومش به دستم رسید: - ماه نوامبر گذشته، در یک بعد از ظهر یکشنبه، او به شکل غیر معمولی، با شور و شغف دعا می‌کرد، و اشتیاقی داشت که قبلاً هرگز نداشت، و می‌خواست «برود، و با عیسی باشد». نیمه شب او بیدار شد، و شوهرش را کاملاً آرام، بدون هیچ حس و حرکتی دید و گمان کرد که در حال مرگ یا مرده است، او شروع به دعایی پرحرارت و آشفته کرد، و نیم ساعت اینطور استغاثه می‌کرد، «خداوند عیسی، جورج را به من برگردان! او را نبر». او چشم‌هایش را باز کرد و با جدیت گفت، «بهتر است بگذاری بروم». در آن زمان او دیوانه شده بود و به شکل وحشتناکی شروع به کفرگویی کرد. جورج چند روز به این کار ادامه داد، و به نظر می‌رسید که تحت قدرت کامل یک روح ناپاک است. بعداً در پایان هفته، او اینطور دعا کرد، «ای خداوند، راضی‌ام! راضی‌ام که نزد تو بروم». درک او به سرعت برگشت و با وجدی ناگفتنی شادی کرد؛ و با مهربانی از همسرش برای اینکه او را به خدا واگذار کرده تشکر کرد، او را بوسید، دراز کشید و مرد.

اغلب خدا قبل از اینکه ما را با تدارک شگفت‌انگیز خودش برکت دهد، به سمتی هدایت‌مان می‌کند که در آن چیزی را که دوست داریم به او واگذار کنیم. خدا از ابراهیم خواست پسر عزیز خود را قربانی کند. زمانی که برای چهار سال و نیم در خارج دانشجوی بودم، نلن که حالا همسر من است، در دعا از خدا می‌خواست اگر

در ارادهٔ اوست ما به هم برسیم. به خاطر مسائل فرهنگی ما در این مدت با هم در ارتباط نبودیم. در واقع، با اینکه من خیلی به او علاقه‌مند بودم، حتی نمی‌دانستم او هم احساساتی مشابه نسبت به من دارد. سن او بالا می‌رفت و عزیزانش نگران او بودند. کمی بعد از اینکه به سریلانکا برگشتم، خداوند او را به نقطه‌ای مهم از سرسپردگی رساند. نلن هدایت شده بود تا این رابطه را بر قربانگاه بگذارد و برای فیض دعا کند تا حتی اگر قرار است مجرد بماند شاد باشد. البته، زمانی که خداوند ما را به هم رساند، شادی عظیمی در هر دو طرف وجود داشت.

معتقدم که حقیقت سرسپردگی به ما کمک کرد تا در بیست و پنج سال گذشته با خوشبختی با هم بمانیم. اغلب او باید مرا به خدا می‌سپرد به ویژه زمانی که سفر را شروع کردم. من هم به نوبهٔ خودم تصمیم گرفتم که هرگز به سفرهای ماموریتی که او به طور کامل راضی نیست نروم، و با این کار برنامه‌هایم را تسلیم کردم. و زمانی که از من می‌خواست که سفر خاصی را نروم، عصبانی نمی‌شدم چون می‌دانستم شخصی که این درخواست را دارد یک فرد سرسپرده است و نه یک خودخواه. با سرسپردگی می‌توانیم حتی زمانی که از هم جدا و تنها هستیم هم خوشنود باشیم (مثل وضعیت حالای من که از جایی دور از خانه می‌نویسم)، و بدانیم که خدا مراقب ما خواهد بود. به همین خاطر است که سرسپردگی فداکاری بزرگی نیست. چه خواسته‌مان را دریافت کنیم چه نه، ما خوشحال و راضی هستیم و این بیشترین چیزی است که افراد می‌خواهند. حالتی خطرناک از اعتماد به نفس وجود دارد که شکل مذهبی به خود می‌گیرد و در دعا تجلی پیدا می‌کند. برخی از افراد تمام چیزهایی را که می‌خواهند مطالبه می‌کنند و قادرند آنچه را که می‌خواهند از طریق تلاش و قدرت شخصیت‌شان به دست بیاورند. چنین افرادی می‌توانند رفتاری را ایجاد کنند که مطیع خدا نیست. آنها ممکن است راهبران مسیحی باشند اما نفس آنها مصلوب نشده است؛ و طولی نمی‌کشد که تشخیص تفاوت بین ارادهٔ خودشان با ارادهٔ خدا برای ایشان سخت می‌شود. متأسفانه، چون آنها راهبر هستند، دیگران فکر می‌کنند که ارادهٔ راهبر ارادهٔ خداست. این راهبران

بسیار منضبط به نظر می‌آیند چون سخت‌کوش هستند، اما ارادهٔ آنها تحت کنترل خدا نیست.

بسیاری از ما راهبران افراد بدون اعتماد به نفسی هستیم که سخت کوشیده‌ایم تا بر عدم اعتماد به نفس مان غلبه کنیم و از طریق آن سخت‌کوشی به مقام راهبری رسیده‌ایم. این شهادتی فوق‌العاده بر فیض خدا است. اما در طول راه باید از کسب هویت از موفقیت فارق می‌شدیم و آن را از این حقیقت شگفت‌انگیز می‌گرفتیم که خدا ما را پذیرفته و به ما کاری مهم و ابدی داده که انجام دهیم. متأسفانه این اتفاق برای برخی از راهبران نیفتاده است. با اینکه آنها راهبر هستند، از نظر روحانی نوزاد باقی می‌مانند، و رضایت خود را از پیروزی‌هایی که نفس‌شان را تقویت می‌کند یا از دریافت آنچه که می‌خواهند، بدست می‌آورند.

بسیاری از این پیروزی‌ها شکل «مسیحی» به خود می‌گیرند. دیگران این راهبرها را به خاطر انضباط، عزم و سخت‌کوشی در رسیدن به اهداف‌شان تحسین می‌کنند. اما در پشت این لباس مسیحیت کودکی وجود دارد که از طریق پیروزی‌های شخصی‌اش به دنبال تایید است. آنها، ناگهان تمایلی گناه‌آلود مثل وسوسه برای گناهان جنسی پیدا می‌کنند. این تمایل به یک غلبهٔ جدید تبدیل می‌شود که برای آن تلاش می‌شود، یا جایزه‌ای برای کسب کردن، و نتایج آن غم‌انگیز است. یک راهبر محترم، که دیگران او را فرد خیلی درستی می‌دانند، یک بی‌احتیاطی جنسی انجام داده، و رسوایی ناشی از آن برای هدف مسیح بسیار زیان آور است. معتقدم یکی از دلایلی که چرا بسیاری از راهبران مسیحی در این فضا می‌افتند این است که آنها افراد بدون اعتماد به نفسی هستند و برای تقویت نفس‌شان به این پیروزی‌ها نیاز دارند.

اگر بخواهیم در این دام نیفتیم، باید در مصلوب کردن تمیلات غیر خداپسندانه مهارت پیدا کنیم. گاهی خدا می‌بیند چیزهایی که می‌خواهیم را نداریم؛ و در چنین مواقعی بدون اینکه تلاش زیادی برای تحقق این خواسته انجام دهیم باید با کمال میل ترتیب وقایع از طرف خدا را بپذیریم. به طور مثال، ممکن است به

خاطر بیماری همسران مجبور شوید در یک کنفرانس معتبر که در آن می‌توانید افراد مشهور را ملاقات کنید و با آنها تعامل داشته باشید، شرکت نکنید. شما می‌توانستید به کنفرانس بروید و شادی حاصل از خدمت به کسی که دوستش دارید، و موقعیتی که برای کسب مهارت در مصلوب کردن خواسته‌های جسمانی دارید را از دست بدهید.

وقتی از جورج مالر دربارهٔ راز خدمتش به خدا پرسیدند او جواب داد، «من یک روز مردم، کاملاً مردم: من در جورج مالر، نظرات، ترجیحات، سلائق و خواستهٔ او مردم - در دنیا، در تایید یا نکوهش آن مردم، در تایید یا سرزنش برادران و دوستانم مردم - و از آن به بعد فقط برای اینکه مورد تایید خدا قرار بگیرم تلاش کردم.»^۶

فکر می‌کنم باید این را هم اضافه کنم، چیزی که دربارهٔ آن صحبت می‌کنیم زندگی‌ای بدون شور و اشتیاق نیست؛ بلکه یک زندگی با اشتیاق تبدیل شده است - اشتیاقی برای خشنودی خدا؛ یک زندگی با شوری جدید - یک شور الهی. اینطور فکر می‌کنیم که خدا برای هدفی ما را در این زمین گذاشته است. ما مشتاقیم تا این هدف را برای جلال او محقق کنیم. و خدا بزرگ است؛ پس ما هم برای برتری در کاری که انجام می‌دهیم تلاش می‌کنیم؛ و هدف این نیست که شاید مردم بگویند ما چقدر بزرگ هستیم، بلکه این است که متوجه شوند ما خدای بزرگ را نشان می‌دهیم.

عیسی وقتی به سوی اورشلیم و صلیب می‌رفت احساسی آتشین از خدمت داشت. با اینکه بعضی از نزدیکانش سعی کردند او را متوقف کنند اما هیچ کس نتوانست این کار را انجام دهد. او بعد از قیامش زمانی که شاگردان را دوباره و دوباره با ماموریت بزرگ به چالش کشید، این حس اشتیاق را به آنها تزریق کرد. هفت بیانیۀ جدا دربارهٔ ماموریت بزرگ منتسب به عیسی در عهد جدید پیدا کردم (متی ۲۸: ۱۸-۲۰؛ مرقس ۱۶: ۱۵؛ لوقا ۲۴: ۴۶-۴۹؛ یوحنا ۱۷: ۱۸؛ ۲۰: ۲۱؛ اعمال رسولان ۱: ۸؛ ۱۰: ۴۲). پولس این اشتیاق را از استادش گرفته بود. ما به وضوح

اشتیاق پولس برای انجیل را در این گفته‌اش می‌بینیم: «چونکه مرا ضرورت افتاده است، بلکه وای بر من اگر بشارت ندهم» (اول قرنتیان ۹: ۱۶). این اشتیاق باعث شد او برای اینکه انجیل را به مردم برساند بهایی بپردازد. کمی بعد او توضیح می‌دهد که چطور از حقوق مشروع خود گذشته و حتی سبک زندگی‌اش را تغییر داده تا بتواند افراد متفاوتی را برای مسیح به دست آورد (آیات ۱۹-۲۳). این آیات با گفته‌های او در ادامه به اوج می‌رسد: «ضعفا را ضعیف شدم تا ضعفا را سود برم؛ همه کس را همه چیز گردیدم تا به هر نوعی بعضی را برهانم. اما همه کار را به جهت انجیل می‌کنم تا در آن شریک گردم» (آیات ۲۲-۲۳). پولس این مبحث را با بیانیه‌ای تمام می‌کند که نشان می‌دهد او نه تنها یک فرد مشتاق بلکه یک فرد مصلوب هم بود. او می‌گوید، «تن خود را زبون می‌سازم و آن را در بندگی می‌دارم، مبادا چون دیگران را وعظ نمودم، خود محروم شوم» (آیه ۲۷). پولس علاوه بر اشتیاق کلی‌اش برای انجیل، اهداف خاصی هم در ارتباط با آن داشت. یکی از این اهداف بردن خبر خوش به اسپانیا بود. انجیل در آسیای صغیر، یونان و ایتالیا پیشرف کرده بود. حالا او می‌خواست آن را بیشتر به سمت غرب ببرد. پولس برای مدت طولانی این را تصور می‌کرد، او به کلیسای روم نانه نوشت و امیدوار بود که بتواند روم را به پایگاه کارهای خود تبدیل کند (رومیان ۱۵: ۲۴، ۲۸ را ببینید).

پولس در رومیان باب ۱۵ نشان می‌دهد که این خواسته‌اش تلاشی برای منفعت خودش نبوده است. تعهد او به ملکوت خدا بود، تعهد او به سوابقش به عنوان یک مبشر نبود بلکه به خدا بود. از این رو، او می‌گوید، «اما حریص بودم که بشارت چنان بدهم، نه در جایی که اسم مسیح شهرت یافته بود، مبادا بر بنیاد غیری بنا نمایم» (رومیان ۱۵: ۲۰). همیشه وقتی می‌شنوم که افراد چنین چیزهایی می‌گویند ناراحت می‌شوم، «ما باید خدمت خود را در تمام شهرهای کشورمان داشته باشیم»، یا «می‌خواهم انجیل را در تمام کشورهای آسیا موعظه کنم.» کسی که اهداف خداپسندانه دارد اینطور می‌گوید، «در تمام شهرهای کشور

باید خدمت‌هایی مثل ما وجود داشته باشند.» اگر شخص دیگری کاری را که ما می‌خواستیم انجام بدهیم را انجام می‌دهد، ما خشنود خواهیم شد. پولس هیچ تمایلی به شروع خدمت در مناطقی که توسط دیگران به آنها بشارت داده شده بود، نداشت. رویای او برای رفتن به اسپانیا در پشت تمایل زیادش برای رفتن به روم قرار دارد که در رومیان ۱: ۸-۱۴ و ۱۵: ۲۲-۳۲ و اغلب در کتاب اعمال رسولان به آن اشاره شده است. تمایل او در سخنانی مثل این آیات بیان شده‌اند: «پس همچنین به قدر طاقت خود مستعدم که شما را نیز که در روم هستید بشارت دهم» (رومیان ۱: ۱۵)؛ «لکن چون الان مرا در این ممالک دیگر جایی نیست و سال‌های بسیار است که مشتاق آمدن نزد شما بوده‌ام» (رومیان ۱۵: ۲۳). اما هم در رومیان باب ۱ و هم در باب ۱۵ پولس می‌گوید اگر اراده خدا باشد خواهد آمد (رومیان ۱: ۱۰؛ ۱۵: ۳۲).

بنابراین، در اینجا اشتیاق و اهداف خداپسندانه دگرگون می‌شوند؛ و او داوطلبانه خودش را محدود می‌کند (۱) تا فقط آنچه را که اراده خداست انجام دهد؛ (۲) تا از انجام کاری که دیگران باید انجام دهند اجتناب کند، و (۳) در زندگی شخصی، «تن خود را زبون می‌سازم و آن را در بندگی می‌دارم». امروز هم این‌ها می‌توانند استانداردهای خوبی برای ما باشند که بفهمیم آیا اهدافمان واقعا خداپسندانه هستند یا خیر.

گاهی اهدافمان برای خشنودی خدا ما را به راهی می‌برد که مخالف اهداف و ترجیحات خودمان است. ویلیام فارل دوست جان کالون در شهر ژنو، چند سال بعد از اینکه کالون از این شهر تبعید شد از او خواست تا برای خدمت به آنجا برگردد. کالون نمی‌خواست برگردد، اما متوجه شد که خواست خدا این است. او برای فارل نوشت، «اگر می‌توانستم انتخاب کنم، هر کار دیگری می‌کردم به جز اینکه در این مورد تسلیم تو شوم، اما از آنجایی که به یاد دارم دیگر متعلق به خودم نیستم، قلبم را به عنوان قربانی به خدا تقدیم می‌کنم.» ۷ او در ژنو ماند و خدمتی که برای آن مشهور بود را تا زمان مرگ انجام داد - یعنی حدود بیست

و پنج سال بعد. امروز، زمان تصمیم‌گیری در مورد محل خدمت، بسیاری از معیارهایی استفاده می‌کنند که در دوره‌های قبلی «خودخواه» خوانده می‌شد. این طرز برخورد چقدر از طرز برخورد کالون دور است. اما او کسی است که چیزهای بزرگ از او پدیدار می‌شوند.

ارادهٔ خدا بر راه‌های اشتباه به سمت موفقیت

برای سومین وسوسه، «ابلیس او را به کوهی بسیار بلند برد و همهٔ ممالک جهان و جلال آنها را بدو نشان داد» (متی ۴: ۸). او گفت: «اگر افتاده مرا سجده کنی، همانا این همه را به تو بخشم» (آیهٔ ۹). شیطان راهی سریع به سمت قدرت و نفوذ را پیشنهاد می‌کرد. او با نشان دادن زرق و برق پادشاهی‌ها، بر پتانسیل آنچه که در دنیای تحت حکومت مسیح می‌توان به دست آورد، تاکید کرد. با توجه به آشفته‌گی‌هایی که جهان در آن قرار داشت و همچنین پتانسیلی عظیم برای عدالت و سعادت در دنیای تحت حاکمیت عیسی، این باید واقعا یک وسوسهٔ قدرتمند بوده باشد. تنها یک سازش کافی بود و دنیای نیازمند از آن او می‌شد تا برای بهبود تغییر کند. این وسوسه‌ای بود برای دریافت تاج بدون صلیب.

امروز این وسوسه چقدر برای ما واقعی است! اینطور استدلال می‌کنیم، «اگر به مقامی بالا برسیم، چقدر می‌توانیم کارهای خوبی برای بسیاری از مردم انجام دهیم. آیا تعداد کمی سازش بهای ناچیزی برای موقعیتی با چنین نفوذی نیست؟» در دنیای ما قدرت با اندازه، نفوذ، و دام‌های دیگر قدرت مثل اینکه چند نفر برای ما کار می‌کنند سنجیده می‌شود. بنابراین جاذبهٔ موفقیت در دنیای تجارت و حکومت واقعی‌تر و یک وسوسهٔ مشترک است. یک نفر قوانین را کمی تغییر می‌دهد تا خواستهٔ یک فرد قدرتمند را برآورده کند، که این فرد قدرتمند به نوبهٔ خود از ارتقا او در شغلش حمایت می‌کند. بسیار معمول است که بشنویم افراد با اشخاص بلند مرتبه الطفادات جنسی دارند تا شانس‌شان برای رفتن به مقام‌های بالا بیشتر شود.

پدر و مادرها می‌توانند راه اشتباه برای موفقیت زندگی خانوادگی انتخاب کنند. یک مادر ممکن به پسر کوچکش دروغ بگوید تا او را وادار به انجام یک کار خوب کند، مثل تهدید به اینکه اگر غذایش را نخورد، یک مرد ترسناک او را با خودش می‌برد. وقتی پدر از خانه بیرون می‌رود، و دختر کوچکش گریه می‌کند، با اینکه واقعا به سفری طولانی می‌رود به او بگوید زود برمی‌گردد. در این دو مورد ممکن است والدین به هدف خود رسیده باشند، اما چون آنها نمونه بدی بوده‌اند، بچه‌ها اینطور باور خواهند کرد که دروغگویی قابل قبول است.

در خدمت هم، راه اشتباه برای موفقیت یک وسوسه است. واعظ یا موسیقی‌دانی را در نظر بگیرید که عطیه جذب جمعیت زیاد برای رویدادها را دارد. اما یک مشکل جدی در زندگی شخصی این فرد وجود دارد؛ برای او بهتر است تا زمانی که موضوع روشن می‌شود یا تا زمانی که دوره‌ای را که توسط یک روند انضباطی برای او تعیین شده تکمیل کند، از خدمت عمومی دور بماند. اما این برنامه را خراب می‌کند، و موفقیت معمولا با توانایی ما برای جذب تعداد زیادی از مردم به برنامه‌های مان سنجیده می‌شود. به همین دلیل ما از این فرد در خدمت‌مان استفاده خواهیم کرد. با این کار، مانع فرصت‌های فرد برای بهبودی کامل از مشکل می‌شویم، حتی اگر برنامه طبق استانداردهای انسانی یک موفقیت به حساب بیاید، چون قواعد خدا را شکسته‌ایم، برکات او را از دست می‌دهیم. اگر به اندازه کافی با مشکل برخورد نشود، اغلب در طول زمان مشکل بیشتر می‌شود و یک رسوایی عمومی به وجود می‌آید. شرمساری بزرگی برای گروهی که از این فرد استفاده کرده به وجود می‌آید، و بی‌احترامی بزرگی به اسم خدا می‌شود.

به عنوان خدمت‌گزاران ما در معرض بسیاری از دام‌های مشابه قرار داریم:

* وقتی برای موفقیت در خدمت تلاش می‌کنیم، ممکن است از خانواده‌مان غافل شویم.

* برای گسترش خدمت‌مان، ممکن است افرادی را برای راهبری بگذاریم که هنوز مناسب این کار نیستند.

* می‌توانیم با تهمت زدن به رقیب‌مان به خاطر موقعیت موجود، در جایگاه راهبری قرار بگیریم.

* در حالیکه باید «برنامه‌های مان را ادامه بدهیم» می‌توانیم فردی را که زمانی بسیار سخت کار کرده و برای ما خیلی مفید بوده، اما حالا با مشکلات شخصی مواجه است، کنار بگذاریم یا نادیده بگیریم. فشار برای رشد باعث می‌شود زمانی برای توجه به افرادی که در این نبرد زخمی شده‌اند نداشته باشیم.

* ما می‌توانیم افرادی که دوست‌شان نداریم یا آنهایی را که برنامه‌های ما برای رشد را زیر سوال می‌برند، از موقعیت نفوذ حذف کنیم.

* با پیشنهاد حقوق بیشتر، می‌توانیم شخصی را که برای گروه دیگری ارزشمند است فریب دهیم تا به ما ملحق شود. ما فراموش می‌کنیم وقتی به گروه دیگر ضربه می‌زنیم، به بدن مسیح که به آن متعلقیم ضربه زده‌ایم.

* می‌توانیم از موعظه دربارهٔ موضوعات ناخوشایند پرهیز کنیم چون افراد آن را نمی‌پسندند، چون «نمی‌توانید با موعظهٔ موعظاتی که مردم نمی‌پسندند یک کلیسا رشد دهید.»

امروز بسیاری از گروه‌ها و کلیساهای اوانجلیکال دچار مشکل بزرگی هستند چون در تعقیب رشد و موفقیت، قواعد مسیحی را شکسته‌اند. به نظر می‌رسد اشتیاق برای مسیح و گمشدگان (که باید باعث شود افراد در همه چیز مطیع مسیح باشند) با اشتیاق برای رشد جایگزین شده باشد و آنها را وسوسه می‌کند تا برای رسیدن به آن از شیوه‌های سوال برانگیز استفاده کنند.

اگر این روند بدون بررسی ادامه پیدا کند، می‌توانیم بحران بزرگی در کلیسا داشته باشیم. چون راهبران اوانجلیکال در رفتارشان بدون قاعده بوده‌اند، افراد دیگر می‌توانند مسیحیت را به عنوان یک دین دروغین و نامناسب، رد کنند. این موقعیت همچنین می‌تواند باعث همه‌گیری مسیحیت اسمی شود، که در آن نااطاعتی راهبران مشوق مردم عادی می‌شود تا باور کنند که قبول مسئولیت در کلیسا بدون عمل به مسیحیت امکان پذیر است. ممکن است عصر تاریکی

جدیدی در مسیحیت تجربه کنیم. ما باید فوراً برای جلوگیری از این فاجعه با رد استفاده از شیوه‌های سوال برانگیز برای رسیدن به هدف‌های مان، قدم برداریم. کار خدا باید به شیوه خدا انجام شود. هادسن تیلر می‌گوید، «به این تکیه کنید، کار خدا که به شیوه خدا انجام شده باشد هرگز از عطایای خدا محروم نمی‌ماند.»^۸ وقتی از روش‌های شیطان برای رسیدن به اهداف مان در زندگی استفاده می‌کنیم، ما واقعا به شیطیان تعظیم می‌کنیم. جواب عیسی به این وسوسه اینطور بود، «دور شو ای شیطان، زیرا مکتوب است که خداوند خدای خود را سجده کن و او را فقط عبادت نما» (متی ۴: ۱۰). مثل دو وسوسه دیگر، جواب عیسی این بار هم از تشنیه می‌آمد (۶: ۱۳). عیسی در اینجا می‌گوید که راه غلبه بر وسوسه استفاده از شیوه‌های اشتباه برای موفقیت، تمرکز بر پرستش و خدمت به خداست. این به ما کمک می‌کند تا بر خواسته‌های خودخواهانه و فریب شیوه‌های سوال برانگیز غلبه کنیم. خدا آنقدر عالی و متعال است که به روش‌های گناه‌آلود ما برای انجام این کار نیاز ندارد. اما با در نظر گرفتن قدرت وسوسه برای استفاده از روش‌های پست در تلاش مان برای موفقیت، واجب است که چشم‌های خود را به خدا بدوزیم تا ارزش‌های مان از او کسب شوند و نه از دنیا.

در اینجا نصیحت پولس در کولسیان باب ۳ بسیار مناسب است، او می‌گوید چون با مسیح برخاسته‌ایم، اشتیاق ما باید درباره مسائل آسمانی باشد: «پس چون با مسیح برخیزانیده شدید، آنچه را که در بالا است بطلبید در آنجایی که مسیح است، به دست راست خدا نشسته» (کولسیان ۳: ۱). این دیدگاه باید بر چیزهایی که با اشتیاق دنبال می‌کنیم تاثیر بگذارد: «در آنچه بالا است تفکر کنید، نه در آنچه بر زمین است» (کولسیان ۳: ۲). در نتیجه ما «اعضای خود را که بر زمین است مقتول» ساختیم (کولسیان ۳: ۵).

ما جلال خدا را دیده‌ایم، و قلب مان بر آسمان تمرکز کرده است. تنها خداست که می‌پرستیم و خدمت می‌کنیم. این حقیقت هویت ما را شکل داده است: ما در ملکوت با شکوه خدا شاهدگان هستیم. به همین دلیل، روش‌های زمینی پایین‌تر

از مقام ما هستند. او فیض خود را بر ما می‌ریزد، و ما هم در برخوردمان با مردم بخشند هستیم. او با شکوه است پس ما هم در هر کاری که می‌کنیم شریف هستیم. او مقدس است، پس ما هم به روش‌هایی متوسل نخواهیم شد که درستی ما را به خطر بیندازد. او وفادار است، پس ما هم دروغ نخواهیم گفت. انتقام، رفتار سیاسی، نا درستی، تهمت و ناسپاسی از مقام ما پایین‌تر است. اینها خدا را بی حرمت می‌کنند و جلال او را از کلیسا می‌برند.

معتقدم که پاسخ به فقدان جدی راستی و قداست در کلیسا این است که مسیحیان درک کنند و هویت‌شان را با جلال خدایی که می‌پرستند شکل دهند. فرهنگ بسیاری از کشورهای جهان سوم با این طرز فکر که خدایی عالی و قدوس مطلق وجود دارد که روزی باید به او حساب پس بدهیم، شکل نگرفته است. وقتی افراد از اعتقادات دیگر به مسیح ایمان می‌آورند، چنین درکی از خدا با خود به همراه دارند که او یک جادوگر است و به افرادی که شروط خاصی را انجام می‌دهند لطف می‌کند. آنها این طرز فکر را به درک‌شان از خدای مسیحیت انتقال می‌دهند. به نظر می‌رسد بسیاری نیز در غرب ثروتمند طرز فکر کتاب مقدسی خدا را به نفع یک خدای پانتئیسم (یا همه خدایی، یعنی واقعیت با الوهیت یکسان است یا همه چیز از همه چیز ساخته شده است. خدا همه چیز است و همه چیز خداست - م) که یک نیروی الهی است و به همه چیز در جهان حکمرانی می‌کند، کنار گذاشته‌اند. برخی دیگر مفهوم قضاوت و جهنم را رد می‌کنند و خدا را موجودی مهربان می‌بینند که همه را علیرغم هر رفتاری که دارند بدون شرط می‌پذیرد. این دیدگاه ترس از خداوند که به عنوان مانعی بزرگ در برابر گناه عمل می‌کند را از بین می‌برد. بنابراین، مردم هم در شرق و هم در غرب باید چنین دیدی به خدا داشته باشند که او پر جلال، بخشنده، مقدس و صادق است و روزی تمام بشریت را قضاوت خواهد کرد. وقتی که ما دیدی کتاب مقدسی از خدا داریم، موفقیت را نه با استانداردهای زمینی، بلکه بر اساس میزان تطابق خود با اصول و اراده خدا اندازه می‌گیریم. این استانداردها مانع ما می‌شوند تا از طریق روش‌های اشتباه به

اهدافمان برسیم، اما مانع اهداف خدا ترسانه هم نمی‌شوند. وقتی می‌بینیم خدا جلال دارد، برانگیخته می‌شویم تا با اشتیاق کارهای بزرگی انجام دهیم که جلال او را منعکس می‌کنند. پس ما هم رویاهای بزرگی داریم. اما برای رسیدن با این اهداف، کاری نخواهیم کرد که از جلال او بکاهد. چشم‌انداز جلال، ما را تشویق می‌کند تا در راه پیروزی بهای آن را بپردازیم. این بها راه صلیب است که مسیح در وسوسه‌اش با رد کردن تاجی که شیطان به او پیشنهاد داد، آن را پذیرفت. «بنابراین ... هر بار گران و گناهی را که ما را سخت می‌پیچد، دور بکنیم و با صبر در آن میدان که پیش روی ما مقرر شده است بدویم، و به سوی پیشوا و کامل کننده ایمان یعنی عیسی نگران باشیم که به جهت آن خوشی که پیش او موضوع بود، بی حرمتی را ناچیز شمرده، متحمل صلیب گردید و به دست راست تخت خدا نشست است» (عبرانیان ۱۲: ۱-۲).

قابل توجه است که هر سه وسوسه عیسی مربوط به این بود که او باید بین خواست خدا و راه‌های جایگزین انتخاب می‌کرد. وسوسه اول درباره خواست خدا بر حقوق و امتیازات او بود. دومین وسوسه درباره خواست خدا بر تمایلات مصلوب نشده، و سومین درباره خواست خدا بر مسیرهای اشتباه به سمت موفقیت بود. در نهایت خواست خدا مهم‌ترین چیز در زندگی ما است. یوحنا می‌گوید، «و دنیا و شهوات آن در گذر است لکن کسی که به اراده خدا عمل می‌کند، تا به ابد باقی می‌ماند» (اول یوحنا ۲: ۱۷).

موسسه آموزشی تردمیل چیست؟

موسسه آموزشی تردمیل یک برنامه ارائه گواهینامه ساختاریافته است که آموزش رایگان کتاب مقدس و الاهیات را همراه گواهینامه در اختیار همه قرار می‌دهد - بر اساس برنامه زمانی خودتان و در گروه خودتان.



گروه‌های یادگیری

با دو یا چند نفر یک گروه یادگیری را شروع کنید که به طور مرتب برای مطالعه و بحث دربارهٔ درس موسسه دور هم جمع می‌شوند و می‌آموزند که چطور آنها را در زندگی خدمت خود به کار بگیرند.



مریان محلی

برای کمک به بحث‌های گروهی و پیگیری روند پیشرفت دانشجویان، و در حالی که درس ما با استفاده از بینش‌های بیش از ۳۰۰ متخصص کتاب مقدس و شبان به شما تعلیم می‌دهد، یک مربی محلی شوید.



سطح دانشگاهی

همراه با برنامهٔ درسی ما در سطح دانشگاهی که توسط سازمان هزارهٔ سوم تهیه شده و توسط بیش از دو میلیون دانشجو در سراسر جهان به شکل تصویری، صوتی، و مکتوب استفاده شده، تحصیل کنید.



گواهینامه‌ها و مدارک

گواهینامه‌های تان در درس پایه، کتاب مقدس، و الاهیات را با آموزش مهارت‌های زندگی و خدمت اخذ کنید، و پس از تکمیل هر سه دوره، مدرک تان در خدمت مسیحی را دریافت خواهید کرد.

به بیش از ۶۰۰۰ دانشجو از بیش از ۹۰ کشور جهان بپیوندید که سفر خود با موسسه آموزشی تردمیل را آغاز کرده‌اند و به راهبر مسیحی‌ای تبدیل شوید که برای آن خوانده شده‌اید.

از طریق ایمیل
institute@thirdmill.org
با موسسه آموزشی تردمیل تماس
بگیرید و یا از وبسایت ما به نشانی
thirdmillinstitute.org
بازدید کنید.



همین امروز
شروع کنید!

طرح و هدف کتاب یوشع

گروه نویسندگان سازمان هزاره سوم

هرگاه که یک کتاب از تاریخ کتاب مقدسی مانند یوشع را مطالعه می کنیم، همیشه مهم است به یاد داشته باشیم که همان وقایع تاریخی می توانند به طرق مختلف و بدون خطا بیان شوند. هر یک از کتاب های کتاب مقدس که از وقایع تاریخی گزارش می دهند، تاریخ مورد گزارش خود را ترتیب می دهد تا اهداف خاصی را تحقق ببخشد و بر دیدگاه های خاصی برای مخاطبین اولیه خود تاکید کند. ما به این موارد با جزئیات بسیار بیشتری در درس های بعدی نگاه خواهیم کرد، اما در اینجا طرح و هدف کتاب یوشع را در دو مرحله ترسیم می کنیم. نخست،

ساختار و محتوای کلی آن، یعنی چیدمان کتاب در مقیاس گسترده را معرفی خواهیم کرد. و دوم، در مورد معنای اصلی آن و تاثیری که نویسنده امید داشته تا بر مخاطبین اولیه خود بگذارد، بحث می‌کنیم. ابتدا ساختار و محتوای کتاب یوشع را در نظر بگیرید.

ساختار و محتوا

کتاب یوشع از بیست و چهار باب تشکیل شده که حاوی انواع ادبی مختلفی است. در این کتاب، روایات، گزارشات، خطابه‌ها، و همچنین فهرست‌هایی از افراد و اماکن می‌بینیم که احتمالا از منابع مختلفی بر آمده‌اند. به همین دلیل، مفسرین جزئیات ساختاری کتاب یوشع را به روش‌های مختلفی تحلیل کرده‌اند. اما سخت نیست که ببینیم چطور ساختار و محتوای این کتاب در مقیاس گسترده با هم عمل می‌کنند.

محققان عهد عتیق راه‌های مختلفی برای تعیین یا شناسایی انواع ادبی در کتاب‌های مختلف کتاب مقدس دارند، اما به طور کلی، کتاب یوشع سه نوع ادبیات عمده در خود دارد. دارای سبکی است که ما آن را روایت یا داستان می‌نامیم، چیزهایی که به طور عادی متوجه می‌شویم مانند داستان نبرد اریحا یا مواردی از این دست. همچنین دارای فهرست‌های طولانی، فهرست‌های جغرافیایی، از مکان‌هایی که اسباط مختلف دریافت کردند که توسط خدا به آنها بخشیده شده بود و این اماکن را یکی پس از دیگری و دیگری و دیگری نام می‌برد. و بعد همچنین قسمت‌هایی دارد که در آنها گفتار یا خطابه‌هایی وجود دارد که توسط شخصی خاصی خطاب به گروه دیگری از مردم انجام شده. و می‌توانید ببینید اگر فقط در موردش فکر کنید در این سه دسته‌بندی بزرگ که آنها تقریبا با اولین بخش اصلی و دومین بخش اصلی و یک بخش اصلی سوم کتاب مرتبط هستند. اولین عمدتا روایی است، دومین عمدتا فهرست‌های جغرافیایی هستند، و سومین عمدتا خطابه‌ها

هستند. اما مشکل اینطور پیش می‌آید، اینطور که درون آن نامگذاری سبک‌ها یا چتر سبکی اصلی، شما آن دو تای دیگر را هم دارید که همیشه دخیل هستند... و بنابراین، در حالی که ما با این بخش‌های مختلف و سبک‌های گوناگون در کتاب یوشع روبرو هستیم، بسیار مهم است که آنها را در ذهن داشته باشیم و بتوانیم در حین مطالعه آنها را شناسایی کنیم. یکی از بزرگترین نقاط سردرگمی که مفسران دارند، به ویژه مفسران جدید یا دانشجویان جدید عهد عتیق این است که آنها این سبک‌های مختلف را نمی‌شناسند و با آنها به گونه‌ای برخورد نمی‌کنند که لازم است. و همینطور که به کتاب یوشع نزدیک می‌شویم، همینطور که هر کسی به کتاب یوشع نزدیک می‌شود، اگر روی آن سبک‌های مختلف و نحوه ترکیب آنها در بخش‌های مختلف کتاب تمرکز نکنید، سردرگمی زیادی به دنبال خواهد داشت.

- دکتر ریچارد پرت

به طور خلاصه، یوشع دارای سه بخش اصلی است. هر بخش با عبارتی شروع می‌شود که نشان‌دهنده تغییر چشمگیری در زمان است. بخش اول، در باب‌های ۱-۱۲، بر فتح پیروزمندانه کنعان توسط اسرائیل تمرکز می‌کند - اینکه چطور یوشع اسرائیل را به پیروزی قاطع بر کنعانیان هدایت کرد. این بخش در ۱:۱ با اعلان زمانی آغاز می‌شود که خدا «بعد از وفات موسی» به یوشع ماموریت داد.

فتح پیروزمندانه (۱-۱۲)

این دوازده باب به گزارش تعدادی از وقایع می‌پردازد که در طول فتح سرزمین کنعان به دست کنعان رخ دادند. این فتوحات با عبور اسرائیل از اردن و پیروزی‌های اولیه در اریحا و عای آغاز می‌شوند. و این پیروزی‌ها با برگزاری مراسم تجدید عهد در مجاورت کوه جرزیم و کوه عیبال همراه هستند. روایت سپس به کارزار بزرگ یوشع علیه اتحادی در مناطق جنوبی سرزمین وعده

می پردازد. و بعد روایت با کارزار یوشع علیه یک اتحاد دیگر در مناطق شمالی دنبال می شود.

میراث سبطی (۱۳-۲۲)

دومین بخش کتاب ما، در باب های ۱۳-۲۲، به میراث سبطی اسرائیل می پردازد - اینکه چطور وحدت ملی اسرائیل حفظ شد و میراث خاصی به هر یک از اسباط اسرائیل اختصاص پیدا کرد. این بخش در ۱۳: ۱ با اعلان زمانی آغاز می شود که «یوشع پیر و سالخورده شد.»

این دومین بخش عمده یوشع، ابتدا محدوده سرزمین هایی را که خدا به اسرائیل بخشید مشخص کرد؛ هم در ماوراءالنهر - یعنی زمین های شرق رودخانه اردن - و هم در کرانه باختری - یعنی زمین های غرب رودخانه اردن. سپس در ادامه، به طور مفصل درباره اعطای زمین های خاص به قبایلی که اجازه سکونت در ماوراءالنهر را یافتند، توضیح می دهد. و همچنین بیان می کند که چطور خدا سرزمین های وسیعی در غرب اردن را به یهودا، افرایم، و منسی، و همچنین سرزمین های کوچک تری را نیز به سایر اسباط اسرائیل اعطا کرد. و سپس می آموزیم که وقتی مناقشاتی بین اسباط ماوراءالنهر و کرانه باختری به وجود آمد، آنها چگونه اتحاد ملی خود به عنوان قوم خدا را حفظ کردند.

وفاداری به عهد (۲۳-۲۴)

سومین بخش عمده در باب های ۲۳ و ۲۴، کتاب ما را با بذل توجه به وفاداری عهد اسرائیل خاتمه می دهد - یعنی چگونه وفاداری و عدم وفاداری اسرائیل به شروط عهد خدا، آینده آنها را شکل خواهد داد. این بخش در ۲۳: ۱ با اعلان دیگری آغاز می شود که به ما در مورد گذشت زمان هشدار می دهد. در اینجا می خوانیم، «بعد از روزهای بسیار... یوشع پیر و سالخورده شده بود.» و سپس در آیه ۱۴ ادامه پیدا می کند که، «اینک من امروزه به طریق اهل تمامی زمین

می‌روم.»

این دو باب پایانی کتاب ما بر دو گردهمایی متمرکز است که یوشع نزدیک به زمان مرگ خود برگزار کرد. اولین گردهمایی احتمالاً در شیلوه انجام شد؛ مکانی مقدس که نقش مهمی در روزگار یوشع و سپس در دورهٔ داوران داشت. و با یک گردهمایی نهایی در شکیم، جایی که ابراهیم اولین قربانگاه خود را در سرزمین کنعان ساخت، پایان می‌گیرد. تمام اسرائیل در این گردهمایی‌ها جمع شدند و یوشع به آنها دربارهٔ تخلفات آشکار نسبت به عهد خدا هشدار داد. و بعد، بدنهٔ اصلی کتاب ما با هدایت قوم اسرائیل توسط یوشع در تجدید عهدشان برای وفاداری تنها به خدا، به پایان می‌رسد. آنها سوگند یاد کردند که خدایان تمام اقوام دیگر را رد کنند و خدای پدران‌شان را بر اساس شروط عهد خدا با آنها، خدمت و پرستش کنند. پس از این تجدید عهد، کتاب با خاتمه‌ای که شامل مرگ یوشع و چند واقعهٔ پسین است، پایان می‌گیرد.

ما طرح و هدف کتاب یوشع را با در نظرگیری ساختار و محتوای کتاب بررسی کردیم. اکنون در موقعیتی هستیم که بپرسیم چطور باید معنای اصلی یوشع را خلاصه کنیم؟ هدف نویسندهٔ ما از نگارش کتاب خود چه بود؟

معنای اصلی

از بسیاری جهات، می‌توانیم بگوییم که نویسندهٔ کتاب یوشع با اهدافی نوشت که هر کدام از نویسندگان کتاب مقدس در آن شریک هستند. او کتاب خود را برای جلال خدا نوشت. و با اعمال اصول عهد خدا بر زمینه‌ها، رفتارها، و احساسات مخاطبین اولیهٔ خود، در پی پیشبرد ملکوت خدا بود. اما همینطور که کتاب یوشع را مطالعه می‌کنیم، می‌توانیم تاکیدات ویژه‌ای که نویسندهٔ ما هنگام نگارش کتاب خود برای مخاطبانش داشته را نیز شناسایی کنیم. راه‌های زیادی برای خلاصه کردن معنای اصلی کتاب یوشع وجود دارد، اما در راستای اهدافمان، آن را اینطور بیان می‌کنیم:

کتاب یوشع در مورد فتح پیروزمندانه، میراث سبطی، و وفاداری اسرائیل به عهد در روزگار یوشع نوشته شد تا به چالش‌های مشابهی بپردازد که نسل‌های بعد با آن روبرو می‌شدند.

همانطور که می‌توانیم ببینیم، این خلاصه به سه بخش اصلی کتاب یوشع اشاره می‌کند: فتح پیروزمندانه، میراث سبطی، و وفاداری به عهد. اما چرا نویسنده ما بر این موارد متمرکز شد؟ همانطور که خلاصه ما نشان می‌دهد، نخست، او خواست تا وقایع روزگار یوشع را به مخاطبین خود یادآوری کند. و دوم، او نوشت تا نسل‌های بعدی و چالش‌های مشابهی که با آنها مواجه بودند را مخاطب قرار دهد. بیایید نگاهی به هر دوی این اهداف داشته باشیم و با این شروع کنیم که چرا نویسنده ما درباره روزگار یوشع نوشت.

همه کسانی که با کتاب یوشع آشنایی دارند، می‌دانند که این کتاب صریحا به وقایعی می‌پردازد که در زمان راهبری اسرائیل توسط یوشع رخ دادند. این وقایع شامل: فتح پیروزمندانه کنعان به دست اسرائیل، تقسیم میراث سبطی اسرائیل از سوی یوشع، و وفاداری اسرائیل به عهد خدا هستند. بنابراین می‌توانیم بگوییم که یکی از اهداف اصلی نویسنده ما این بود که مخاطبان اولیه خود را از آنچه در «آن جهان» - یعنی جهان روزگار یوشع - اتفاق افتاده بود، آگاه کند. متون زیادی از عهد عتیق تاکید می‌کنند که اسرائیلیان اغلب راه خود را به خاطر فراموش کردن آنچه خدا در گذشته برای‌شان انجام داده بود، گم کردند. هنگامی که نویسنده ما در ۲۴: ۳۱ خود و مخاطبانش را از آنانی که «تمام عملی که خداوند برای اسرائیل کرده بود دانستند» متمایز کرد، در اصل اشاره می‌کرد که این یک مشکل اصلی برای مخاطبین اولیه او بود.

لازم بود که به مخاطبین اولیه کتاب ما، چه در دوره داوران زندگی می‌کردند، چه در دوره پادشاهی، و یا در دوره تبعید بابل، آنچه که در روزگار یوشع رخ داده بود را یادآوری کرد. بنابراین، در سطحی بنیادی، می‌توانیم بگوییم که نویسنده

یوشع نوشت تا به مخاطبان اولیه خود روایتی حقیقی از آنچه بدهد که در روزگار یوشع انجام شده بود.

در وهله دوم، همانطور که خلاصه ما نشان می‌دهد، کتاب یوشع همچنین نوشته شد تا به چالش‌های پیش روی نسل‌های بعدی بپردازد. نویسنده ما به نوعی، بین دو جهان ایستاده بود: «آن جهان» - جهان اسرائیل در روزگار یوشع - و «جهان آنان» - یعنی جهان مخاطبین اولیه. به همین دلیل، نویسنده ما صرفاً یک روایت ننوشت که مطابق حقایق تاریخی باشد. او همچنین درباره فتح پیروزمندانه اسرائیل، تقسیم میراث سبطی و فراخوان به وفاداری نسبت به عهد خدا نوشت تا نقاط تماس یا ارتباط معناداری بین «آن جهان» و «جهان آنان» فراهم کند. او نیز مانند دیگر نویسندگان کتاب مقدسی، مکرراً به پیشینه‌های تاریخی‌ای اشاره می‌کرد که منشأ امتیازات و مسئولیت‌های فعلی مخاطبین را توضیح می‌دادند. او همچنین نمونه‌هایی برای پیروی یا اجتناب به آنها ارائه کرد. و در چند مورد، روایاتی از دوران یوشع را به عنوان پیش‌سایه‌ای از تجربیات مخاطبین اولیه خود نوشت.

این نوع از ارتباطات چیزی درباره نویسنده ما آشکار می‌کنند که لازم است در نظر داشته باشیم. از یک طرف، او می‌خواست که مخاطبینش به یاد داشته باشند چه اتفاقاتی در روزگار یوشع افتاده است. اما از طرف دیگر، او نمی‌خواست که آنها دقیقاً به انجام همان کارهایی بگردند که اسرائیل در روزگار یوشع انجام داده بود. مخاطبین اولیه او در زمان متفاوتی زندگی می‌کردند، و احتیاج داشتند که گزارشات تاریخی او را به شیوه‌هایی مناسب زمان خودشان بود، در زندگی خود به کار ببرند.

من باور دارم که مخاطبین اولیه کتاب یوشع عمیقاً تحت تاثیر پیام آن قرار داشتند... تمام وعده‌هایی که خدا داده بود، همه آنها در رابطه با آمدن اسرائیل به سرزمین وعده برای اسرائیلی‌ها محقق شده بودند. هیچکدام از آن وعده‌ها شکست

نخوردند. و من فکر می‌کنم که این در اصل برای تعلیم این نکته به مردم است که، خدا وفادار است؛ خدا وفادار بوده و وفادار خواهد ماند. و این به طور خاص در حرکت آنها به سوی زمان داوران اهمیت دارد، چون در زمان داوران آنها را می‌بینیم که به عنوان مردمانی توصیف شده‌اند که آنچه به نظر خودشان درست بود را انجام می‌دادند، اما چیزی که به آن خوانده شده بودند، وفاداری به یهوه بود. و بنابراین، این پیامی برای آنها هست که در پرتو جایی که اکنون هستند، جایی که این نسل حقیقتاً قدم‌های یوشع را دنبال نمی‌کنند، زندگی یوشع و کسانی را می‌بینند که همراه او وفادار بودند. و این فراخوانی برای آنها است که حقیقتاً توبه کنند، و به سوی چیزی برگردند که به آن خوانده شده‌اند.

- دکتر تی. جی. بتز

حال گاهی، مفسرین مدرن در درک اینکه چطور مخاطب اولیه قرار است که این روایت تاریخی را در زندگی خود به کار بگیرد، مشکل دارند. به هر روی، نویسنده ما این موارد را در کتاب خود بیان نکرده است. اما ما باید برخی از دیدگاه‌هایی را به خاطر بسپاریم که نویسنده ما و مخاطبین او از متون مقدس زمان خود آموخته‌اند - یعنی چیزی که ما به عنوان تورات می‌شناسیم. با در نظر داشتن این دیدگاه‌ها، پیامدهای روایت نویسنده ما از «آن جهان» برای «جهان آنان» آنقدرها هم که در ابتدا به نظر می‌رسد دشوار نیست.

فتح پیروزمندانه

نحوه آماده‌سازی زمینه برای درک پیامدهای فتح پیروزمندانه اسرائیل برای مخاطبین اولیه توسط تورات را در نظر بگیرید. این بخش از کتاب ما، روایتی از پیروزی‌های بزرگ یوشع ارائه می‌دهد. اما سه دیدگاه اساسی در مورد جنگ که از تورات نشئت گرفته، به آنها کمک کرد تا ببینند که چطور باید این بخش از یوشع را به کار ببرند.

درگیری اولیه. در وهله اول، هم نویسنده ما و هم مخاطبین اولیه او می دانستند درگیر جنگی هستند که ریشه در درگیری اولیه بین خدا و شیطان داشت. پیدایش ۳: ۱۵ نشان می دهد که در سرتاسر تاریخ بشر، بعد از سقوط در گناه، خدا و شیطان در مناقشه بوده اند. این درگیری و مناقشه نادیدنی، روی زمین در کشمکش بین ذریت یا نسل مار - یعنی افرادی که در خدمت قدرت های شیطانی هستند - و ذریت یا نسل زن - یعنی مردمانی که خدا را خدمت می کنند - خود را نشان می دهد. به همین دلیل است که کتاب یوشع درگیری های اسرائیل را صرفاً به یک جنگ فیزیکی تقلیل نمی دهد. بلکه برعکس، در یوشع ۵: ۱۴ نویسنده ما به فرشته «سردار لشگر خداوند» اشاره کرد. این متن نشان می دهد که یوشع و لشگر اسرائیل در نبردی شرکت داشتند که خدا و ارتش فرشتگان او نیز در آن دخیل بودند. و همانطور که متونی مانند یوشع ۲۳: ۱۶ نشان می دهند، نویسنده ما همچنین تشخیص داد که خدایان شیطانی کنعانیان نیز در مخالفت با قوم اسرائیل در کنار کنعانیان قرار داشتند. مخاطبین اولیه یوشع نکات زیادی برای آموختن از فتح اسرائیل داشتند، چون درست مانند اسرائیلیان روزگار یوشع، آنها هم می دانستند که در این درگیری مداوم بین خدا و شیطان و کسانی که به آنها خدمت می کنند، دخیل هستند.

درگیری ویژه اسرائیل. در وهله دوم، تورات همچنین آشکار ساخت که فتح یوشع، درگیری ویژه اسرائیل بود. در حالی که مخاطبین اولیه می توانستند نکات زیادی از فتح اسرائیل بیاموزند، اما قرار نبود که آنها و نسل های بعدی در تمام جزئیات از آن پیروی و تقلید کنند. تورات روشن ساخت که روزگار یوشع فوق العاده بود.

در پیدایش ۱۵: ۱۳-۱۶ خدا به ابراهیم گفت که نوادگان او برای مدتی در مصر بردگی خواهند کرد چون «گناه آموریان» - نام دیگری برای کنعانیان - «هنوز تمام نشده است.» اما در زمان فتح یوشع، گناه کنعانیان چنان زنده شده بود که خدا درست مانند نابودی سدوم و عموره در زمان ابراهیم، خواستار نابودی کامل

آنها شد.

به همین دلیل است که نویسنده ما به استفاده از واژگان تورات پرداخت و نابودی کنعان را با استفاده از فعل عبری خارام و موصوف خرم توصیف کرد. همانطور که یوشع ۶: ۱۷، ۱۹، و ۲۱ نشان می‌دهند، در زمینه فتح یوشع، این اصطلاحات صرفاً به معنای «نابود کردن» نبودند. بلکه آنها به معنای «تعلق کامل به خدا» و «نابود کردن در سرسپردگی به خدا» بود. بنابراین، زمانی که اسرائیلیان در کنعان جنگیدند، این جنگ تصدیق داورى عادلانه خدا در برابر گناه آشکار کنعانیان بود. و آنها به عنوان یک عمل پرستشی، هر آنچه که فتح کرده بودند را برای احترام به خدا، ویران و وقف او کردند.

ما می‌دانیم که این فرمان برای نابودی کامل و وقف به خداوند در روزگار یوشع، به دلایل متعددی فوق‌العاده بود. یکی از این دلایل این است که در تثنیه ۲۰: ۱۰-۲۰، موسی دستور به نابودی کامل کنعانیان داد، اما همچنین به اسرائیل فرمان داد که با مردمان خارج از سرزمین کنعان، صلح کنند. خود یوشع نیز زمانی که در باب ۹ با جبعونیان، که باور داشت از خارج کنعان آمده بودند وارد صلح شد، این تمایز را تصدیق کرد.

علاوه بر این، ویژگی فوق‌العاده فتح یوشع زمانی آشکار می‌شود که به یاد بیاوریم چگونه درگیری مداوم بین خدا و شیطان، چه پیش و چه پس از یوشع، شکل‌های متفاوتی داشت. به عنوان چند نمونه، پیش از یوشع، در پیدایش ۱۱: ۱-۹ خدا و لشگر آسمانی او در برج بابل به جنگ با انسان‌های سرکش رفتند. اما این کار را بدون ارتش انسانی انجام دادند و صرفاً مردم را پراکنده ساختند. در پیدایش ۱۴: ۱-۲۴، ابراهیم به کمک خدا جنگید، اما خدا دستور نابودی کامل دشمنان ابراهیم را صادر نکرد. در خروج ۱۲: ۱۲، می‌آموزیم که خدا در طول بلاهای مصر، به جنگ با مصریان و خدایان آنها رفت. اما اسرائیل منفعل بود و خدا همه مصری‌ها را نکشت. در باب ۱۴ خروج، در دریای سرخ، اسرائیل مطیعانه از خدا در نحوه جنگ پیروی کرد، اما این خدا بود که ارتش مصر را نابود ساخت.

تنوع مشابهی در ایام پس از یوشع نیز به چشم می‌خورد. همانطور که کتاب سموئیل توضیح می‌دهد، داوود توسط کمک خارق‌العاده خدا با بسیاری از دشمنان اسرائیل جنگید. اما خدا همه دشمنانش را به نابودی مطلق نسپرد. کتاب پادشاهان نشان می‌دهد که همین مسئله در مورد بسیاری از نسل‌های نوادگان سلطنتی داوود نیز صادق بود. و انبیای اسرائیل پیش‌بینی کردند که پایان تبعید اسرائیل در ارتباط با جنگ، از طریق مداخله بی‌رقیب و معجزه‌آسای الهی آشکار خواهد شد.

همانطور که می‌توانیم ببینیم، درگیری مداوم بین خدا و شریر از راه‌های مختلفی در تورات و سرتاسر عهد عتیق آشکار شده است. این به ما درباره حقیقتی هشدار می‌دهد که فتح یوشع در مقایسه با سایر جنگ‌ها، عادی نبود. البته، مخاطبین اولیه می‌توانستند امور زیادی درباره نبرد و جنگاوری در روزگار خودشان از یوشع بیاموزند. اما این فتح به خودی خود، هنگام یک داوری فوق‌العاده بود. بر خلاف جنگ‌های دیگر، خدا در آن زمان چنین تعیین کرد که همه کنعانیان - به غیر از استثنااتی مانند راحاب - به طور کامل مستحق نابودی مطلق هستند.

گناه کنعانیان به تدریج در طول زمان افزایش پیدا کرد تا زمانی که به طور مشخص شنیع و فجیع شد. در کتاب پیدایش اشاره‌ای وجود دارد، در باب ۱۵ پیدایش، که به باور من اشاره می‌کند گناه اموریان به حد کامل خود می‌رسد. تا آن زمان، قوم خدا زمین را تصاحب نخواهند کرد. بنابراین، این تصور در کتاب مقدس وجود دارد که گویی خدا در حال تماشای زوال کنعانیان است و وقتی که این زوال آنها به نقطه خاصی برسد، عدالت او جاری خواهد شد. ابزار عدالت او قوم اسرائیل است، اما نه چون قوم اسرائیل اخلاقیات خیلی درستی داشتند یا هر چیز دیگری از این دست. آنها قوم بسیار کوچکی هستند. آنها تن به گناهان بزرگی دادند، که حتی در نسل قبل از روی کار آمدن یوشع هم دیده‌ایم، و حتی در فتح آنها هم گناه وجود دارد. اما حقیقت مسئله این است که خدا، در فیض خود، این قوم

کوچک را به سوی خودش فرا خوانده و از آنها برای نابودی و حذف قوم دیگری استفاده می‌کند که اگر به آنها اجازه باقی ماندن و ادامه حیات در آنجا داده شود، این قوم را به فساد می‌کشانند. و این دلیل دیگری است که خدا اجازه می‌دهد قوم اسرائیل به کنعان برود و آنها باید همه کسانی که آنجا زندگی می‌کردند را از بین می‌بردند. خدا نمی‌خواست که قوم او با اعمال دینی، بت پرستی، و گناه مردمی که در آنجا زندگی می‌کنند فاسد بشوند و نمی‌خواست که قوم او از اقوام اطرافشان الگو بگیرند. خدا می‌خواست که قومش از او به عنوان پادشاهشان پیروی کنند. و بنابراین، قوم اسرائیل وارد شدند و البته، ماموریتی که به آنها سپرده شده بود را انجام ندادند. و بنابراین، حتی درون کتاب یوشع، ما می‌توانیم صدای آن را بشنویم، صدای چیزی که در کتاب بعدی - کتاب داوران - بلندتر می‌شود؛ جایی که قوم اسرائیل به طور فزاینده‌ای فاسد می‌شوند و بیشتر و بیشتر در گرداب گناه و زوال فرو می‌روند، کمتر صاحب ویژگی‌های کسانی هستند که با خدا در عهد قرار دارند و هرچه بیشتر به ملت‌های اطرافشان شباهت پیدا می‌کنند، همه آن چیزهایی که خدا می‌خواست با فرمان به اسرائیلیان برای رفتن به آنجا و نابود کردن ساکنان آنجا، از آنها جلوگیری کند.

- کشیش کوین لابی

پیروزی آینده پادشاه اسرائیل. در وهله سوم، نویسنده ما این را نیز از تورات می‌دانست که فتح یوشع تنها یک قدم به سوی پیروزی آینده پادشاه اسرائیل بود - پادشاه موعودی که تا ابد بر جهان سلطنت خواهد کرد. پیش‌تر یعقوب پاتریارک در پیدایش ۴۹:۱۰ اعلام کرده بود که خانواده سلطنتی یهودا، «اطاعت امت‌ها» را دریافت خواهد کرد. در دوره داوران، این امید به سلسله سلطنتی یهودا با نقش راهبری‌ای که در داوران ۱:۱، ۲ به این سبط داده شد، مورد تصدیق قرار گرفت. در دوران پادشاهی، تحقق این انتظار به ویژه با خاندان داوود و در متونی مانند مزمو ۷۲ مشخص شد. و در بسیاری از متون، انبیای اسرائیل پیش‌گویی

کردند که تبعید با پیروزی فرزند داوود بر تمام اقوام، پایان خواهد یافت. بنابراین، مانند اسرائیلیان در روزگار یوشع، مخاطبین اولیه می‌دانستند که بخشی از چیزی بسیار بزرگتر و فراتر از خودشان هستند. و به همین دلیل، آنها هرگز نباید به آنچه که یوشع انجام داد بر می‌گشتند. آنها باید همزمان با اینکه خدا تاریخ را به سوی پیروزی جهان‌شمول پادشاه اسرائیل در آینده پیش می‌برد، آنچه که در فتح کنعان روی داد را در زندگی خودشان به کار می‌گرفتند.

میراث سبطی

نویسنده ما انتظار داشت که مخاطبین او، دیدگاه‌های الهیاتی مشابهی در مورد بخش دوم کتابش، دربارهٔ میراث سبطی اسرائیل داشته باشند. تسلط اولیهٔ بشری. در وهلهٔ اول، او از کتاب‌های موسی می‌دانست که تصرف کنعان به دست اسرائیل، ریشه در فراخوان اولیهٔ خدا برای تسلط انسان بر زمین داشت. خدا از زمان‌های آغازین اینطور مقرر کرده بود که تصویرهای وفادار او زمین را پر کنند و تحت تسلط خود در بیاورند و بدین ترتیب زمین به پادشاهی او تبدیل شود. این فراخوان، نخست در پیدایش ۱: ۲۶-۳۰ گزارش شد و بعدتر در پیدایش ۹: ۱-۳ مورد تایید قرار گرفت. بنابراین، روایت میراث سبطی اسرائیل در کتاب یوشع واضحاً به مخاطب اولیه ارتباط پیدا می‌کرد. مخاطب اولیه نیز مانند اسرائیلیان زمان یوشع خوانده شده بود تا در ماموریت خدا به بشریت برای تسلط بر زمین شرکت کند.

میراث ویژه اسرائیل. در وهلهٔ دوم، نویسنده ما به درستی از تورات متوجه شد که خدا میراث ویژه‌ای برای اسرائیل مقرر ساخته بود. و تقسیم زمین بین اسباط اسرائیل در روزگار یوشع، نشان‌دهندهٔ تحقق اولیهٔ این میراث بود. برای نمونه، در پیدایش ۱۵: ۱۸-۲۱ خدا به ابراهیم وعدهٔ میراثی برای نوادگان او را داد که گسترهٔ آن از مرز مصر تا به رود فرات بود. بنابراین، کتاب یوشع با اقتباس از دایرهٔ واژگان تورات، غالباً با استفاده از فعل عبری «ناخال» به معنی «به ارث

بردن» و اسم «ناخالا» به معنای «میراث»، به تصرف زمین اسرائیل توسط آنها اشاره می‌کند. اصطلاح‌شناسی این واژگان نشان می‌دهد که زمین اسرائیل، ملک ماندگاری از طرف خدا بود.

به همین دلیل، مخاطبین اولیه از آنچه یوشع در تقسیم میراث سبطی آنها انجام داده بود، نکات زیادی برای یادگیری داشتند. در دورهٔ داوران، ناهماهنگی میان اسباط و مشکلات از طرف اقوام دیگر، موفقیت‌های یوشع را مختل کردند. در دورهٔ پادشاهی، پادشاهان اسرائیل مرزهای سرزمین را گسترش دادند، اما شکست‌ها و زیان‌هایی را هم تجربه کردند. و البته، در طی تبعید بابلی، فقط بقیت کوچکی از قوم خدا در سرزمین خود باقی ماندند. و تنها تحت حکومت ستمگرانهٔ اقوام دیگر در آنجا ماندند. بنابراین، تقسیم میراث سبطی اسرائیل به دست یوشع، به مخاطبان اصلی که در پی زندگی برای خدمت به خدا در روزگار خود بودند، بینش بزرگی می‌بخشید.

میراث آیندهٔ پادشاه اسرائیل. در وهلهٔ سوم، نویسندهٔ ما همچنین می‌داند که میراث اسرائیل از کنعان، تنها یک به سوی میراث آیندهٔ پادشاه اسرائیل است. در زمان مقرر، پادشاه بزرگ و عادل اسرائیل با تحقق فراخوان اولیهٔ بشریت به تسلط بر کل زمین، هر سرزمین و قومی را تصاحب می‌کرد. همانطور که اشاره کردیم، پیدایش ۴۹: ۱۰ اعلام می‌کند که روزی یک پسر سلطنتی از یهودا حکمرانی خواهد کرد تا «اطاعت امت‌ها» را دریافت کند. به علاوه، در پیدایش ۱۷: ۴ خدا به ابراهیم وعده داد که، «تو پدر امت‌های بسیار خواهی بود.» به همین دلیل است که در مزمور ۲: ۸ خدا به طور خاص به خاندان داوود می‌گوید، «امت‌ها را به میراث تو خواهم داد و اقصای زمین را ملک تو خواهم گردانید.» انبیای اسرائیل بارها اعلام کردند که سرزمین پسر ارشد داوود از یک سوی زمین تا به سوی دیگر آن گسترده خواهد بود. و پولس در رومیان ۴: ۱۳، زمانی که نوشت به ابراهیم و ذریت او وعده داده شد که وارث جهان خواهند بود، این دیدگاه‌های عهد عتیق را خلاصه کرد. پیامدها برای مخاطبین اصلی نویسندهٔ ما روشن و واضح

بودند. آنها باید آنچه را که در کتاب یوشع می‌خواندند، در طریق‌هایی که خدا قوم خود را در زمان آنها به سوی هدف این میراث جهان‌شمول هدایت می‌کرد، اعمال می‌کردند.

در باب ۴ رومیان می‌بینیم که پولس رسول، وعدهٔ وراثت ابراهیم و فرزندانش را در مقیاس تمام جهان تفسیر می‌کند. و این ممکن است در نگاه اول ما را شگفت‌زده کند. ما سرزمین وعده را تنها باریکه‌ای از زمین در امتداد کنارهٔ شرقی دریای مدیترانه می‌دانیم. اما این واقعا بخشی از راهی است که پولس عهد ابراهیمی را به شکل جهانی و جهان‌شمول درک می‌کند. بنابراین او اغلب دربارهٔ ذریت و فرزندان ابراهیم صحبت می‌کند که نه فقط فرزندان بیولوژیکی و جسمی او هستند بلکه کسانی هستند که حقیقتاً در اثر قدم‌های ابراهیم، یعنی قدم‌های ایمان، راه می‌روند و کسانی هستند که به وعده‌های خدا ایمان دارند. در حقیقت، پولس تاکید می‌کند که نه تنها یهودیان، بلکه غیر یهودیانی هم که به مسیح ایمان می‌آورند، بر طبق وعدهٔ خدا - پایان باب ۳ غلاطیان - نوادگان و وارثان ابراهیم هستند. بنابراین، وقتی که پولس در باب ۴ رومیان از وعده‌هایی می‌گوید مبنی بر اینکه فرزندان ابراهیم با ایمان وارث تمام جهان خواهند شد، در واقع همین درک را بسط می‌دهد.

- دکتر دنیس جانسون

وفاداری به عهد

درست مانند بخش‌های اول و دوم کتاب ما، نویسندهٔ یوشع از مخاطبین اولیهٔ خود انتظار داشت که در به‌کارگیری بخش سوم کتاب، یعنی فراخوان اسرائیل برای وفاداری به عهد، دیدگاه‌های الهیاتی خاصی از تورات را در نظر داشته باشند. وفاداری اولیهٔ بشر. در وهلهٔ اول، از تورات اینطور درک کرده بود که وفاداری به عهد، در الزام اولیهٔ وفاداری بشر به خدا ریشه داشت. صرف تصویرهای خدا

بودن، ما را از طریق عهد به خدا وابسته می‌سازد و این عهد، مستلزم خدمت وفادارانه به اوست. عهد خدا با تمام بشریت در آدم، همانطور که در باب‌های ۱-۳ پیدایش و هوشع ۶: ۷ نشان داده شده، مستلزم اطاعت بود. و عهد خدا در نوح، در باب ۶ و ۹ پیدایش، نشان داد که همه انسان‌ها به وسیله عهد، به خدمت خدا ملزم هستند. از آنجا که این نکات در مورد همه مردم در همه زمان‌ها صدق می‌کند، مخاطبین اولیه می‌توانستند چیزهای زیادی از فراخوان یوشع برای وفاداری به عهد بیاموزند. آنها هم مانند سایر انسان‌ها، موظف به خدمت وفادارانه به خدا بودند.

وفاداری ویژه اسرائیل به عهد. در وهله دوم، مخاطبین اولیه همچنین می‌بایست از وفاداری ویژه اسرائیل به عهد هم آگاه می‌بودند. نویسنده ما مراقب بود به ذکر این نکته بپردازد که یوشع در زمان فتح، قوم را تشویق کرد که به عهد خدا وفادار بمانند. و قوم نیز سوگند یاد کردند که چنین کنند.

مخاطبین اولیه از عهد خدا با ابراهیم در باب ۱۷ پیدایش آگاه بودند. در اینجا خدا ختنه را به عنوان یک تعهد برای بی‌ملامت بودن در حضور خود، الزامی ساخت. و عهدی که خدا در موسی منعقد کرد - در باب‌های ۱۹ تا ۲۴ خروج - و آن را در کتاب تثنیه تجدید کرد، روشن ساخت که اسرائیل باید از شریعت موسی اطاعت کند. اکنون در سومین بخش از کتاب ما، بر رنج‌هایی متمرکز شد که اگر اسرائیل این الزامات را برآورده نکنند، به ویژه الزام رد خدایان دروغین، شامل حال اسرائیل می‌شد. و احتمال مشکلات، شکست و تبعید از سرزمین وعده در صورت عدم وفاداری را پیش روی آنها قرار داد.

در زمان مخاطبین اصلی کتاب، این رنج‌ها شروع به آشکار شدن کرده بودند. در دوره داوران، اسرائیل وارد چرخه مشکلات شده بود. طی دوره پادشاهی، به خاطر بت پرستی‌های مکرر قوم و پادشاهان‌شان، داوری‌های بیشتری بر اسرائیل اعمال شد. و طی دوره تبعید بابلی، خطر از دست دادن سرزمین وعده به واقعیتی وحشتناک تبدیل شده بود. بنابراین، مخاطبان اصلی باید هشدارهای یوشع به

اسرائیل را در پرتو داوری‌های خدا که در زمان خود با آن مواجه بودند، در نظر می‌گرفتند.

عهد آینده با پادشاه اسرائیل. در وهلهٔ سوم، آنچه در زمان یوشع اتفاق افتاد همچنین پیش‌بینی می‌کرد که خدا در آینده عهده‌ی با پادشاه اسرائیل خواهد بست. ما می‌دانیم که پیدایش ۴۹: ۱۰ نشان می‌دهد که خدا مقرر ساخت تا پادشاهی از یهودا حکمرانی کند. و همچنین پیدایش ۱۷: ۶ نشان می‌دهد که اسرائیل پادشاهی خواهد داشت. اگرچه اسرائیل در دورهٔ داوران یک پادشاه قانونی نداشت، اما متونی مانند داوران ۲۱: ۲۵ و پایان سرود حنا در اول سموئیل ۲: ۱۰ نشان می‌دهد که حتی در آن دوران، افراد وفادار در پی نجات از طریق خاندان سلطنتی اسرائیل بودند.

حال اگر کتاب یوشع در زمان پادشاهی اسرائیل یا در دوران تبعید بابلی نوشته شده باشد، مخاطبین اولیه باید فراخوان یوشع برای وفاداری به عهد را به عهد سلسله‌ای خدا با داوود ربط بدهند. در متونی مانند دوم سموئیل باب ۷ و مزامیر ۸۹ و ۱۳۲، می‌بینیم که چطور عهد خدا با داوود بر لزوم وفاداری تمرکز داشت. خاندان سلطنتی داوود می‌بایست به خدا وفادار می‌بود، چون آنها نمایندهٔ قوم اسرائیل در حضور خدا بودند.

به علاوه، بر طبق نبوت اشعیا ۵۳: ۱۱، در آینده به دلیل مرگ کفاره‌ای بندهٔ عادل و خادم خداوند، پادشاه کاملاً عادل اسرائیل، بخشش ابدی محقق می‌شد. و این پادشاه بزرگ کسی به جز عیسی نیست؛ مسیحی که عهد تازهٔ پیشگویی شده در ارمیا ۳۱ را جامهٔ تحقق پوشاند. این عهد در زمانی که مسیح برگردد و همه چیز را تازه سازد، در کمال خود ظاهر خواهد شد. هنگامی که مخاطبان اولیه، فراخوان یوشع برای وفاداری به عهد را در زمان خود اعمال می‌کردند، باید این کار را در پرتو جایگاه‌شان در تحولات عهدهایی که خدا با قوم خود بسته بود انجام می‌دادند. بنابراین، هم‌زمان با اینکه ما به دنبال درک معنای اصلی کتاب یوشع هستیم، باید همیشه در نظر داشته باشیم که نویسندهٔ ما می‌خواست مخاطبانش آنچه در زمان

یوشع اتفاق افتاده را بدانند. اما او همچنین می‌خواست که آنها گزارش او از فتح پیروزمندانه، میراث سبطی، و فراخوان برای وفاداری به عهد را از راه‌هایی که برای زمان و شرایط خودشان مناسب بود، به کار ببرند.

تا به اینجا در مقدمه‌مان بر کتاب یوشع، به نویسندگی و تاریخ آن و همچنین طرح و هدف اصلی آن نگاه کردیم. اکنون در موقعیتی هستیم که به معرفی سومین موضوع عمده این درس، یعنی کاربرد مسیحی، پردازیم. کتاب یوشع باید چه تاثیری بر زندگی ما در حین پیروی از مسیح داشته باشد؟

پاسخی کتاب مقدسی به فاجعه - بخش دوم

آجیت فرناندو

آیا این یک داوری است؟

یک سوالی که اغلب پرسیده می شود این است که آیا بلایایی مانند سونامی یا طوفان های نوار ساحلی خلیج که اخیراً رخ داده اند، یک داوری از طرف خدا هستند؟ برخی از افراد حتی ادعا می کنند که اینها، کارهای خدا بر ضد مردم گناهکار است. اما وقتی متوجه می شویم که هزاران مسیحی معتقد نیز در کنار افراد دیگر در ملت های صدمه دیده متحمل آسیب شده اند، صحت چنین ادعایی مورد تردید جدی قرار می گیرد.

وقتی که عیسی به این جهان وارد شد، او نیز همان رنج‌هایی را تجربه کرد که دیگران هم متحمل می‌شدند. این یک جنبهٔ کلیدی از همذات‌پنداری او با بشریت بود. به همین طریق، ما که پیرو عیسی هستیم نیز خوانده شده‌ایم تا همراه مردم در سختی‌ها رنج بکشیم. بهبودی پس از یک فاجعه به همهٔ ما این فرصت را می‌دهد که دقیقاً همین کار را انجام بدهیم. به عنوان مسیحیان، این امتیاز ما است که در میان کسانی قرار داشته باشیم که متحمل مصیبت ویرانگری می‌شوند. ما باید با آنها در غم و اندوه‌شان شریک شویم.

در نظر گرفتن نظراتی که عیسی دربارهٔ دو فاجعهٔ زمان خود بیان کرد، می‌تواند بسیار مفید باشد. او در حال صحبت دربارهٔ داوری بود که برخی افراد واقعه‌ای را به او یادآوری کردند که در آن، بعضی جلیلیان در حالی که مشغول قربانی بودند توسط پیلاتس به قتل رسیدند. احتمالاً آنها به این واقعهٔ تلخ به عنوان مثالی از داوری خدا اشاره می‌کردند. عیسی با آنها در استدلال‌شان همراه نشد. او در عوض گفت، «نی، بلکه به شما می‌گویم اگر توبه نکنید، همگی شما همچنین هلاک خواهید شد» (لوقا ۱۳: ۳). بعد عیسی ادامه داد و به واقعهٔ دیگری اشاره کرد که در آن برجی فرو ریخت و ۱۸ نفر کشته شدند. بار دیگر او گفت که اگر آنها توبه نکنند، همگی آنها همانطور «هلاک خواهند شد» (آیهٔ ۵). تکرار هشدار مشابه در آیات ۳ و ۵، به میزان فوریت هشدار اضافه می‌کند.

منظور عیسی این بود که چنین وقایع تلخی باید هشدار باشد که اگر توبه نکنیم، با نتایج جدی‌تری روبرو خواهیم شد. به همین طریق، رویدادهایی مانند سونامی و طوفان‌های اخیر به همهٔ ما هشدار فوری می‌دهند. آنها باید ما را هوشیار کنند و به یاد ما بیاورند که چقدر همهٔ ما آسیب‌پذیر هستیم. آیا ما برای مرگ و داوری پس از آن آماده هستیم؟ این رویدادها باید ما را به تسلیم فروتانه در برابر خدایی وادار کند که بر همه، حتی طبیعت، برتری دارد.

باید به یاد داشته باشیم که اکثر اظهارات کتاب مقدس دربارهٔ داوری، به قوم خدا مربوط هستند. فقط چند تای آنها به افراد خارج از جامعهٔ عهدی خدا مربوط

می‌شوند. ما می‌دانیم که افراد برای عصیان‌شان در برابر خدا داوری می‌شوند. و ما تمام تلاش خود را بکنیم تا به آنها نشان بدهیم که چطور می‌توانند از این داوری نجات پیدا کنند. اما خطرناک است که بگوییم رویداد خاصی، یک داوری از طرف خداست.

ارمیا نبوت کرد که یهودیان به خاطر عصیان‌شان علیه خدا تنبیه خواهند شد. و آنها هم او را به این خاطر مورد آزار و اذیت قرار دادند. اما زمانی که تنبیه شدند، ارمیا با خوشحالی نگفت، «من که به شما گفتم!» او برای قوم خود عزاداری کرد (۹:۱). در واقع حتی قبل از داوری، او می‌دانست که اگر آنها توبه نکنند او از غصه پریشان خواهد شد. او گفت، «اگر این را نشنوید، جان من در خفا به سبب تکبر شما گریه خواهد کرد و چشم من زار زار گریسته، اشک‌ها خواهد ریخت از این جهت که گله‌ خداوند به اسیری برده شده است» (ارمیا ۱۳:۱۷).

ما باید با پیروی از الگوی ارمیا، هرآنچه می‌توانیم انجام بدهیم تا مردم را برای ایستادن در مقابل خالق‌شان در روز داوری آماده کنیم.

ممکن است مردم در پی فاجعه‌ای مانند کاترینا، وسوسه بشوند که کسی را به خاطر آن سرزنش کنند. آنها سوالاتی مانند اینها می‌پرسند: آیا تمام مقامات دولتی در همه‌ سطوح در مورد تاثیرات مخرب احتمالی یک طوفان درجه ۴ یا ۵ در نیواورلئان نمی‌دانستند؟ چرا سال‌ها پیش کاری انجام نشد؟ و چرا زمان زیادی طول کشید تا کسانی که تحت تاثیر این طوفان قرار گرفته بودند، کمک‌هایی که می‌توانست زندگی آنها را نجات بدهد، دریافت کنند؟

در حالی که ممکن است سال‌ها طول بکشد تا به پاسخ این سوالات و پرسش‌های مشابه دست پیدا کنیم، باشد که ما به عنوان قوم خدا از هشدار به مردم در همه جا نسبت به داوری آینده‌ خدا غافل نباشیم. و باشد که فوریت بحران جسمی و روحی آنها را احساس کنیم و به کمک آنها بشتاییم تا رنج‌شان را کاهش بدهیم.

زمانی برای عمل

برای مسیحیان، هر فاجعه‌ای یک فراخوان برای عمل است. و از آنجا که ما با محبت خدا تقویت شده‌ایم (دوم قرن‌تیاں ۵: ۱۴) و از روح او قدرت یافته‌ایم (اعمال ۱: ۸)، به طور خاصی مجهز شده‌ایم تا تاثیر زیادی بر مردم رنج دیده داشته باشیم.

وقتی فاجعه و مصیبتی وجود دارد، مسیحیان باید بلافاصله وارد عمل بشوند. وقتی مسیحیان قرن اول از نیازی درون جامعه خود آگاه می‌شدند، بلافاصله مشغول رفع آن نیازها می‌شدند (اعمال ۴: ۳۴-۳۷). هنگامی که کلیسای جوان انطاکیه درباره قحطی اورشلیم شنید، بلافاصله به دنبال راهی برای کمک گشتند (۱۱: ۲۸-۳۰). در راستا و مطابق همین عمل، مسیحیان در طول تاریخ همیشه در خط مقدم عملیات امدادسانی بوده‌اند.

باور دارم هرگاه که در موقعیت یک نیاز شدید قرار داریم، باید نصیحت پولس در دوم تیموتائوس باب ۲ درباره خدمت مسیحی را در نظر بگیریم. بیایید نگاهی به این متن داشته باشیم و آن را در موقعیت خود به کار ببندیم. پولس نوشت، «چون سپاهی نیکوی مسیح عیسی در تحمل زحمات شریک باش» (آیه ۳). او خدمت تیموتائوس را به عنوان زحمت توصیف کرد. این گفته از طرف پولس نباید ما را غافلگیر کند، چون زحمت برای انجیل بخشی عادی از زندگی روزانه او بود (نک. اول قرن‌تیاں ۱۵: ۳۰-۳۱؛ کولسیان ۱: ۲۴-۲۹). این فراخوانی برای همه مسیحیانی است که در میان رنج و زحمت زندگی می‌کنند - فراخوان زحمت کشیدن از طریق خدمت به ملت‌شان.

مسیحیان وفادار در تلاش برای خدمت به خدا و ملت خود، به طرق مختلف رنج می‌کشند. گاهی این رنج و زحمت نامحسوس است. برای مثال، شاید لازم باشد که یک زن از همسر خود دور شود تا در یک عملیات امدادی، سخت زحمت بکشد. این معمولاً فشاری بر ازدواج و خانواده است و همچنین امکان دارد که باری اضافی بر او تحمیل کند.

اما وقتی تشخیص می‌دهیم که رنج و زحمت ما برای خدا است، به کاهش درد و از بین بردن رنجش کمک می‌کند. راه‌های دیگر رنج کشیدن آشکارتر هستند - مانند خستگی، بی‌خوابی، و رویارویی با انتقادهای درباره‌ی انگیزه‌مان و طریقی که خدمت‌مان را انجام می‌دهیم.

در آیاتی که بعد از آیه ۳ می‌آیند، پولس توضیح می‌دهد که چطور تیموتائوس باید سهم خود از رنج و زحمت را بپذیرد. او گفت، «هیچ سپاهی خود را در امور روزگار گرفتار نمی‌سازد» (دوم تیموتائوس ۲: ۴). شاید لازم باشد که ما گاهی از آنچه دیگران به عنوان نیازهای عادی می‌بینند دست بکشیم تا بتوانیم به دیگرانی در آن زمان خدمت کنیم. موقعیت‌های سخت به راهکارهای سخت احتیاج دارند. باید به خانواده‌های مان گفته شود که اگر قرار است در زمان‌های بحرانی به ملت‌مان خدمت کنیم، همگی مان باید بهایی بپردازیم.

البته که زندگی خانوادگی مهم است. پرورش خانواده‌های مان مسئله‌ای است که هرگز نباید از اولویت ما خارج شود. اما ممکن است بحران‌های فوری باعث شوند که ما نحوه‌ی انجام کارهای مان را تغییر بدهیم.

به بیان پولس، جنبه‌ی دیگری از رنج و زحمت، سخت‌کوشی مانند یک کشاورز است (دوم تیموتائوس ۲: ۶). او در جای دیگری می‌گوید، «برای این نیز محنت می‌کشم و مجاهده می‌نمایم به حسب عمل او که در من به قوت عمل می‌کند» (کولسیان ۱: ۲۹). با توجه به فوریت فراخوان ما برای به اشتراک گذاری مسیح با جهانی در حال مرگ، لازم است همیشه تا زمانی که روی زمین زندگی می‌کنیم، در خدمت به خدا سخت کار کنیم. یک روز، زمانی که به آسمان می‌رویم، آرامی عظیمی خواهیم یافت (مکاشفه ۱۴: ۱۳). اما حالا، وقت کار است.

امی کارمایکل، مبشر بزرگ برای کودکان رها شده در هندوستان، گفته است، «می‌توانیم در تمام ابدیت، پیروزی‌های مان را جشن بگیریم، اما تنها چند ساعت پیش از غروب آفتاب را برای به دست آوردن آنها فرصت داریم.» اکنون زمانی است که ما برای افرادی که در نیاز مبرم قرار دارند، رنج ببریم؛ تا سخت کار

کنیم، و از بعضی چیزهایی که به داشتن آنها عادت کرده‌ایم دست بکشیم تا بتوانیم به کسانی که چیزی ندارند، کمک کنیم. عدم کمک، یک خطای جدی خواهد بود. عاموس نبی گفت وای بر کسانی که وقتی ملت‌شان در بحران قرار دارد، در آسودگی زندگی می‌کنند و خوش می‌گذرانند (عاموس ۶: ۱-۶). چون داوود در زمانی که معمولاً پادشاهان به جنگ می‌رفتند در خانه ماند، به گناه افتاد (دوم سموئیل ۱۱: ۱).

در آیات ۸-۱۳ باب ۲ دوم تیموتائوس، پولس به او دربارهٔ برکاتی گفت که با رنج در راه خدمت به خدا همراه هستند. به آیات ۱۱ و ۱۲ نگاه کنید: «اگر با وی مردیم، با او زیست هم خواهیم کرد. و اگر تحمل کنیم، با او سلطنت هم خواهیم کرد.» اما هشدار می‌دهد وجود دارد:

«هرگاه او را انکار کنیم او نیز ما را انکار خواهد کرد. اگر بی‌ایمان شویم، او امین می‌ماند زیرا خود را انکار نمی‌تواند نمود» (دوم تیموتائوس ۲: ۱۲-۱۳). این آیات به ما یادآوری می‌کنند که داوری آتی، یک واقعیت وحشت‌آور است. آنجا برای خدمت پادشاه و برای ناطاعتی، مجازات وجود دارد. این حقیقت بخشی از رویکرد مسیحی به زندگی است و هرآنچه ما انجام می‌دهیم را تحت تاثیر قرار می‌دهد.

یک روز خواهیم دید که تمام فداکاری‌های شخصی که انجام دادیم، ارزشمند بوده‌اند. به همین دلیل است که وقتی می‌بینیم دیگران اعتبار کاری که ما انجام می‌دهیم را دریافت می‌کنند، نباید ناراحت شویم. به همین دلیل است که باید مایل به انجام کارهایی باشیم که به نظر می‌رسد هیچ پاداش زمینی‌ای برای ما ندارند. هیچ کاری برای ما کوچک نیست، چون خدا به ما توان می‌بخشد تا خدمتگزاران او باشیم. فجایع، فرصتی برای نمایش محبت مسیحی هستند.

زمانی برای دعا

قدرتمندانه‌ترین کاری که یک مسیحی می‌تواند انجام بدهد، دعا است. به بیان پولس، دعای شفاعتی موثر کار دشواری است (کولسیان ۴: ۱۲-۱۳). در دوران عهد عتیق، زمانی که قوم با بحرانی روبرو می‌شدند، راهبران خدا ترس قوم را به دعای اغلب با روزه فرا می‌خواندند. روزه در مواقع بلایای ملی انجام می‌شد (دوم سموئیل ۱: ۱۲). هنگامی که جمعیت زیادی از مهاجمان خارجی علیه یهوشافاط پادشاه برخاستند، او ترسید. اما واکنش فوری او این بود که «در طلب خداوند جزم نمود و در تمامی یهودا به روزه اعلان کرد» (دوم تواریخ ۲۰: ۳). انتظار ما این بود که او ارتش خود را فرا بخواند و آنها را برای جنگ آماده کند. در عوض او اعلام روزه‌داری کرد و قوم را گرد آورد تا دعا کنند. نتیجه این بود که خدا مداخله کرد و پیروزی چشمگیری به او بخشید.

هرچقدر هم که مشغول باشیم، دعای فردی و جمعی باید جنبه مهمی از عملیات امدادی ما باشد. و زیبایی دعا در این است که هر مسیحی می‌تواند این کار را انجام بدهد - پیر و جوان، سالم و بیمار. زمانی که فجایع ملی یا محلی وجود دارند، راهبران مسیحی باید جماعت خود را به اوقات ویژه دعا و روزه دعوت کنند. در اینجا بعضی از مواردی که می‌توانیم برای آنها دعا کنیم ذکر شده‌اند:

- * برای اینکه فیض خدا شامل کسانی شود که متحمل رنج فقدان فردی عزیز یا اموال خود شده‌اند؛

- * به کسانی که شدیداً آسیب دیده‌اند خدمت‌رسانی شود و آنهایی که از خانه‌های خود آواره شده‌اند، راه‌حلی برای مشکل مسکن خود پیدا کنند؛

- * نیازهای کسانی که در پناهگاه‌ها هستند به قدر کفایت تامین بشود و کسانی که در معرض خطر قرار دارند، مانند زنان و کودکان، محافظت بشوند؛

- * تا مسیحیان برخیزند و فداکارانه در خدمتی موثر شرکت کنند؛

- * تا کلیسا بیدار شود و از طریق اعمال ما و شهادت‌مان برای مسیح، خدا جلال پیدا کند؛

- * تا خدا هر یک از ما را راهنمایی کند که چطور می‌توانیم در روند شفا شرکت کنیم؛
- * برای روند امداد و توانبخشی، و برای گروه‌های دخیل در این روند (به ویژه سازمان‌های مسیحی و کلیساها)، و برای مقامات دولتی که مسئول تخصیص بودجه به مناطق آسیب‌دیده هستند؛
- * تا فساد، اتلاف، عدم برنامه‌ریزی، و هر چیز دیگری که می‌تواند عملیات امدادی را مختل کند، به حداقل برسد؛
- * برای حکمت راهبران سیاسی که قوانین مصوب آنها بر روند درمان تاثیر می‌گذارد؛
- * تا منابع و بودجه کافی برای کار عظیم بازسازی مناطق آسیب‌دیده وجود داشته باشد؛
- * که در این مصیبت، جهان بتواند محبت مسیح را ببیند که از طریق پیروان او به مردم نیازمند نشان داده می‌شود؛
- * تا جلال خدا بیش از پیش در میان ملت بدرخشد و در نتیجه آن، مردم به دنبال خدا بگردند و نجات او را پیدا کنند.

زمانی برای بخشیدن

وقتی که اغابوس به کلیسای انطاکیه نبوت کرد که یک قحطی به اورشلیم می‌رسد، این کلیسای جوان بلافاصله هدایایی جمع‌آوری کرد و به اورشلیم فرستاد (اعمال ۱۱: ۲۷-۳۰). بعداً پولس صندوقی را برای جمع‌آوری مبالغی از چندین کلیسای خارج از اسرائیل برای کمک به رفع نیازهای کلیسای اورشلیم سازمان داد (دوم قرن‌تیا ۸-۹). بخشش به نیازمندان جنبه مهمی از مسیحیت است (تثنیه ۱۵: ۷-۱۱؛ متی ۵: ۴۲؛ ۱۹: ۲۱؛ لوقا ۱۲: ۳۳؛ غلاطیان ۲: ۱۰؛ اول تیموتائوس ۶: ۱۸؛ عبرانیان ۱۳: ۱۶). در مواقع مصیبت، قوم خدا باید از دارایی‌های خود برای کمک به افراد رنج‌کشیده، ببخشند. پولس گفت که ما مسئولیتی ویژه نسبت به

«اهل بیت ایمان»، نسبت به اعضای خانواده روحانی‌مان داریم (غلاطیان ۶: ۱۰). بنابراین، اولین مسئولیت ما نسبت به برادران و خواهران‌مان در مسیح است. اما بخشش ما باید فراتر از آن برود و شامل دیگر نیازمندان هم بشود. ما باید همسایگان‌مان را مثل خودمان محبت کنیم؛ این فرمانی است که هفت بار در عهد جدید ظاهر می‌شود (متی ۱۹: ۱۹؛ ۲۲: ۳۹؛ مرقس ۱۲: ۳۱؛ لوقا ۱۰: ۲۷؛ رومیان ۱۳: ۹؛ غلاطیان ۵: ۱۴؛ یعقوب ۲: ۸).

از آنجایی که مبالغ هنگفتی از پول و تدارکات از سوی دولت و سازمان‌های امدادی می‌آید، ممکن است به اشتباه به این نتیجه برسیم که خودمان نیازی به بخشش نداریم، چون هدایای ما در مقایسه با آن ناچیز خواهد بود. اما باید به یاد داشته باشیم که قدرت هدیه به مبلغ بخشیده شده بستگی ندارد.

داستان عیسی دربارهٔ هدیهٔ اندک بیوه‌زن، همین را به ما می‌آموزد. با وجود اینکه بیوه‌زن فقط مبلغ بسیار کمی به هدایای هیکل بخشید، اما عیسی گفت، «هرآینه به شما می‌گویم این بیوه‌زن مسکین از همهٔ آنانی که در خزانه انداختند، بیشتر داد» (مرقس ۱۲: ۴۳).

راهبران مسیحی باید جماعات خود را به بخشش تشویق کنند، و به آنها تعلیم بدهند که حتی کوچکترین هدایای آنها وقتی که خدا از طریق‌شان کار کند، می‌تواند قدرتی عظیم داشته باشد. ما باید دستورالعمل‌های ویژه‌ای در مورد چگونگی، مکان و زمان بخشش به مردم ارائه بدهیم.

در نامهٔ دوم پولس به قرنتیان، او بخش قابل توجهی را به درخواست از قرنتیان برای بخشش به صندوق اورشلیم اختصاص داد (دوم قرنتیان ۸-۹). او همچنین برنامه‌های روشنی را در مورد چگونگی بخشش هدایا و نحوهٔ استفاده از آن مبالغ ارائه کرد (اول قرنتیان ۱۶: ۱-۴).

زمانی برای برنامه‌ریزی

اول قرن‌تین ۱۶: ۱-۴ نشان می‌دهد که جمع‌آوری و توزیع هدایا نباید به صورت تصادفی باشد. این اصل در مورد روند امداد و توانبخشی هم صدق می‌کند. کتاب امثال می‌گوید که جنگ‌ها باید با برنامه‌ریزی و مشورت‌های مناسب انجام بشوند تا عاقلانه‌ترین راهبردها اتخاذ شود (امثال ۲۰: ۱۸؛ ۲۴: ۶). این در مورد جنگ بر سر نیازهای مردم هم کاربرد دارد. بسیاری اوقات به دلیل عدم برنامه‌ریزی، انرژی و منابع می‌توانند اتلاف شوند. ممکن است بسیاری از افراد نیازمند کمکی که باید دریافت کنند را از دست بدهند و بعضی هم ممکن است بیشتر از آنچه نیاز دارند دریافت کنند - و همه اینها به دلیل برنامه‌ریزی ضعیف است.

برنامه‌ریزی به ویژه زمانی مورد نیاز است که از رفع اولیه نیازهای اضطراری به سراغ شروع روند بازسازی می‌رویم. روش حکیمانه این است که گروه‌های کوچکتر با دیگران شریک شوند. زمانی که با دیگر کلیساها و گروه‌ها همراه می‌شویم، فرصتی شگفت‌انگیز برای بازنمایی اتحادی که در مسیح از آن برخورداریم پیدا خواهیم کرد.

کلیساها اغلب دارای عطای افراد مستعد و توانا هستند. این می‌تواند منبع مهمی برای کمک به گروه‌های متخصصی باشد که بودجه و مهارت لازم برای امداد و توانبخشی را دارند، اما فاقد افراد کافی هستند. این یکی از آن موقعیت‌هایی است که اصل موجود در جامعه ۴: ۹ در مورد آن کاربرد دارد: «دو از یک بهترند، چونکه ایشان را از مشقت‌شان اجرت نیکو می‌باشد.» بسیاری از ما به اندازه کافی مجهز و آگاه نیستیم که بتوانیم کارها را خودمان به تنهایی، به موثرترین شکل انجام بدهیم. بنابراین کار حکیمانه این است که با دیگران شریک شویم.

شاید این زمانی باشد که بتوانیم تعهد خودمان به نیازمندان را با کمک به گروه‌های دیگری که با کلیسا مرتبط نیستند نشان بدهیم. ما شهروندان دو جهان هستیم. بنابراین هر چه که در هر دو جهان انجام می‌دهیم برای خدا و جلال او انجام می‌دهیم (اول قرن‌تین ۱۰: ۳۱). کارهایی که در موسسات به اصطلاح

«سکولار» انجام می‌دهیم را در درجه اول باید برای خدا انجام بدهیم. ما می‌توانیم کار خودمان را مهم بدانیم، چون در خدمت جامعه‌ای است که خدا ما را در آنجا به عنوان شاهدین خود قرار داده است.

همین اصل در زمانی که از طریق پروژه‌های امداد و توان‌بخشی که توسط گروه‌های محلی یا دولتی سازماندهی شده‌اند به جامعه‌مان خدمت می‌کنیم هم صادق است. ما باید به دنبال فرصت‌هایی برای پیوستن به همسایگانمان در پروژه‌های آنها باشیم تا بتوانیم مسیح را نمایندگی کنیم.

زمانی برای احتیاط

در باب ۲ دوم تیموتائوس، جایی که پولس از تیموتائوس خواست تا زحمت بکشد و سخت کار کند، همچنین از او خواست که مانند ورزشکاری باشد که «مطابق قانون» رقابت می‌کند (آیه ۵). وقتی که سخت می‌دوید، می‌توانید به راحتی بلغزید و بیفتید. متأسفانه، خیلی از کسانی که سخت در روند امداد کار می‌کنند، بعضی از قوانین اساسی که هرگز نباید زیر پا گذاشته شوند را می‌شکنند. بنابراین هنگام انجام کارهای امدادی، باید مطمئن باشیم که اصول اساسی مسیحیت و خدمت مسیحی را رعایت می‌کنیم. به عنوان مثال، در موقعیت طاقت‌فرسایی که ممکن است بعد از یک مصیبت در آن قرار بگیریم، شاید فراموش کنیم که زمانی برای خلوت با خدا، یا همسر و فرزندانمان در نظر بگیریم. اما نباید اجازه داد که چنین غفلت‌هایی برای مدتی طولانی ادامه پیدا کنند.

اگر زمان‌مان با خدا را نادیده بگیریم، سلامت روحانی‌مان را از دست خواهیم داد. اگر زمان‌مان با همسر و اعضای خانواده‌مان را به مدتی طولانی نادیده بگیریم، در نهایت خانواده‌هایی ناسالم خواهیم داشت. اگر به طور مداوم کم‌خوابی داشته باشیم و بدون استراحت به کار ادامه بدهیم، بر جسم و روح ما تاثیری جدی خواهد داشت و باعث می‌شود رفتاری ضعیف و نامنظم پیدا کنیم.

ممکن است مجبور شویم بلافاصله بعد از یک موقعیت اضطراری، بدون استراحت

کافی از حداکثر توان مان استفاده کنیم. اما باید خیلی زود در میان مشغله‌های فراوان مان، دوباره زمانی برای استراحت و رازگاہ پیدا کنیم. این شامل یک روز استراحت در هفته، مطابق با رعایت اصل سبت نیز می‌شود. این مسئله در مورد تمام افرادی که در تسکین رنج‌ها مشارکت دارند صادق است. برای مثال، کسانی که به مراقبت تمام وقت از عزیزان بیمار خود مشغول هستند، باید مطمئن شوند که وقتی برای استراحت و خلوت با خدا نیز دارند. اگر این کار را نکنند، ممکن است کج خلق بشوند و حتی کارایی خود به عنوان پرستار را از دست بدهند.

کار بی‌وقفه بدون استراحت و تغذیه روحانی منجر به فقدان شادی، کج خلقی، و حتی افسردگی می‌شود. د. ت. پورکیسر (W. T. Purkiser) در کتاب خود به نام «تصویر عهد جدید از خدمت» (انتشارات بیکر، ۱۹۷۴، ص ۱۳۳) از شخص مشاوری نقل می‌کند که می‌گوید هرگز موردی از افسردگی را ندیده است که با خستگی شروع نشده باشد.

از آنجا که شادی یکی از اساسی‌ترین ویژگی‌های یک مسیحی پر از روح است (غلاطیان ۵: ۲۲)، وقتی مردم شادی خود را از دست می‌دهند دیگر مانند یک مسیحی رفتار نمی‌کنند. این شادی چیزی است که به ما توان می‌دهد (نحمیا ۸: ۱۰). شادی به ما کمک می‌کند تا فارغ از اینکه چقدر اوضاع می‌تواند سخت بشود، مشتاقانه به خدا خدمت کنیم. گاهی ممکن است از اندوه اتفاقات رخ داده اشک بریزیم، اما در اعماق وجودمان، از شادی خداوند در زندگی برخورداریم. دلیلش این است که در میان غم و اندوه، از معاشرت با خدایی که به ما محبت دارد و ما نیز عمیقاً او را دوست داریم، لذت می‌بریم.

یکی از حقایق غم‌انگیز تاریخ امدادگری این است که بسیاری از فعالان این زمینه در گناهان جدی افتاده‌اند و به روابطشان با خانواده و عزیزان خود آسیب زده‌اند. و بسیاری از امدادگران هم آنچنان خسته و فرسوده شده‌اند که دیگر هرگز نخواسته‌اند چنین کاری انجام بدهند.

این همان چیزی است که ما در خانواده‌هایی با فرزندان به شدت بیمار می‌بینیم.

زوج‌ها اغلب پس از پایان بحران طولانی مدت خود، طلاق می‌گیرند. آنها آنقدر درگیر کار سخت مراقبت از کودک بیمار خود بوده‌اند که دیگر وقتی برای تقویت رابطه زناشویی‌شان نمی‌گذاشتند. آنها در طول بیماری فرزندشان سخت در کنار هم کار کرده‌اند، اما بعد از مرگ کودک متوجه می‌شوند که چقدر از هم دور شده‌اند.

در مواقع اضطراری و بحرانی، مراقب باشید که «خویش‌تر را... احتیاط» کنید (اول تیموتائوس ۴: ۱۶). وقتی خسته می‌شویم، از توجه‌مان کاسته می‌شود. به راحتی می‌توانیم در چنین مواقعی غافلگیر بشویم. بنابراین به ویژه در مواقعی که خسته هستیم، باید مراقب زندگی شخصی‌مان باشیم.

همچنین باید مراقب رفتار حرفه‌ای‌مان هم باشیم. پولش هشدار می‌دهد که اگر به روشی کار کنیم که موجب نارضایتی خدا شود، کار ما از سوی پوچ تلقی می‌شود و در داوری نهایی سوزانده و نابود خواهد شد (اول قرننتیان ۳: ۱۲-۱۵). در اینجا به برخی خطاهای حرفه‌ای که باید مراقب آنها باشیم اشاره شده است:

* باید مراقب باشیم که در مورد آنچه انجام می‌دهیم اغراق نکنیم، یا از گزارشات‌مان برای جلال خودمان استفاده نکنیم. جلال آنچه انجام می‌دهیم فقط به خدا تعلق دارد (مزمور ۱۱۵: ۱؛ اشعیا ۴۸: ۱۱). ما باید دائماً نسبت به احتمال انحراف در اقداماتی که هدف‌شان در درجه اول جلال خودمان و سازمان‌های‌مان است، هوشیار باشیم.

* همچنین باید مراقب نحوه استفاده از جوهری که دریافت می‌کنیم نیز باشیم. اگرچه کارهای اضطراری زیادی برای انجام وجود دارند، اما نباید اصول حسابداری مسئولانه را زیر پا بگذاریم. متأسفانه تقلب‌های زیادی در جریان کارهای امدادی انجام شده‌اند. و برخی از این تقلب‌ها به عنوان خطایی در روند کار توسط افراد خوش نیت شروع شده‌اند.

زمانی برای تسلی و خدای تسلی

پولس خدا را اینطور توصیف کرد: «خدای جمیع تسلیات است، که ما را در هر تنگی ما تسلی می‌دهد تا ما بتوانیم دیگران را در هر مصیبتی که باشد تسلی نماییم، به آن تسلی که خود از خدا یافته‌ایم» (دوم قرن تیان ۱: ۳-۴). با این حجم از افراد آسیب‌دیده، غمگین، و نیازمند به گوشی شنوا، کسانی که از آرامش و تسلی خدا برخوردار شده‌اند می‌توانند عوامل التیام باشند.

فکر می‌کنم جامعه اهمیت خدمت به افرادی که از نظر عاطفی و روانی تحت تاثیر فجایع قرار گرفته‌اند را آموخته است. اکنون مشاوران حرفه‌ای به سوی محل‌هایی می‌شتابند که بلایای طبیعی روی داده‌اند. اگرچه این یک نیاز است، اما کارشناسان متوجه این مسئله هم هستند که ارزش زیادی در دوستی افراد معمولی و افراد آسیب‌دیده‌ای که همدیگر را می‌شناسند وجود دارد. اینها افرادی هستند که می‌توانند در محیطی طبیعی‌تر و به مدتی طولانی‌تر به دیگران خدمت کنند.

آنچه بیش از هر چیز ضرورت دارد این است که تا حد امکان زندگی عادی پیش از بروز فاجعه را به افراد آسیب‌دیده برگردانیم. یکی از مهمترین کارهایی که فرد متخصص می‌تواند انجام دهد این است که افراد را به روابط عادی خود با خانواده، دوستان، همکاران و همسایگان‌شان برگرداند. در چنین روابطی است که آنها قدرت خواهند یافت.

نقش ما در کمک به افراد آسیب‌دیده شاید صرفاً این باشد که با همراه‌شان باشیم و به آنها گوش بدهیم. اما فوریت بازگشت آنها به زندگی عادی اغلب ممکن است نیاز به صحبت با آنها نیز داشته باشد. شاید فقط شنیدن کافی نباشد.

متخصصان متوجه شده‌اند که برخی از کارهایی که در موقعیت‌های مشاوره معمولی کاملاً طبیعی هستند، نباید با افرادی که ضربه‌های شدید روحی را پشت سر گذاشته‌اند انجام داد. برای مثال، این عمل رایجی در مشاوره است که از افراد آسیب‌دیده خواسته شود تا در مورد درد خود و علت آن صحبت کنند. اما در چنین مشاوره‌هایی، این کار فقط در زمانی باید انجام شود که فرد آمادگی آن را داشته

باشد و احتمال دارد که مدت‌ها پس از آغاز مشاوره باشد. صحبت پیش از موعد دربارهٔ آسیب، ممکن است باعث برانگیختگی احساساتی بشود که آنها نتوانند از عهدهٔ کنترل آن بر بیایند.

برخی از واکنش‌های نسبتاً افراطی مانند ترس شدید، افسردگی، گوشه‌گیری و سکوت، خشم، بی‌خوابی، شوک، کابوس‌های شبانه، و گریه، واکنش‌های طبیعی انسان به فاجعه و مصیبت هستند. در اکثر موارد، این علائم در طول زمان برطرف می‌شوند. بنابراین باید بکوشیم که آنها را درک کنیم و از قضاوت سریع دربارهٔ رفتار آنها بپرهیزیم. چنین خدمتی بر اساس الگوی مسیح است که آسمان را ترک کرد، با ما همراه شد، و زندگی ما را بهتر از خودمان درک کرد.

پس از سونامی سال ۲۰۰۴ در سریلانکا، دوست من دکتر آرول آنکیتل که پزشک است و اکنون به طور تمام وقت همراه افراد دیگری در زمینهٔ پزشکی خدمت می‌کند، با پیرمردی در کمپ پناهندگان روبرو شد. او علایم معمول یک حملهٔ قلبی شدید را نشان می‌داد. آرول با پزشک دیگری تماس گرفت و پس از معاینه به این نتیجه رسیدند که او اصلاً از حملهٔ قلبی رنج نمی‌برد. این مرد چند نفر از اعضای خانواده‌اش را در سونامی از دست داده بود. آنها با او صحبت و دعا کردند و خیلی زود متوجه شدند که تنها علایم او دیگر محو شده‌اند، بلکه پیرمرد عمیقاً علاقمند است تا با خدایی که پزشکان به او دعا کرده بودند آشنا شود.

من کودکانی را می‌شناسم که از زمان سونامی، می‌ترسند به آب دست بزنند. به مدرسه‌ای رفتم که معلمی به من گفت مایل هستند مدرسه را به زودی دوباره باز کنند. اما والدین نمی‌خواستند که کودکان‌شان را به مدرسه بفرستند چون مدرسه تقریباً به دریا نزدیک بود و آنها نمی‌خواستند که از هم جدا شوند - حتی برای زمان کوتاهی که آنها در مدرسه می‌بودند. چنین شرایطی به درک و مهارت زیادی نیاز دارند.

حتی نیروهای امدادی هم به تسلی احتیاج داشتند. آنچه آنها تجربه کردند از نظر عاطفی ویرانگر بود. وقتی برای اولین بار به یکی از مکان‌هایی رفتم که شدیداً

در اثر سونامی آسیب دیده بود، می‌خواستم به خاطر تاثیر شدیدی که روی من گذاشته بود گریه کنم. یکی از همکارانم به فاصله کمی بعد از سونامی به منطقه مشابهی رفته بود و با اجساد زیاد و ویرانی غیر قابل باوری روبرو شده بود. طولی نکشید که مجبور شد به سمت ماشینش برگردد تا بتواند در تنهایی گریه کند. قرارگیری در معرض ویرانی می‌تواند عمیقاً بر ذهن و احساسات ما تاثیر بگذارد. این مسئله، حساسیت درباره نیازهای امدادگران را ایجاب می‌کند. باید به آنها فرصتی داد تا درد خود را با دیگران در میان بگذارند و از جامعه مسیحی و خدا تسلی بیابند.

من فکر می‌کنم یکی از بزرگترین حقایق برای مسیحیانی که به افراد زخم‌دیده خدمت می‌کنند این است که وقتی خدا یک انسان شد، متحمل بسیاری از همان دردهایی شد که افراد روبرو با تراژدی‌ها از آن موارد رنج می‌برند. عیسی در کودکی، به سختی از یک مرگ خشونت‌آمیز فرار کرد و خانواده‌اش مجبور شدند با فرار از سرزمین مادری خود، در سرزمینی غریب پناهنده شوند. او از طرف مردمی که برای خدمت به آنها آمد، طرد شد. پدر زمینی او احتمالاً زمانی که عیسی خیلی کم‌سن بود فوت شد و از آنجایی که دست‌کم چهار برادر کوچک‌تر و تعداد نامشخصی خواهر داشت (مرقس ۶: ۳) که باید از آنها مراقبت می‌کرد، نتوانست از تحصیلات رسمی برخوردار شود. به همین دلیل است که مقامات مذهبی، عیسی را بی‌سواد می‌دانستند (یوحنا ۷: ۱۵). این همان مشکلی است که فرزندان بسیاری از خانواده‌های آسیب‌دیده نیز با آن روبرو می‌شوند. عیسی رنج محاکمه و محکومیت ناعادلانه و اعدام به عنوان جنایتکار از طریق یکی از بی‌رحمانه‌ترین روش‌های اختراع‌شده توسط بشر را می‌دانست.

زمانی که کمتر از ده سال سن داشتم، اتفاق خیلی شرم‌آوری برایم افتاد. در آن حالت ناامیدی، اولین کلماتی که به ذهنم رسید این بود که، «خدای من، خدای من، چرا مرا رها کردی؟» بعداً از اینکه این کلمات را می‌دانستم بسیار متعجب شدم، چون آنها توسط خدای مجسم، خود عیسی، بیان شده بودند (متی ۲۷: ۴۶).

او همان دردهایی را کشید که ما با آنها مواجه هستیم. او حقیقتا خدایی است که بشریت رنجور می‌تواند با او همذات‌پنداری کند.

بزرگترین نیاز مردم، برخورداری از رابطه با «خدای جمیع تسلیات» است (دوم قرن‌تیان ۱: ۳). در میان مشغله‌های امدادی، هرگز نباید نیاز مردم به دریافت نجات خدا را فراموش کنیم. اما باید به یاد داشته باشیم که خدا هرگز مردم را مجبور به پذیرش پیام خود نمی‌کند. او برای‌شان دربارهٔ راه نجات خود استدلال می‌کند (اشعیا ۱: ۱۸). بنابراین باید مراقب باشیم که مردم به صرف اینکه از مسیحیان کمک دریافت می‌کنند، مسیح را نمی‌پذیرند. آنها باید او را بپذیرند چون در قلب و ذهن‌شان باور دارند که خدا از طریق عیسی به عمیق‌ترین نیازهای آنان پاسخ داده است.

زمان‌های مصیبت، فرصت‌های ویژه‌ای برای ما فراهم می‌کنند تا بتوانیم مسیحیت‌مان را در عمل نشان بدهیم. وقتی که فاجعه‌ای از راه می‌رسد، مسیحیان باید بپرسند، «در این زمان باید به چه چیزی فکر کنم؟ و چطور باید به این مصیبت از طریق مسیحی واکنش نشان بدهم؟»

گواهی پایه - شامل چهار دوره مقدماتی در کتاب مقدس و الاهیات است

- **مبانی کتاب مقدس** - با نشان بشارت پادشاهی، عهدها، و کائن عهد عتیق و پادشاهی و عهد در عهد جدید
- **مبانی الاهیات** - با نشان دعا اعتقادنامه رسولان و مبانی الاهیات مسیحی
- **مبانی عهد عتیق** - با نشان شاگردسازی تورات
- **مبانی عهد جدید** - با نشان موعظه / تعلیم اناجیل و کتاب اعمال رسولان

گواهی در مطالعات ک مقدسی - شامل پنج دوره در کتاب مقدس

- **روایات عهد عتیق** - با نشان رازگاہ شخصی کتاب یوشع و کتاب سموئیل
- **انبیای عهد عتیق** - با نشان زندگی خانوادگی کتاب هوشع و او انبیا را به ما بخشید
- **مطالعه پولس** - با نشان مراقبت از خود محور الاهیات پولس و رسالات زندان پولس
- **رسالات عهد جدید** - با نشان شخصیت کتاب عبرانیان، رساله یاقوب و کتاب مکاشفه
- **تفسیر کتاب مقدس** - با نشان مباشرت او کتاب مقدس را به ما بخشید: مبانی تفسیر

گواهی در مطالعات الاهیاتی - شامل پنج درس در الاهیات

- **الاهیات یک (آموزه خدا)** - با نشان مهارت‌های خدمت و حیات ایمان ما به خدا و مبانی الاهیات منتظم
- **الاهیات دو (مسیح‌شناسی)** - با نشان مهارت‌های خدمت و حیات ایمان ما به عیسی و آموزه کتاب مقدسی تثلیث
- **الاهیات سه (روح‌القدس‌شناسی)** - با نشان مهارت‌های خدمت و حیات ایمان ما به روح‌القدس و مبانی الاهیات کتاب مقدسی
- **الاهیات چهار (انسان‌شناسی و آخرت‌شناسی)** - با نشان مهارت‌های خدمت و حیات مهارت‌الخدمه انسان چیست؟ و ملکوت تو بیاید: آموزه آخرت‌شناسی
- **الاهیات پنج (اخلاقیات کتاب مقدسی)** - با نشان مهارت‌های خدمت و حیات اتخاذ تصمیمات کتاب مقدسی

دانشجویان پس از تکمیل این سه گواهی، گواهینامه خدمت مسیحی دریافت خواهند کرد.



دفاعیه‌ای بر کالونیسیم - بخش دوم

چارلز هدن اسپرجن

آقای دنهام فقید (کشیش و واعظ انگلیسی قرن ۱۹) تحسین برانگیزترین متن را بر گوشه پرتره خود قرار داده است: «نجات از آن خداوند است.» این تنها چکیده‌ای از دیدگاه کالونیسیم است؛ خلاصه و جوهره آن است. اگر کسی از من بپرسد که منظور من از یک کالونیست چیست؟ باید پاسخ بدهم: «کالونیست کسی است که می‌گوید نجات از آن خداوند است.» من نمی‌توانم در کتاب مقدس هیچ آموزه دیگری جز این بیابم. این جوهره کتاب مقدس است. «او تنها صخره و نجات من است.» هر چه خلاف این به من بگویید، یک بدعت خواهد بود؛ از

هر بدعتی که با من سخن بگوئید، جوهرهٔ آن را در اینجا خواهم یافت که از این حقیقت عالی و اساسی، از این صخرهٔ حقیقت دور شده است که، «خداوند صخره و نجات من است.» بدعت روم چیست، جز افزودن چیزهای دیگری به کمال شایستگی عیسیای مسیح - یعنی دخیل سازی اعمال جسم تا ما را در مبرا شمردگی مان یاری دهند؟ و بدعت آرمینیوسی چیست، جز افزودن چیزی به کار کامل نجات دهنده؟ هر بدعتی، اگر مورد محک قرار بگیرد، خود را در اینجا عیان خواهد ساخت. من نظر شخصی خود را دارم که چیزی به عنوان موعظهٔ مسیح و مسیح مصلوب وجود ندارد، مگر اینکه آنچه را موعظه کنیم که امروزه کالونیسم نامیده می شود. البته که کالونیسم نامی مستعار است؛ کالونیسم خود انجیل است و نه هیچ چیز دیگر. من باور ندارم که بتوانیم انجیل را موعظه کنیم، اگر مبرا شمردگی به ایمان، بدون اعمال، را موعظه نکنیم؛ نخواهیم توانست مگر اینکه حاکمیت خدا را در بخشش فیض او موعظه کنیم؛ نخواهیم توانست مگر اینکه محبت برگزیننده، تغییرناپذیر، ابدی، پایدار، و پیروز یهوه را تجلیل کنیم؛ همچنین گمان نمی کنم که بتوانیم انجیل را موعظه کنیم مگر اینکه اساس آن را بر نجات ویژه و منحصر به فرد برگزیدگان خدا قرار دهیم که مسیح بر صلیب حاصل کرد؛ افزون بر این، نمی توانم انجیلی را درک کنم که به مقدسین اجازه می دهد بعد از فرا خوانده شدن از بین بروند و فرزندان خدا را پس از آنکه یک بار به عیسی ایمان آورده اند، در آتش های لعنت بسوزانند. من از چنین انجیلی بیزارم.

«اگر قرار بر این باشد

که گوسفندان مسیح سقوط کنند،
افسوس، که روح ناتوان و ضعیف من
هزاران بار در روز سقوط خواهد کرد.»

اگر یکی از مقدسین عزیز خدا هلاک می شد، می توانست برای همه چنین باشد! اگر یکی از عهدها از بین برود، همه آنها می توانند از بین بروند؛ و بدین ترتیب هیچ یک از وعده های انجیل نیست، کتاب مقدس دروغ است و چیزی در آن وجود

ندارد که ارزش پذیرش من را داشته باشد. اگر باور کنم که یکی از مقدسین خدا می‌تواند بالاخره سقوط کند، بی‌ایمان می‌شوم. اگر خدا یک بار مرا محبت کرده باشد، تا به ابد مرا محبت خواهد کرد. خدا دارای مغزی متفکر است؛ او همه چیز را در خرد عظیم خود، بسیار پیش‌تر از انجام آن، طرح‌ریزی کرد؛ و زمانی که نقشه خود را به انجام رساند، هرگز آن را تغییر نمی‌دهد. او می‌گوید: «این باید انجام شود» و دست آهنین تقدیر آن را نشانه می‌گیرد و به انجام می‌رساند. «این مقصود من است» و هیچ چیز را یارای ایستادگی در مقابلش نیست؛ نه زمین، و نه جهنم، نمی‌توانند آن را تغییر بدهند. خدا می‌گوید: «این حکم من است، ای فرشتگان مقدس من آن را اعلام نمایید؛ ای شیاطین اگر توان دارید آن را در دروازه آسمان نابود کنید، اما شما نمی‌توانید حکم را تغییر دهید، حکم من تا ابد پایدار خواهد ماند.» خدا نقشه خود را تغییر نمی‌دهد؛ چرا باید چنین کند؟ او قادر مطلق است، و بنابراین می‌تواند آنچه موجب خشنودی‌اش است را انجام دهد. چرا باید چنین کند؟ او حکمت مطلق است، و بنابراین نمی‌تواند طرحی اشتباه را اساس نهاده باشد. چرا باید چنین کند؟ او خدای جاودان است، و بنابراین نمی‌تواند پیش از آنکه نقشه‌اش به انجام برسد، بمیرد. چرا او باید تغییر کند؟ شما ذرات کوچک بی‌ارزش زمین، شما که زودگذر مانند یک روز هستید، شما حشرات خزنده بر روی این برگ وجود، شما ممکن است نقشه خود را تغییر دهید، اما او هرگز، هرگز نقشه‌های خود را تغییر نخواهد داد. آیا او به من گفته است که قصدش نجات من است؟ اگر چنین است، من تا به ابد در امنیت خواهم بود.

«نام من تا به ابد

از کف دستان او پاک خواهد شد؛

و در قلب او نیز با نشانه‌هایی از فیض پایدار

محفوظ خواهد ماند.»

نمی‌دانم چطور افرادی که باور دارند یک مسیحی می‌تواند از فیض ساقط شود، می‌توانند یک زندگی شاد داشته باشند. باید چیزی بسیار ستودنی در آنها وجود

داشته باشد که بتوانند بدون ناامیدی یک روز را به پایان برسانند! فکر می‌کنم اگر من به آموزهٔ پایداری ابدی مقدسین باور نداشتم، در میان تمامی انسان‌ها بدبخت‌ترین شخص می‌بودم زیرا فاقد بنیادی بودم که بتوانم بر آن آرامش و تسلی بیابم. نمی‌توانم بگویم فارغ از هر شرایط قلبی که داشته باشم، مانند چشمهٔ آبی هستم که نهر آن همیشه جاری است؛ ترجیح می‌دادم خودم را با چشمهٔ منقطع‌ی مقایسه کنم که ممکن است به ناگهان خشک شود، یا تالابی که هیچ دلیلی نداشت انتظار داشته باشم همیشه پر باشد. به باور من شادترین و حقیقی‌ترین مسیحیان کسانی هستند که هرگز به خدا شک نمی‌کنند، بلکه کلام او را به سادگی همانطور که هست قبول می‌کنند، آن را باور می‌کنند، و سوالی نمی‌پرسند؛ تنها احساس اطمینان دارند که اگر خدا چیزی را گفته است، به انجام خواهد رسید. من شهادت می‌دهم که شخصا هیچ دلیلی، حتی سایهٔ تردیدی، برای شک به خداوند ندارم؛ و آسمان و زمین و جهنم را به چالش می‌کشم تا مدرکی دال بر نادرستی خدا بیاورند. شیاطین را که در اعماق جهنم هستند می‌خوانم، بر روی این زمین ایمانداران آزموده شده و مصیبت‌دیده را ندا می‌دهم، به آسمان می‌آویزم و آنان را که صاحب تجربهٔ طولانی شسته شدن در خون میزبان خود هستند به چالش می‌کشم، و در هیچ یک از این سه قلمرو حتی یک نفر یافت نمی‌شود که بتواند با برهان به بی‌وفایی خدا شهادت دهد، یا ادعاهای او را که مورد اعتماد خدمتگزارانش است، تضعیف کند. امور زیادی هستند که شاید اتفاق بیفتند و شاید هم نه، اما یقین دارم که این واقع خواهد شد:

«او جان مرا باز خواهد یافت

بی نقص و کامل،

در حضور جلال روی خودش،

با سرور عظیم الاهی.»

تمامی اهداف انسان با شکست روبرو شده است، اما هدف‌های خدا نه! وعده‌های بشر نقض می‌شود - بسیاری از آن وعده‌ها برای نقض شدن داده شده‌اند، -

اما تمامی وعده‌های خدا به انجام خواهند رسید. او وعده‌دهنده است اما هرگز عهدشکن نبوده است؛ او خدای حافظ عهد است، و تمامی قوم او باید بر این موضوع شهادت دهند. این اطمینان و تسلی عمیق من است که «خداوند کار مرا به کمال خواهد رسانید»، من بی‌ارزش را، من گمشده و تباه را. با این حال او مرا نجات می‌دهد؛ و

«من در میان جماعتی شسته شده به خون،
شاخه‌های نخل را تکان می‌دهم و تاج بر سر می‌گذارم،
و با صدایی بلند پیروزی را فریاد می‌زنم.»

من به سرزمینی می‌روم که گاوآهن‌های این زمین هرگز آن را شخم نزده‌اند، جایی که از زیباترین مراتع زمین سبزتر است، و از فراوان‌ترین محصولی که تاکنون دیده شده، غنی‌تر است! من به ساختمانی می‌روم که معماری آن از هر آنچه بشر ساخته شکوهمندتر است؛ این طرح فانی نیست؛ این «عمارتی از خدا...، خانه‌ای ناساخته شده به دست‌ها و جاودانی در آسمان‌ها» است. هر آنچه باید در آسمان بدانم و از آنها لذت ببرم، توسط خداوند به من داده خواهد شد؛ و آنگاه که در نهایت به حضور او حاضر شوم، خواهم گفت:

«فیض است که تاج را می‌بخشد،

در آن ابدیت

در آن بنای آسمانی بالاترین سنگ‌هاست

و سزاوار ستایش‌ها.»

می‌دانم کسانی هستند که گمان می‌کنند برای نظام‌الاهیاتی آنان ضرورت دارد که شایستگی خون مسیح را محدود نمایند؛ اگر نظام‌الاهیاتی من چنین محدودیتی را لازم می‌داشت، آن را به باد می‌سپردم! من نمی‌توانم، جرئت آن را ندارم که اجازه دهم فکری در ذهنم رخنه کند، که به نظر می‌رسد بسیار شبیه به کفر است. من در کار تمام‌شده مسیح، اقیانوسی از شایستگی می‌بینم؛ عمق آن را نمی‌توانم دریابم و چشمانم ساحلی برای آن نمی‌بینند. در خون مسیح اثربخشی کافی وجود

دارد، که اگر خدا می‌خواست نه فقط همگان در این جهان، بلکه ساکنان ده‌ها هزار جهان دیگر که از احکام خالق خود تجاوز کرده بودند را نجات دهد، کفایت می‌کرد. یک بار به بی‌کرانگی در این موضوع اقرار کنید، و دیگر محل پرسشی برای حد و مرز نیست. داشتن شخصی الهی برای قربانی، با تصور ارزش محدود او سازگار نیست؛ حد و اندازه، اصطلاحاتی هستند که در مورد قربانی الهی غیر قابل اطلاق‌اند. مقصود هدف الهی، کاربرد قربانی نامتناهی را معین می‌سازد، اما آن را به عملی محدود تبدیل نمی‌کند. به تعداد افرادی که خدا به آنان فیض بخشیده فکر کنید. به تعداد بی‌شمار نجات‌یافتگان در آسمان فکر کنید، اگر امروز به آسمان رفته و می‌توانستید تعداد ایماندارانی که هم‌اینک در حضور تخت خدا هستند را بشمارید، دیگر برای شمارش شن‌های دریا و ستارگان آسمان مشکلی نمی‌داشتید. آنها از شرق و غرب، از شمال و جنوب آمده‌اند و با ابراهیم و اسحاق و یعقوب در پادشاهی خدا هم‌نشین شده‌اند؛ و در کنار آنان که در آسمان هستند، به نجات‌یافتگان بر روی زمین فکر کنید. متبارک باد خدا، ایمان دارم که میلیون‌ها نفر از برگزیدگان او بر زمین هستند؛ و روزهایی روشن‌تر از این نیز خواهند آمد، زمانی که کروورها کرور نجات‌دهنده را بشناسند و در او شادی نمایند. محبت پدر صرفاً برای تعداد محدودی نیست، بلکه برای یک گروه انبوه است. «گروهی عظیم که هیچکس ایشان را نتواند شمرد» در آسمان دیده خواهند شد. یک انسان می‌تواند ارقام بزرگی را محاسبه کند، نیوتن‌ها و بهترین ابزارهای شمارش خود را به کار بیندازد و آنها می‌توانند محاسبات بزرگی انجام دهند؛ اما خدا و فقط خود او می‌تواند تعداد نجات‌یافتگان خویش را محاسبه کند. من ایمان دارم تعداد افراد در بهشت بیش از جهنم خواهد بود. اگر کسی بپرسد چرا چنین فکر می‌کنم، پاسخ می‌دهم، زیرا مسیح در همه چیز «برتری دارد» و نمی‌توانم تصور کنم که اگر تعداد افراد در سلطه شیطان بیشتر از بهشت باشد، او چگونه می‌تواند برتری داشته باشد؟ علاوه بر این، هرگز نخوانده‌ام که تعداد افرادی که در جهنم هستند آنقدر زیاد است که کسی را یارای شمارش آنها نباشد. خوشحالم که می‌دانم روح

همه نوزادان، به محض فوت، به بهشت می‌رود. فکر کنید چه انبوهی از آنها وجود دارد! سپس، هزاران روح بی‌شمار انسان‌های عادل و کامل شده در آسمان وجود دارد، - نجات‌یافتگانی از تمامی امت‌ها و اقوام و زبان‌ها تا به امروز؛ و زمان‌های بهتری خواهد آمد، وقتی که طریق مسیح تمام عالم را در بر گیرد؛ آنگاه که

«او سلطنت خواهد کرد

بر هر کرانه این هستی

با سلطنتی نامحدود»

آنگاه که تمامی سلاطین در حضور او زانو خواهند زد، و ملت‌ها دوباره زاده خواهند شد؛ و در سلطنت هزارساله تعداد نجات‌یافتگان به قدری خواهد بود که تمام کاستی‌های هزاران سال گذشته را جبران کند. مسیح در همه جا سرور خواهد بود و آواز پرستش او از هر کرانه به گوش خواهد رسید. در نهایت برتری از آن مسیح خواهد بود؛ تعداد کسانی که او را پیروی می‌کنند بسیار بیشتر از افرادی خواهد بود که سوار بر ارابه پادشاه ظلمت رهسپار جهنم هستند.

برخی به آموزه کفاره فراگیر بسیار علاقه‌مند هستند، چون می‌گویند، «این دیدگاه خیلی زیباست. این که مسیح برای تمام بشر جان خود را داد ایده‌ای دوست‌داشتنی و ستودنی است؛ بر اساس غرایز انسانی، این دیدگاه مملو از شادی و زیبایی است.» من هم اعتراف می‌کنم که اینچنین است؛ اما زیبایی ممکن است اغلب با دروغ همراه باشد. می‌توانم در نظریه نجات فراگیر چیزهای زیادی را تحسین کنم، اما فقط نشان خواهم داد که این فرضیه لزوماً شامل چیست. اگر مسیح بر روی صلیب خود قصد آن را داشت تا تمام انسان‌ها را نجات دهد، پس باید بگوییم او قصد داشت انسان‌هایی که پیش از مرگ او از دست رفته بودند را هم نجات دهد. اگر این آموزه درست باشد که او جان خود را برای تمامی بشر داده باشد، پس او برای برخی که پیش از ورود او به جهان در جهنم بوده‌اند هم جان داد، چون بدون شک حتی در آن زمان افراد بسیاری وجود داشتند که به دلیل گناهان‌شان رانده شده بودند. و اگر قصد مسیح نجات تمام بشر بوده چقدر این

موضوع می‌توانست باعث یأس او باشد، چون ما شهادت خود او را در این مورد داریم که دریاچه‌ای هست که به آتش و گوگرد می‌سوزد، و برخی از آنانی که بر اساس نظریه نجات فراگیر توسط خون او خریداری شده‌اند هم در آن دریاچه هستند. به نظر من چنین دیدگاهی هزاران برابر نفرت‌بارتر از اتهاماتی است که نسبت به آموزه مسیحی و کالونیستی کفاره محدود یا معین زده می‌شود. تفکر در این باره که نجات‌دهنده من جان خود را برای افرادی داده که در جهنم بودند یا هستند، بسیار وحشتناک‌تر از آن به نظر می‌رسد که بتوانم آن را بپذیرم. به نظر می‌رسد حتی لحظه‌ای تصور اینکه مسیح به عنوان جایگزین تمامی نسل بشر بوده، و اینکه خدا، نخست جایگزین را مجازات کرده و سپس خود گناهکاران را مجازات کرده، با تمام عقاید من درباره عدالت الهی در تضاد باشد. این که مسیح کفاره گناهان تمامی بشر را پرداخته و رضامندی خدا را حاصل نموده و بعد برخی از همان افراد باید برای گناهیانی که مسیح کفاره آن را پرداخت نموده مجازات شوند، به نظر من زشت‌ترین گناهی است که می‌توان به ساترن (از خدایان بزرگ روم)، ژانوس، الهه دزدان و قاتلان، یا شیطنی‌ترین خدایان بت‌پرستی نسبت داد. اما حاشا از ما که نسبت به یهوه، خدای حکیم و عادل و نیکو چنین فکری داشته باشیم.

هیچ انسان زنده‌ای نیست که محکم‌تر از من به آموزه فیض پایبند باشد، و اگر کسی از من بپرسد آیا از این که به تو کالونیست می‌گویند شرمسار نیستی؟ خواهم گفت، امیدوارم هیچ چیز جز مسیحی خوانده نشوم؛ اما اگر سوال شما این است که آیا من دیدگاه الهیاتی‌ام همانی است که ژان کالون باور داشت؟ جواب خواهم داد، بله من به آن الهیات باور دارم و از اعتراف به آن بسیار خشنود هستم. اما هرگز بر این باور نیستم و تصورش را هم نمی‌کنم که ساکنین شهر مقدس خدا فقط مسیحیان کالونیست هستند، یا اینکه افرادی که دیدگاه‌های ما را ندارند نجات نیافته‌اند. چیزهای بسیار بدی در مورد شخصیت و وضعیت روحانی «جان و سلی» شاهزاده آرمینیوسی‌ها در دوران ما گفته شده است. تنها چیزی که من در

مورد شخص او می‌توانم بگویم این است که اگرچه از بسیاری از آموزه‌هایی که در موردشان موعظه می‌کرد بیزار بودم، اما از خود وسلی‌ها احترام بیشتری برای شخص او قائل هستم؛ اگر قرار بود دو رسول به دوازده رسول افزوده شود، گمان نمی‌کنم که بتوان دو مرد مناسب‌تر از جورج وایتفیلد و جان وسلی را پیدا کرد. شخصیت جان وسلی فراتر از هرگونه فداکاری، غیرتمندی، تقدس، و مشارکت با خدا است؛ او بسیار بالاتر از سطح معمول مسیحیان عادی زندگی کرد، و می‌توانم بگویم یکی از افرادی بود که «جهان لایق ایشان نبود.» من بر این باورم که افراد بسیاری وجود دارند که نمی‌توانند این حقایق را ببینند، یا دست‌کم نمی‌توانند آنها را به شکلی ببینند که ما آنها را در نظر می‌گیریم، اما با این وجود مسیح را به عنوان نجات‌دهنده خود پذیرفته‌اند و به همان اندازه استوارترین کالونیست در آسمان یا بر زمین، در قلب خدای فیض عزیز هستند.

گمان نمی‌کنم در اعتقاداتم با هیچ یک از برادرانم که به دیدگاه «کالونیسم افراطی» (Hyper Calvinist) باور دارند تفاوتی داشته باشم؛ اما من با آنها در آنچه به آن باور ندارند فرق دارم. من چیزی کمتر از آنها باور ندارم، اما به موارد کمی بیشتر از آنها باور دارم، و فکر می‌کنم، حقیقت بیشتری در کتاب مقدس آشکار شده است. نه فقط چند آموزه اساسی وجود دارد که می‌توانیم به وسیله آنها کشتی خود را به شمال، جنوب، شرق، یا غرب هدایت کنیم؛ بلکه در حین مطالعه کلام خدا باید درباره جهات فرعی و هر آنچه که در میان چهار جهت اصلی قرار دارد نیز بیاموزیم. نظام حقیقت آشکار شده در کتاب مقدس صرفاً یک خط مستقیم نیست، بلکه دو خط است؛ و کسی هرگز دیدگاه درستی از انجیل نخواهد داشت، مگر اینکه بداند چگونه همزمان به هر دو خط نگاه کند. برای نمونه، در یک کتاب از کلام خدا می‌خوانم: «و روح و عروس می‌گویند: "بیا!"» و هر که می‌شنود بگوید: "بیا!" و هر که تشنه باشد، بیاید و هر که خواهش دارد، از آب حیات بی‌قیمت بگیرد.» و بعد در جایی دیگر از همین کلام الهام شده به من آموخته می‌شود که: «لاجرم نه از خواهش‌کننده و نه از شتابنده است، بلکه از

خدای رحم‌کننده.» در یک جا می‌بینم که خدا در مشیت خود بر همه حاکمیت دارد؛ و با این حال در جای دیگر می‌بینم، و نمی‌توانم نبینم، که انسان هر طور که مایل است عمل می‌کند و خدا اعمال او را تا حد زیادی به اراده آزاد او واگذار کرده است. حال، اگر بگویم انسان چنان آزاد است که خدا هیچ نقشی بر اعمال او ندارد، به خداناباوری بسیار نزدیک شده‌ام؛ و اگر از سوی دیگر بگویم خدا چنان بر همه چیز حکومت می‌کند که انسان به قدر کافی برای مسئولیت‌پذیری خویش آزادی ندارد، به دیدگاهی نزدیک به آنتی‌نومیانیسم (Antinomianism) یا تقدیرگرایی (Fatalism) سوق داده شده‌ام. اینکه خدا مقدر می‌کند و در عین حال انسان مسئول است، دو حقیقتی است که کمتر کسی می‌تواند به وضوح آن را ببیند. افراد بر این باور هستند که این دو موضوع ناسازگار و متناقض هستند؛ اما چنین نیست. مشکل در قضاوت ضعیف ما است. دو حقیقت نمی‌تواند با هم متضاد باشند. اگر در بخشی از کتاب مقدس به من تعلیم داده شده است که همه چیز از پیش مقرر شده، این یک حقیقت است؛ و اگر در بخش دیگری از کتاب مقدس متوجه بشوم انسان مسئول تمام اعمال خود است، این نیز حقیقت است. و این تنها حماقت من است که مرا به این تصور می‌رساند که این دو حقیقت می‌توانند با یکدیگر تضاد داشته باشند. باور ندارم که هرگز بتوان آنها را بر روی زمین با هم یکی ساخت، اما قطعاً آنها در ابدیت یکی خواهند بود. آنها دو خط، اما به قدری موازی هستند که ذهن بشری که در فاصله‌ای دورتر آنها را تعقیب می‌کند، هرگز متوجه نمی‌شود که آنها به هم نزدیک می‌شوند؛ اما آنها به هم نزدیک می‌شوند، و جایی در ابدیت، در نزدیکی تخت خداوند، جایی که سرچشمه تمامی حقایق است، به هم خواهند رسید.

اغلب گفته می‌شود آموزه‌هایی که ما باور داریم، تمایل دارند ما را به گناه سوق دهند. شنیده‌ام که ادعا می‌کنند آن آموزه‌های عالی که ما آنها را دوست می‌داریم و در کتاب مقدس می‌یابیم، ناپسند هستند! نمی‌دانم این افراد با وجود آنکه می‌دانند مقدس‌ترین مسیحیان به این آموزه‌ها باور داشته‌اند چگونه و به چه جسارتی این

ادعاها را به زبان می‌آورند. از فردی که به خود جرئت می‌دهد بگوید کالونیسیم یک الاهیات شرم‌آور است، سوال می‌کنم، در مورد شخصیت افرادی مانند آگوستین، یا کالون، یا وایتفیلد، چه نظری دارد، که در طی قرون متوالی، مفسران بزرگ نظام فیض بوده‌اند؛ یا اینکه در مورد پیوریتن‌ها چه می‌گویید، که وجود آنها مملو از حقایقی است که نوشته و گفته‌اند. اگر در دوران آنها شخصی به الاهیات آرمینیوسی باور می‌داشت بزرگ‌ترین بدعت کار زمان نام می‌گرفت؛ و امروزه ما را بدعت‌کار می‌دانند و آنها را راست‌دین. ما به مکتب قدیم بازگشته‌ایم؛ ما می‌توانیم نسب تعالیم خود را در میان رسولان بیابیم. این همان فیض رایگان خداوند است که در موعظهٔ باپتیست‌ها اعلام می‌شود و ما را به‌عنوان یک فرقه حفظ کرد. اگر چنین نمی‌بود، ما امروز در جایی که ایستاده‌ایم نبودیم. ما می‌توانیم طریق طلایی این تعالیم را به‌واسطهٔ پدران کلیسا تا به خود عیسای مسیح دنبال کنیم، که جملگی به این حقایق پر جلال باور داشتند؛ و می‌توانیم در مورد آنها بپرسیم: «در کجای این جهان مردانی مقدس‌تر و بهتر از آنها می‌توانید بیابید؟» هیچ آموزه‌ای برای حفظ انسان از گناه به اندازهٔ آموزهٔ فیض خدا دقیق نیست. کسانی که آن را «آموزهٔ شرم‌آور» نامیده‌اند، هیچ چیز در مورد آن نمی‌دانند. افرادی نادان و بیچاره که متوجه نبودند دیدگاه‌های سطحی آنها شرم‌آورترین آموزه‌ها در زیر آسمان است. اگر حقیقتاً فیض خدا را می‌دانستند، خیلی زود می‌دیدند که آگاهی از اینکه ما پیش از بنیاد عالم توسط خدا برگزیده شده‌ایم، مانعی بزرگ در برابر دروغگویی است. هیچ چیز مانند پایداری مقدسین و تغییرناپذیری محبت پدرم نیست که بتواند من را به انگیزهٔ شکرگزاری ساده از او، نزدیک بسازد. هیچ چیز به اندازهٔ ایمان به حقیقت، انسان را فضیلت نمی‌بخشد. یک آموزهٔ دروغین، خیلی زود مسبب اعمالی دروغین خواهد شد. انسان نمی‌تواند بدون داشتن حیاتی نادرست، باوری اشتباه داشته باشد. من معتقدم که اولین، به طور طبیعی باعث ایجاد دومین می‌شود. از میان تمام مردم، کسانی دارای پرهیزکاری خالصانه، بالاترین احترام، و پرشورترین سرسپردگی هستند که ایمان دارند به فیض، بدون

اعمال، و از طریق ایمان نجات یافته‌اند و این از خودشان نیست، بلکه عطای خداست. مسیحیان باید توجه داشته باشند و بدانند که همیشه همینطور است؛ مبادا مسیح دوباره مصلوب و شرمندۀ شود.

SHABAN MAGAZINE

Pastoral Magazine for Farsi Speaking Ministers Vol. 99

MISSION STATEMENT

SHABAN Magazine provide essential support for churches, missionaries, and pastors who work to advance the Gospel among Farsi speakers all around the world.

VISION STATEMENT

SHABAN builds a community of Christian ministers by nurturing their spiritual needs and enabling them to become mature leaders for the Kingdom and advancement of the Gospel.

DEDICATION

To All Gospel ministers in Iran

CONTRIBUTORS

Founder: Rev. Ashton R. Stewart

Design and Layout: Ninet Shahverdian

Contributors: Tat Stewart, Don Stewart, Josh McDowell, Charles Spurgeon, Ajith Fernando, Third Millenium,

HOW TO FIND US

www.shabanmag.com

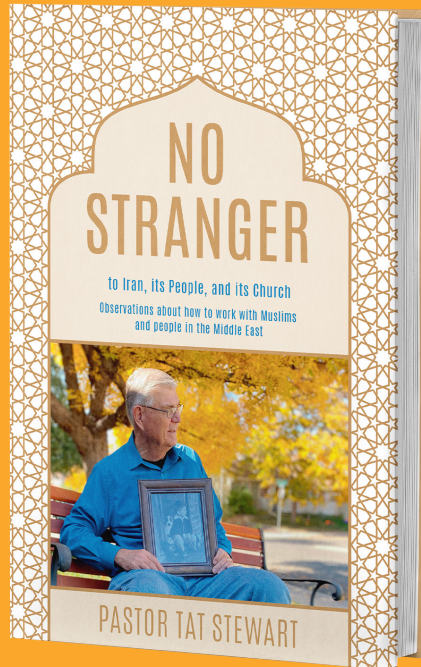
HOW TO HELP US

Make your Checks to The Jude Project

The Jude Project

P O Box 532

Ashburn, VA 20146



*Coming soon ...
order on [amazon.com](https://www.amazon.com)*

